

جزوه حقوق بین الملل اسلام

جمع‌آوری: دکتر امید ملاکریمی (وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیأت علمی دانشگاه)

عنوان اسلام و حقوق بین الملل

وجه نام‌گذاری اسلام و حقوق بین الملل

منظور از کاربرد عبارت اسلام و حقوق بین الملل و در کنار هم قرار دادن آنها چیست؟

آیا هدف مطالعه تطبیقی و مقایسه‌ای میان نظام حقوقی اسلام و حقوق بین الملل است؟ و یا مقصود کشف اصول و قواعد مشترک میان نظام حقوقی اسلام و سایر نظام‌های حقوقی معاصر جهان و انطباق آنها با مفهوم اصول کلی حقوقی اثبات موجودیت آنها به عنوان منبع مستقل حقوق بین الملل است؟

هدف مطالعه نهادها و پدیدارها و به طور کلی موضوعات حقوق بین الملل از دیدگاه اسلام است؛ به عبارت دیگر، در این پژوهش، کوشش شده است که از میان مقررات حقوقی اسلامی، مقررات مربوط به روابط بین الملل استخراج گردد و مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد تا پژوهشگران واقف گردند که بسیاری از مفاهیمی که امروزه در حقوق بین الملل از آنها یاد می‌شود، جایگاه خاصی در حقوق اسلام دارند و چه بسا از حیث تاریخی مؤخر بر حقوق اسلام بوده، بعضاً برگرفته از آن هستند. از سوی دیگر، علاقه‌مندان به این‌گونه تحقیقات، به جامعیت حقوق اسلام و قابلیت اجرایی آن در روابط بین المللی پی ببرند. برای مثال، امروزه در حقوق بین الملل، نهادهای حقوقی، چون: «کشورها»، «معاهدات بین المللی»، «داوری بین المللی» وجود دارند و یا مقرراتی در زمینه «حقوق جنگ» میان کشورها وضع گردیده است؛ حال می‌خواهیم بدانیم که این نهادها در اسلام وجود دارد یا خیر؟ و اگر هست، دارای چه مفهومی است

نقدی بر کاربرد واژه حقوق بین الملل اسلامی

حقوق بین الملل اسلامی، حقوق حاکم بر مناسبات کشورهای اسلامی

اگر منظور از کاربرد عنوان حقوق بین الملل اسلامی، مطالعه و بحث و بررسی پیرامون قواعد و مقررات ناظر و حاکم بر مناسبات کشورهای اسلامی، کشورهایی با رژیم‌های سیاسی اسلامی بود؛ شاید آن عنوان تا حدودی رساننده مقصود می‌گردید؛ زیرا حقوق بین الملل عمومی در دو قلمرو «عام» و «خاص» حاکم است و «حقوق بین الملل اسلامی» (به مفهوم مذکور) در واقع «حقوق بین المللی خاص» است و به هیچ وجه دربرگیرنده مفهوم «عام» آن (یعنی عموم کشورها، اعم از اسلامی و غیر اسلامی) نخواهد بود.

حقوق بین الملل اسلامی، یادآور حقوق بین الملل مسیحی

کاربرد واژه حقوق بین المللی اسلامی (با برداشت بالا)، یادآور حقوق بین الملل مسیحی در قرون وسطا است؛ حقوقی که ناظر بر مناسبات کشورهای مسیحی اروپایی بود و کشورهای غیر مسیحی و غیر اروپایی در وضع و اجرای آن دخالتی نداشتند.

تضاد در عنوان حقوق بین الملل اسلامی

دلیل سوم ایراد به کاربرد واژه حقوق بین الملل اسلام، این است که در خود عنوان حقوق بین الملل اسلامی تضاد دیده می شود، زیرا از سویی، حقوق بین الملل عمومی همان طور که از نامش برمی آید، حقوقی است که در روابط ملتها (یا به عبارت صحیح تر میان کشورها و سازمان های بین المللی) مجرا است و لازم الاجرا بودن چنین مقرراتی، ناشی از توافق و تراضی آنهاست و از سوی دیگر، حقوق اسلام مجموعه قواعدی است که شارع مقدس اسلام وضع کرده و انجام آنها تکلیف است؛ یعنی در واقع مرجع قانون گذاری واحدی آنها را وضع کرده است و دیگران نقش آفرین نبوده اند و رضایت آنها جلب نگردیده است.

حقوق بین المللی اسلامی یا حقوق عمومی خارجی اسلامی

اگر منظور از عنوان حقوق بین الملل اسلامی، پژوهش در زمینه مقررات اسلامی در روابط خارجی باشد، بهتر بود عنوان حقوق عمومی خارجی اسلامی انتخاب می گردید، زیرا اسلام قواعد و مقرراتی دارد که باید در روابط خارجی کشورهای اسلامی با کشورهای دیگر رعایت شود؛ برای مثال، اصول مندرج در فصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصول ۱۵۲ تا ۱۵۵)

بنابراین چنانچه یک کشور اسلامی (با توجه و رعایت قواعد مذکور) با کشور دیگر، (اعم از اسلامی یا غیر اسلامی) معاهده ای منعقد نماید، چون این معاهده بر پایه تراضی طرفین است، در نتیجه این مبحث جزو مباحث حقوق بین الملل عمومی بوده و اطلاق حقوق بین الملل اسلامی بدان بی مناسبت است.

حقوق بین الملل از دیدگاه اسلام

در ادبیات فقه اسلامی، حقوق بین الملل عمومی و خصوصی را «علم السیر» نامیده اند. کلمه سیر جمع سیره به معنای روش است و در تاریخ اسلامی به روش رفتاری نبوی به طور عام اطلاق می شد. ولی به تدریج در معنای خاص تر؛ یعنی روش رسول الله (ص) در جنگ ها و شیوه برخورد ایشان با دشمن در نبرد مسلحانه به کار رفت و بالاخره این کلمه معنای روش رئیس دولت اسلامی در برخورد با غیرمسلمانان را به خود اختصاص داد.

اولین کسی که مباحثی تحت عنوان علم السیر ارائه داد، ابوحنیفه، رئیس مذهب حنفی بوده است، محمد حسن شیبانی شاگرد برجسته ابوحنیفه، بعدها مجموعه مباحث او را تحت عنوان علم السیر به دو گونه صغیر و کبیر جمع آوری نمود. که دو کتاب با عنوان های «السیر الصغیر» و «السیر الکبیر» تألیف نمود.

در فقه امامیه در آثار شیخ طوسی، مباحث جهاد تحت عنوان کتاب «السیر» آمده که شاید وی متأثر از آثار اهل سنت بوده است.

حقوق بین الملل در اسلام دربرگیرنده کلیه قواعد حاکم بر روابط بین المللی و تأمین کننده تمامی حقوق انسانها در روابط بین المللی است. ایجاد چنین قواعدی جامع و کامل، صرفاً بر اراده های بشر استوار نیست، بلکه باید خاستگاه اصلی آن را در اراده فرابشری و خداوندی جستجو نمود.

به قول پرفسور مارسل بوازار، اسلام شناس مشهور سوئیسی، «اگر فلسفه تأسیس دانش حقوق بین الملل را دگرگونی در روابط ملت ها و جلوگیری از تجاوز زورمندان و توانگران و برابری و برادری انسان ها بدانیم، باید اذعان کنیم که پیغمبر اسلام (ص) بنیان گذار حقوق بین الملل بوده است»

جایگاه حقوق بین الملل در نظام حقوقی اسلام

از آنجا که در حقوق اسلام اساساً طبقه بندی حقوق موضوعه به حقوق داخلی و حقوق بین المللی به رسمیت شناخته نشده است، به همین جهت نمی توان جایگاه ویژه و جداگانه ای برای حقوق بین الملل در نظام حقوقی اسلام در نظر گرفت.

نظام حقوقی اسلام، نظامی واحد و دارای نگرشی توحیدی است و قواعد آن ارزش برابر دارند و آن دسته از قواعد اسلامی که اصطلاحاً واژه «حقوق بین الملل» بر آن می نهند، جدا از سایر قواعد اسلامی نیست.

با این همه یک سری مقررات اختصاصی با عنوان «سیر» به سرعت در اسلام گسترش یافته و منابع اصلی آن قرآن و سنت است.

البته این بدان معنا نیست که اسلام اصل تفکیک حقوق بین الملل از حقوق داخلی و یا برتری یکی بر دیگری را پذیرفته باشد.

منابع حقوق بین الملل از دیدگاه اسلام

با توجه به اینکه نظام حقوقی اسلام قائل به شناخت وحدت حقوقی است، بنابراین منابع اصلی خاصی به عنوان منابع حقوق بین الملل، جدا از حقوق داخلی، مدّظر نیست. البته می توان آن دسته از مقررات اسلامی را که با نام «سیر» از آنها یاد می شود، در آیات قرآن کریم و تفاسیر مربوط، روایات، عهدنامه ها (قراردادهایی که مسلمانان با غیرمسلمانان منعقد ساخته اند)، دستورهای رسمی پیامبر (ص) و خلفا و ائمه (ع) به فرماندهان و فرمانروایان یافت.

منابع حقوق بین الملل از دیدگاه اسلام، یعنی عوامل و عناصر شکل گیری قواعد و مقررات حقوقی بین المللی که از نظام عقیدتی اسلام ناشی می شوند.

منابع حقوق اسلام به طور کلی عبارتند از: کتاب (قرآن کریم)، سنت، اجماع و عقل (یا به نظر اهل سنت، قیاس)

در زمینه «سیر» می‌توان از معاهدات بین‌المللی سخن گفت که نقش بسیار مهمی دارند، ولی جزو منابع مستقیم محسوب نمی‌گردند، شاید در بررسی نهایی بتوان آنها را منبع فرعی دانست.

بنابراین، منابع حقوق بین‌الملل از دیدگاه اسلام به دو دسته منابع اصلی و مستقیم و منابع فرعی و تبعی تقسیم می‌شوند. منابع اصلی عبارتند از: کتاب، سنت، اجماع، عقل (یا قیاس) و منابع فرعی و تبعی عبارتند از: عرف بین‌المللی و معاهدات بین‌المللی

۱. کتاب (قرآن کریم)

قرآن کریم مهم‌ترین و اصیل‌ترین منبع حقوق اسلام است. آیاتی که به مثابه قانون است، به اصطلاح «آیات الأحکام» خوانده می‌شود. از مجموع آیات قرآن کریم ۵۰۰ آیه مربوط به احکام اعم از عبادات و معاملات و غیره است. از میان آیات راجع به احکام، حدود نیمی به قواعد «سیر» مربوط است.

۲. سنت

به عقیده شیعیان، سنت عبارت است از گفتار یا کردار و یا تقریر پیامبر (ص) و سایر معصومین (ع) در کلیه امور و احکام شرعی و حقوقی

تقریر، یعنی تأیید و تصویب صریح یا ضمنی (به صورت عدم رد و سکوت یا رفتار تأییدآمیز) گفتار و کردار دیگران توسط معصومین (ع) و یا نقل قول از آنان در احکام شرعی و حقوقی

اهل سنت تنها سنت نبوی را حجت می‌شمارند، ولی شیعیان به حکم برخی از آیات قرآن و احادیث متواتر از رسول اکرم (ص) که خود اهل تسنن روایت کرده‌اند، به قول و فعل و تقریر ائمه اطهار (ع) نیز استناد می‌کنند

حدیث در حقوق اسلام نقش اساسی دارد، زیرا نص قرآن در مسائل حقوقی بسیار کم است و به‌عکس در احادیث است که بسیاری از مسائل حقوقی دیده می‌شود.

سنت در «سیر» نقش عمده‌ای دارد. نمونه سنت قولی یا گفتار پیامبر (ص) «لَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًّا، وَ لَا طِفْلًا صَغِيرًا، وَ لَا امْرَأَةً، وَ لَا تَعْلَوْا، وَ ضُمُّوا غَنَائِمَكُمْ، وَ أَصْلِحُوا وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

«سال‌خوردگان فرتوت و کودکان خردسال و زنان را نکشید، (در غنائم) خیانت نکنید و غنائم خود را سر جمع کنید و رفتاری شایسته و نیکو داشته باشید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد»

و نمونه سنت فعلی یا کردار پیامبر (ص) تعیین مدت ۱۰ سال برای پیمان ترک مخاصمه در صلح حدیبیه است.

اهل تسنن برای احادیث ۶ منبع مختص به خود دارند:

۱- صحیح مسلم ۲- صحیح بخاری ۳- سنن ابوداود ۴- سنن ترمذی ۵- سنن نسایی ۶- سنن ابن ماجه

اهل تشیع برای احادیث ۴ منبع مختص به خود دارند:

۱- اصول کافی ۲- من لایحضر الفقیه ۳- الاستیصار فی من اختلف من الاخبار ۴- تهذیب الاحکام

۳. اجماع

اجماع در لغت به معنی اتفاق است و در حقوق اسلام، اتفاق نظر دانشمندان اسلامی در یک موضوع شرعی و حقوقی را اجماع می‌گویند. اجماع در صورتی معتبر است که نصّی در قرآن کریم و سنت نباشد

۴. عقل

از نظر شیعه و برخی فرق اهل سنت (چون کرامتیه و معتزله)، عقل در زمره منابع حقوق اسلامی است. عقل به مثابه منبعی است که می‌تواند با استفاده از آن به یک حکم یا قاعده حقوقی پی برد و آن را کشف کرد. حکم عقل را دلیل یا حکم عقلی گویند.

قیاس

از دید اهل سنت، قیاس به عنوان منبع چهارم حقوق اسلام (به جای عقل) محسوب می‌شود.

به زبان ساده، هرگاه بین دو موضوع شباهتی وجود داشته باشد و حکم یکی از آنها در شرع معلوم باشد، مقایسه کردن دیگری را بر آن و اثبات حکم آن (موضوع معلوم) را بر این (موضوع مجهول)، قیاس گویند

۵. عرف

عرف عبارت است از تکرار عمل معین، در مدت زمان طولانی، ناشی از عادات و رسوم اجتماعی که به تدریج خصوصیت الزامی و حقوقی یابد.

اسلام، عرفی را می‌پذیرد که: ۱ - پسندیده باشد، ۲ - منبعث از اراده باشد، ۳ - معقول باشد، ۴ - نصّ فقهی در مورد آن وجود نداشته باشد ۵ - مخالف و مغایر با نصّ فقهی نباشد، زیرا با وجود نص نمی‌توان به عرف استناد کرد.

۶. معاهده

مفهوم معاهده بین‌المللی در اسلام، متأثر از مفهوم کلی قرارداد در اسلام است، با این تفاوت که این توافق به جای اینکه میان افراد باشد، میان کشور اسلامی با سایر کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی در زمینه‌های مختلف سیاسی، بازرگانی، نظامی و امثال آنهاست.

معاهدات در اسلام دارای اعتبار و اثر حقوقی هستند که منطبق با موازین اسلامی باشد و یا حداقل خلاف آنها نباشد.

اولین معاهده بین‌المللی در اسلام

در مورد اینکه کدام یک از معاهدات پیامبر (ص) با قبایل و اهالی غیرمسلمان را می‌توان به عنوان اولین معاهده بین‌المللی در اسلام تلقی کرد، اختلاف نظر وجود دارد. در آغاز، بیان این نکته ضروری است که در سال‌های اول ظهور اسلام، میان قایل و شهرهای شبه جزیره عربستان، هیچ‌گونه وحدت سیاسی وجود نداشت و هر یک تقریباً «واحد سیاسی» مستقلی به حساب می‌آمدند؛ بنابراین، انعقاد هرگونه معاهده‌ای میان آنها، تا حدودی دارای وصف «بین‌المللی» بود، با این وجود از نظر سیر تحول تاریخی معاهدات بین‌المللی، می‌توان این قبیل معاهدات را نیز به عنوان معاهدات بین‌المللی محسوب داشت.

پیمان عقبه

برخی پیمان عقبه اول را اولین معاهده بین‌المللی در اسلام می‌دانند، این پیمان از حیث تاریخی (سال دوازدهم بعثت) اولین قرارداد پیامبر (ص) با واحدهای سیاسی عربستان (قبایل اوس و خزرج) بود، اما نظر به اینکه در آن تاریخ دولت اسلامی تشکیل نگردیده بود، به همین جهت، دادن عنوان «معاهده بین‌المللی» به پیمان عقبه محل تردید است.

منشور مدینه

برخی دیگر، «منشور مدینه» (منعقد در سال اول هجرت) را نخستین پیمان بین‌المللی در اسلام دانسته‌اند، تا جایی که حتی مارسل بوازار، اسلام‌شناس سوئیسی آن را اولین معاهده بین‌المللی امنیت دسته جمعی قلمداد کرده است. در حالی که به نظر می‌رسد این منشور بیشتر یک «قرارداد اجتماعی» و یا یک «قرارداد داخلی» باشد تا یک پیمان بین‌المللی، زیرا در مقدمه آن چنین ذکر گردیده: «این پیمانی است از محمد (ص) پیامبر خدا میان مهاجران و انصار از یک سو و یهودیان مدینه از سوی دیگر» بنابراین، به هیچ وجه نمی‌توان آن را یک معاهده بین‌المللی به حساب آورد.

پیمان صلح حدیبیه

در پاسخ به این پرسش که اولین معاهده بین‌المللی در اسلام کدام است، می‌توان از پیمان صلح حدیبیه که میان دولت نوبنیاد اسلامی و قبیله قریش در ذی‌العقده سال ششم هجری منعقد گردید، نام برد.

هنگامی که پیامبر (ص) با یاران خویش برای انجام عمره عازم مکه بودند، لشکریان قریش مانع ورود ایشان شدند. قریشیان زمانی که محمد (ص) و اصحاب او را مصمم به زیارت مکه یافتند و از جانب دیگر مسلح و طالب جنگ ندیدند، سهیل بن عمرو را برای مذاکره و انعقاد صلح نزد پیامبر (ص) فرستادند. در نتیجه پیمان حدیبیه میان طرفین به امضا رسید.

اصل وفای به عهد در اسلام

معاهده که در واقع نوعی تعهد است، متضمن خصوصیت الزامی است، در غیر این صورت عنوان معاهده نخواهد داشت. اصل وفای به عهد سالیان دراز است که در کلیه نظام‌های حقوقی و اخلاقی و عرفی بشری پذیرفته شده است.

اسلام در قبول چنین اصلی تا بدان جا پیش رفته که آن را واجب شرعی قلمداد کرده است؛ در اسلام معاهده تنها در برابر خلق و خالق است. مسلمان باید طبق دستورات الهی که در قرآن کریم آمده، خداوند را در موقع انعقاد معاهده گواه گیرند، که این امر تضمین‌کننده عهد است.

قرآن کریم و اصل وفای به عهد

قرآن کریم در آیات مختلف و با عباراتی فصیح، چون «أوفوا بالعهد» و «أوفوا بالعقود»، بر اصل وفای به عهد تأکید دارد و از آن جمله آیات:

«... وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ... وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ...؛ ولیکن نیکوکار کسی است که به خداوند ایمان آورده و چون پیمان بدهد، به پیمانش وفا کند.» (سوره بقره آیه ۱۷۷)

«... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ...؛ ای اهل ایمان (هر عهد که با خدا و خلق بستید) به عهد و پیمان خود وفا کنید» (سوره مائده آیه ۱)

«الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ، تنها عاقلان اند که هم به عهد خدا وفا می کنند و هم پیمان حق را نمی شکنند» (سوره رعد آیه ۲۰)

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ۚ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا، و به عهد خویش وفا کنید که بازخواست خواهید شد» (سوره اسراء آیه ۳۴)

آیات ۴۰ سوره بقره، ۷۶ سوره آل عمران، ۱۵۲ سوره انعام، ۲۷، ۶۰ و ۷۰ سوره انفال، ۴، ۵، ۷، ۱۲ و ۱۳ سوره توبه، ۹۱ سوره نحل، ۸ سوره مؤمنون و ۳۲ سوره معارج نیز در این خصوص است.

سنت نبوی و اصل وفای به عهد

گفتار و کردار پیامبر گرامی اسلام در همه حال حاکی از احترامی است که ایشان برای اصل وفای به عهد قابل بودند. احادیث معتبر و قضایای مسلم تاریخی این مطلب را به اثبات می رساند.

برای مثال:

– حدیث «المؤمن عند شروطهم، مسلمانان مکلفند شروطی که بر عهده می گیرند اجرا کنند»

– انس بن مالک از پیامبر (ص) روایت می کند که فرمودند: «لا دين لمن لا عهد له، کسی که به عهد خود وفا نمی کند، دین دار نیست» به بیان روشن تر، یعنی کسی که پای بند عهد خود نیست از دایره دیانت خارج است.

– عایشه از رسول اکرم (ص) نقل می کند که فرمودند: «إِنَّ أَحْسَنَ الْعَهْدِ مِنْ إِيْمَانٍ، نیکویی عهد از جمله فعل مؤمنان است» به عبارت دیگر، یعنی نیکو عهد باشید.

تاریخ اسلام و اصل وفای به عهد

قضیه ابو جندل

ابو جندل در مکه اسلام آورد و به وسیله پدرش زندانی شد. با شنیدن خبر ورود پیامبر (ص) به حدیبیه در سال ششم هجری، با غل و زنجیر از زندان گریخت و به مسلمانان پیوست. در این زمان، قرارداد صلح بین پیامبر و سهیل بن عمرو (پدر

ابوجندل) به نمایندگی از مشرکان، به تازگی بسته شده یا به مراحل پایانی اش رسیده بود و سهیل، طبق یکی از بندهای آن (بازگرداندن تازه مسلمانان مکّی) بازگرداندن ابوجندل را طلبید و به نقلی، کامل شدن قرارداد را مشروط به آن دانست. پیامبر (ص) به ابوجندل فرمود: شکّیا باش و پاداشت را از خدا بخواه. خداوند به زودی برای تو و همراهانت گشایش خواهد کرد. ما با این قوم، قرارداد صلح بسته ایم

قضیه ابوبصیر

پس از صلح حدیبیه طولی نکشید که یکی از مسلمانان مکه به نام ابو بصیر بود به مدینه گریخت و پس از چند روز، نامه ای از طرف قریش به پیغمبر رسید که ابو بصیر بدون اجازه مولای خود به شهر شما آمده و طبق قرارداد باید او را به مکه بازگردانید و این نامه را به وسیله مردی عامری با غلامی که داشت به مدینه فرستاده بودند. رسول خدا (ص) ابو بصیر را طلبید و به او فرمود: ما با قریش قراردادی بسته ایم که نمی توانیم به آن خیانت کنیم اکنون با این دو نفر به مکه بازگرد تا خدا برای تو و سایر ناتوانان راه گریزی مهیا فرماید و چون ابو بصیر گفت: آیا مرا به سوی مشرکین باز می گردانی که از دین خدا بیرونم کنند؟ باز همان پاسخ را از پیغمبر شنید. ابو بصیر به ناچار تسلیم آن دو نفر شد و راه مکه را پیش گرفت.

فرمان ابوبکر به سربازان اسلام

ابوبکر در یکی از نخستین فرمان های خود خطاب به سربازان اسلام که به سوی شام رهسپار بودند، گفت: بگذار در معاهدات شما با دشمن هیچ جای بدعهدی و دروغ نماند، در همه چیز صادق باشید و ثابت کنید مردانی درست کردار و بزرگوار هستید و قول و عهد خود را به واقع محفوظ نگه دارید.

فرمان عثمان به عاملان خراج

عثمان در نخستین نامه ای که پس از خلافت به عاملان خراج نوشت، به آنان یادآور شد که به پیمان خود عمل کنید (درست پیمان باشید)

فرمان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک اشتر

حضرت علی (ع) در فرمانی که خطاب به مالک اشتر، فرمانروای مصر صادر فرمودند، چنین مرقوم داشتند: «چون با دشمنی پیمان بستی و یا به رشتۀ تعهدی او را به خود پیوستی، بکوش تا با وفاداری پیمانت را استوار نگاه داری، و شرط امانت را روی تعهدی که کرده ای به جا آری. در میان فریضه های خداوندی که همه مردم با اندیشه های گوناگون و عقیده پراکنده ای که دارند درباره آن هم آواز هستند، چیزی به اندازه وفای به عهد نیست ...»

حضرت علی (ع) در جای دیگر می فرماید: «پیمان ها را همیشه استوار و میخکوب کنید و با پیمان شکنان دم از آشتی ننزید»

سخنان امام جعفر صادق (ع)

«سه چیز است که خدای متعال اجازه تخلف از آنها را به هیچ کس نداده است: نخست، اداء امانت، خواه صاحب امانت نیکوکار باشد یا گناهکار؛ دوم، وفای به عهد، چه شخص درستکار باشد یا نادرست؛ سوم؛ سوءاستفاده به والدین، خواه نیکوکار باشند یا غیر نیکوکار.»

شرایط عمومی معاهدات در اسلام

مقصود از شرایط عمومی معاهدات در اسلام، شرایطی هستند که طبق موازین اسلامی باید رعایت شوند و عبارتند از:

۱. اهلیت طرفین: کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و غیراسلامی و نمایندگان صلاحیت‌دار آنها اهلیت طرف معاهده شدن را از دیدگاه اسلام دارند.
۲. قصد و رضا طرفین
۳. معین بودن موضوع معاهده
۴. مشروعیت موضوع و جهت معاهده
۵. اجرای صیغه عقد (ایجاب و قبول) به هر زبان
۶. تصویب ولی امر مسلمین
۷. رعایت قاعده نفی سبیل
۸. کتبی بودن معاهده
۹. صراحت معاهده

رعایت قاعده نفی سبیل

یکی از اصول بنیادین حاکم بر روابط بین‌المللی در اسلام، قاعده نفی سبیل است. واژه «نفی» به معنی بسته شدن و واژه «سبیل»، اصطلاحاً یعنی قانون و شریعت

مفهوم حقوقی و فقهی قاعده نفی سبیل: خداوند به حکم آیه کریمه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (سوره نساء آیه ۱۴۱) راه هرگونه نفوذ و تسلط حکومت‌های خارجی و آحاد بیگانگان (کفار) را بر کشورهای اسلامی و آحاد مسلمانان مسدود کرده است. در نتیجه، بیگانگان (کفار) به طور کلی و تحت هیچ شرایطی و در هیچ زمینه‌ای بر مسلمانان چیره نخواهند شد.

نهایت اینکه، انجام هر نوع عملی و برقراری هرگونه ارتباطی (میان مسلمانان و بیگانگان) که موجب استیلاء و تسلط بیگانگان بر کشورهای اسلامی و یا اشخاص و اموال مسلمانان شود، بر حکومت اسلامی و مسلمانان ممنوع و حرام می‌باشد.

مسأله زبان در نگارش معاهدات

گرچه عده‌ای از فقهاء، زبان عربی را در قراردادهای لازم‌الوفاء، مانند عقد بیع و نکاح لازم شمرده‌اند، ولی درباره پیمان‌ها و قراردادهای خارجی عقیده بیشتر فقهاء بر آن است که زبان خاص لازم نیست، حتی ممکن است به چند زبان نوشته شود

انواع معاهدات در اسلام

در اسلام، معاهداتی که با کشورهای خارجی منعقد می‌شود، بر دو گونه است: دائم و موقت. قراردادهای منعقد شده میان کشورهای اسلامی و یا میان آنها با کشورهای تحت ذمه «دائمی» است، لیکن معاهداتی که کشورهای اسلامی با کشورهای غیراسلامی منعقد می‌نمایند، جنبه «موقت» دارد؛ به این عبارت که مدت چنین معاهداتی محدود است. اکثر فقها، مدت را ده سال (مدت مقرر در پیمان حدیبیه) می‌دانند، اما عده قلیلی از آنان عقیده دارند که چون پیمان حدیبیه دو سال بیشتر دوام نداشت، بنابراین مدت معاهدات موقت نیز همان دو سال. عقیده اول به نظر صحیح‌تر می‌آید؛ همان‌طور که قبلاً اشاره شد نقض پیمان پس از دو سال دلیل بارز و مشخص داشت.

همچنین معاهده ترک مخاصمه باید با استناد به ضرورت، توجیه گردد. در خصوص مدت آن بین فقها اختلاف نظر وجود دارد: به نظر بعضی نباید بیش از چهار ماه طول بکشد و چنانچه ضرورت اقتضاء کند، مسلمانان مجازند تا یک سال قرارداد ترک مخاصمه برقرار سازند.

مشهور فقهای امامیه معتقدند که عقد مُهادِنه بیش از یک سال جایز نیست. ولی بعضی فقهای معاصر برآنند که این نظر بی‌دلیل است و عقد مُهادِنه بسته به اقتضای مصلحت است و محدودیت زمانی ندارد.

قسمت‌های مختلف معاهده در اسلام

تاریخ نشان می‌دهد که معاهدات در اسلام از یک مقدمه و یک متن تشکیل و ترکیب یافته است. مقدمه معمولاً با عبارت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز می‌گردید. البته، استثنائاً مواردی نیز وجود داشته که از این امر صرف‌نظر گردیده است. برای مثال، در هنگام انعقاد پیمان صلح حدیبیه، سهیل بن عمرو، نماینده رسمی قبیله قریش حاضر به قبول نگارش چنین عبارتی در معاهده نشد و پیامبر (ص) نیز رضایت داد که به جای آن عبارت «بسمک اللهم» نگاشته شود.

پس از آن، نام کشورهای متعاهد و نام نمایندگان آنها و سپس اسامی شهود ذکر می‌شود و در پایان، شهادت به عنوان ضمانت ایفای تعهد قید می‌گردد.

نکته شایان توجه اینکه مضمون معاهدات معمولاً مختصر و کلی و با عباراتی ساده بیان گردیده است. این اختصار و ساده‌نویسی گاهی موجب ابهام شده است.

موجبات بطلان معاهده در اسلام

موجبات بطلان معاهده در اسلام، همان عیوب اراده و قصد و رضاست که اهم آنها عبارتند از: تجاوز نماینده امام یا نماینده حکومت اسلامی از حدود اختیارات، اشتباه در موضوع معاهد، توسل به اقدامات متقلبانه، اجبار نماینده یا دولت اسلامی.

اراده یک‌جانبه یکی از متعاهدین

قاعده نبذ

در قرآن مجید آیه ۵۸ سوره انفال مقرر داشته است: «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» یعنی «و اگر از خیانت و پیمان شکنی گروهی (که با آنان هم پیمانی) بیم داری، پس به آنان خبر ده که (پیمان) به صورتی مساوی (و طرفینی) گسسته است؛ زیرا خدا خائنان را دوست ندارد.»

و در آیه ۷ سوره توبه فرموده است: «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ» یعنی «تا آنان (در پیمان خود) با شما پایدارند، شما نیز بر پیمان با آنان پایدار بمانید»

به موجب منطوق آیه نخستین و مفهوم آیه اخیر، فقها قاعده‌ای تحت عنوان قاعده «نبذ» استنتاج کرده‌اند. نبذ یعنی پرتاب کردن، افکندن چیزی به سوی دیگری. مدلول قاعده این است که در فروض زیر حاکم اسلامی می‌تواند بدون توافق دیگری مبادرت به نقض معاهده نماید:

۱. نقض شرایط معاهده توسط طرف مقابل

۲. بیم نقض و خیانت از سوی دشمن

شرایط اجرای قاعده

اجرای قاعده نبذ در فرض اول - یعنی فرض وقوع نقض توسط دشمن - نیازی به حکم امام ندارد. ولی برای اجرای قاعده در فرض دوم - یعنی خوف خیانت - شرایط زیر لازم است:

الف - قرارداد میان دولت اسلامی با طرف مقابل از نوع موقت باشد، نه از نوع دائم. در فرض دائم، همانند قرارداد دمه، قرارداد به طور یک‌جانبه قابل نقض نیست.

ب - قرارداد موقت - در فرض بیم خیانت و نه تحقق بالفعل آن - فقط با حکم امام قابل نقض است.

ج - اجرای قاعده نبذ در فرض اخیر (بیم خیانت) و ترتب اثر بر آن، مشروط به ابلاغ به طرف مقابل است. به دلیل اینکه نبذ بدون ابلاغ حيله و خدعه تلقی می‌گردد و رسول الله (ص) از این عمل به موجب نصوص صریح منع فرموده است. آن حضرت در عهودی که می‌نوشتند تصریح می‌فرمودند "وفاء لا غدر فيه" البته در فرض اول - یعنی آنجا که طرف مقابل ابتدا به نقض عهد و خیانت کرده است - نبذ نیاز به ابلاغ ندارد.

مرحوم طبرسی، مفسر شیعی قرآن، می‌گوید: جایز نیست بدون آگاه‌سازی طرف مقابل بر قطع روابط سیاسی، مبادرت به جنگ (نمود) زیرا چنین عملی خیانت محسوب است و در ذیل آیه شریفه خداوند به صراحت از خیانت منع فرموده است.

نمونه تاریخی قاعده نبذ

به قاعده نبذ در تاریخ اسلام مکرراً عمل شده است. از جمله در مورد شأن نزول آیه شریفه که در داستان بنی قریظه است. پیامبر با این قوم معاهده داشت مبنی بر اینکه به مشرکین کمک نظامی و تسلیحاتی نکنند. ولی نقض عهد کردند و سلاح در اختیار مشرکین قرار دادند. بعد آمدند و ادعای اشتباه و نسیان کردند و درخواست عفو نمودند. بار دیگر مجدداً با آنان معاهده برقرار شد. باز در جنگ خندق به دشمنان اسلام کردند و نقض عهد نمودند. این بار با نزول آیه، قاعده نبذ اجرا شد.

تمسک به قاعده نبذ در دوران معاصر

مستند فقهی اشغال سفارت آمریکا در تهران، و برخی کنسولگری‌های واقع در مراکز استان‌ها به دست دانشجویان ایرانی و گروگان‌گیری کارمندان آنها و تأیید این اقدام توسط امام خمینی (ره) ممکن است در بادی نظر از مصادیق قاعده نبذ باشد.

تغییر اوضاع و احوال

اصولاً تغییر رهبران و دولتمردان حکومت اسلامی، به عنوان تغییر اوضاع و احوال تلقی نمی‌شود، تا موجبی برای اعلان فسخ یک‌جانبه معاهدات از سوی آنها باشد، ولی هرگاه یکی از کشورهای اسلامی معاهده‌ای با بیگانگان منعقد سازد و بعداً معلوم شود که آن معاهده برخلاف مصلحت اسلام و مسلمین بوده و بیش از آنکه خیر و صلاح خلق را در بر داشته باشد، فریب و بیرنگ بیگانگان را به همراه دارد و در نتیجه زیان و فساد تولید می‌کند و ثروت و اعتبار و استقلال مسلمانان را به تاراج می‌برد و به مرور بیگانگان را بر آن چیره می‌سازد، بر حکومت آن کشور (اسلامی) واجب است آشکارا و با کمال قدرت و شهادت، فسخ یک‌جانبه چنین معاهده‌ای را اعلان کند. در غیر این صورت، سایر حکومت‌های اسلامی مکلفند سعی نمایند از راه‌های سیاسی و یا اقتصادی، مانند قطع روابط سیاسی و بازرگانی، آن حکومت اسلامی را مجبور به اعلان فسخ نمایند. در هر صورت، چنین معاهداتی حرام و در شرع اسلام باطل است.

جنگ نیز امری استثنائی است که در واقع تغییر اوضاع و احوال صلح‌آمیز زمان انعقاد معاهده است و موجب خاتمه یافتن معاهدات می‌شود.

مقایسه حقوق بین الملل نوین و حقوق بین الملل اسلامی و منابع آنها

حقوق بین الملل اسلامی بخشی از فقه اسلامی و منابع آن، همان منابع سایر شاخه‌های حقوق و فقه اسلامی است؛ یعنی قوانین مقدس کتاب خدا، سنت نبوی شامل قول، فعل و تقریر رسول خدا (ص)، اجماع فقهاء، قیاس و عدل و انصاف.

مقایسه منابع اسلامی با منابع حقوق بین الملل جدید، ما را متوجه مشابهت‌ها خواهد کرد:

اول. متون حقوقی‌ای که به عنوان یکی از منابع حقوق بین الملل مدرن پذیرفته شده‌اند، شامل کنوانسیون‌ها و معاهدات بین‌المللی، مانند پیمان اتحاد ملت‌ها، منشور سازمان ملل، کنوانسیون‌های کنفرانس لاهه ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۷، اسناد بین‌المللی حقوق بشر ۱۹۴۸، کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ و منشور بوگوتا ۱۹۴۸ هستند. این متون به عنوان منابع حقوق می‌توانند با متون مقدس اسلامی - یعنی دو منبع اصلی قرآن و سنت پیامبر (ص) و اهل بیت او - مقایسه شوند. قرآن دستورات خاصی را درباره شیوه انعقاد و مفاد معاهدات میان مسلمانان و غیرمسلمانان صادر کرده است و سنت پیامبر (ص) نیز شامل بسیاری از معاهدات مربوط به صلح است که توسط نبی مکرم (ص) با غیر مسلمانان منعقد شده است.

جانشینان پیامبر (ص) نیز از همین الگو در معاهدات مشابه و اسناد و دستورات صادرشده برای راهنمایی حاکمان و رهبران نظامی، پیروی کرده‌اند.

از سوی دیگر، اگر از مفهوم «أمة واحدة» صرف نظر کنیم و کشورهای اسلامی را به عنوان کشورهای مستقل مورد شناسایی قرار دهیم - چنانکه حقوق بین الملل نوین چنین می کند - واضح است که قرآن و سنت نبوی بهترین میثاق برای ساماندهی روابط حقوقی میان کشورهای اسلامی خواهند بود.

دوم. اصول کلی حقوقی ای که در حقوق بین الملل جدید، جزء منابع این نظام حقوقی محسوب می شوند، ممکن است به وسیله مشهورترین دانشمندان علم حقوق ارائه شوند. همچنین آموزه ها و تعلیمات نویسندگان و رویه قضایی بین الملل نیز - که در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان دادگستری بین المللی به عنوان منابع حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده اند - توسط برجسته ترین نویسندگان حقوقی ارائه می شود.

در مقام مقایسه میان این سنخ از منابع حقوقی در حقوق بین الملل نوین و حقوق بین الملل اسلامی، می توان گفت که مشابهتی میان این گونه منابع حقوقی در دو نظام حقوقی یادشده قابل مشاهده است؛ زیرا در چارچوب حقوق اسلامی نیز منابع ثانوی فقه اسلامی - که عبارتند از: إجماع، عقل، قیاس، استحسان و ... - طی فرآیند «اجتهاد» توسط مجتهدان اعلام و به احکام تبدیل می شوند. این اجتهاد اعم از اینکه توسط فقها و حقوقدانان انجام گیرد یا توسط قضات، تأثیر زیادی در توسعه اصول حقوقی دارد. فعالیت های علمی دانشمندان مختلف تمامی فرقه های اسلامی و تصمیمات قضایی که توسط قضات در محاکم اسلامی اتخاذ می شوند و فتاوی فقها و مجتهدان، همه و همه تشکیل دهنده موضوعات بحث های حقوقی اسلامی هستند.

اسلام و جامعه بین المللی

از نظر حقوق اسلامی، «سرزمین» عنصر اصلی تکوین کشور یا دولت محسوب نمی شود، بلکه به جای آن این «عقیده» است که نقش اساسی را در تشکیل حکومت اسلامی ایفا می کند.

از همان آغاز، جامعه اسلامی به عنوان یک «جامعه جهانی» تصور شد؛ زیرا بر اساس مضامین وحی الهی، مخاطب پیام پیامبر اسلام (ص) «انسان بما هو انسان» بود؛ یعنی تمام بشریت فارغ از گرایشات و تعلقات نژادی، قومی، دینی، جنسی، یا هر وابستگی دیگر. از این رو جامعه و حکومت نوپای اسلامی بر اساس الزامات فراقومی و فرامنطقه ای پایه گذاری شد. به عنوان شواهدی بر جهانی بودن پیام اسلام، می توان به آیاتی چند اشاره کرد از جمله: «و ای پیامبر! همانا ما تو را نفرستادیم مگر به عنوان بشارت دهنده و انذارکننده تمامی بشریت»^۱. «ای پیامبر! ما تو را نفرستادیم مگر به عنوان رحمت برای همه عالمیان»^۲

بر اساس این ویژگی - یعنی جهانی بودن پیام اسلام - مفهوم «أمة» یا همان «ملت مسلمان» ظهور یافت، امتی که آماده پذیرش همه انسان ها در خود بود و هست.

^۱ سورة سبا، آیه ۲۸

^۲ سورة انبیاء، آیه ۱۰۷

و در نهایت هدف نهایی اسلام، مانند سایر ادیان جهان شمول الهی، تشکیل یک جامعه جهانی و اجرای نظام حقوقی واحد در سراسر جهان است. در یک جمله کوتاه، اسلام می‌خواهد که انسان‌های موجود در کره زمین فقط یک امت به هم پیوسته و واحد بشری فراهم آورند؛ یعنی یک کشور به عرض و طول جغرافیایی همه کره زمین، و دولتی به شعاع فعالیت و صلاحیت همه انسان‌ها و سرزمین‌ها

پیامبر اکرم (ص) از ابتدای بعثت با ارسال نامه، پادشاهان و سران کشورهای مختلف جهان را به دین اسلام فراخواند و با این عمل، رسالت جهانی اسلام پی گرفت، اما متأسفانه رسالت جهان شمولی اسلام تا به امروز عملاً تحقق نیافته و صرفاً در حد یک «نظریه» یا «اعتقاد مسلم» باقی مانده است؛ اعتقادی که همواره باید مدّ نظر مسلمانان باشد و تمامی سعی خود را در پیاده کردن آن مبذول نمایند.

جهان شمولی اسلام

خصوصیات کلی جهان شمولی اسلام

خصوصیات جهان شمولی یا جهان گرایی اسلام عبارتند از: جامعه واحد، عقیده واحد، قانون واحد، هدف مشترک واحد، برابری و برادری انسان‌ها، و بالاخره حکومت جهانی واحد.

جهان شمولی اسلام در قرآن کریم

در قرآن کریم هیچ جا خطاب به صورت: «یا ایها العرب» و یا «یا ایها القرشیون» پیدا نمی‌کنید. گاهی در برخی از جاها خطاب «یا ایها الذین آمنو» هست که خطاب مربوط به مؤمنین است که به پیغمبر گرویده‌اند، و در این جهت هم فرق نمی‌کند، مؤمن از هر قوم و ملتی باشد، داخل خطاب است.

آیات زیر به عنوان نمونه نه تنها شاهد این امر است، بلکه اسلام را برترین ادیان و دینی جهانی به شمار آورده است:

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، هَر كَس دینی غیر از اسلام اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست» (سوره آل عمران، آیه ۸۵)

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، اوست که پیامبر خویش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها پیروز گرداند» (سوره فتح، آیه ۲۸)

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا، بگو ای مردم بی‌گمان من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم» (سوره اعراف، آیه ۱۵۸)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، ای پیامبر! ما تو را نفرستادیم مگر به عنوان رحمت برای همه عالمیان» (سوره انبیاء آیه ۱۰۷)

جهان شمولی اسلام در عمل

متأسفانه پیامبر گرامی اسلام، خلفای راشدین و در نهایت تمامی حکومت‌هایی که واقعاً جنبه اسلامی داشتند و یا به اسم اسلام حکومت می‌کردند، نتوانستند رسالت جهانی برپایی «جامعه واحد» را به انجام برسانند و در نتیجه، جهان‌بینی اسلام در تأسیس یک کشور واحد اسلامی در تمام کره زمین از مرحله نظریه «کمال مطلوب» تجاوز نکرد؛ حتی امروز نیز با وجود کشورهای متعدد به اصلاح «اسلامی»، گامی در جهت ایجاد وحدت میان آنان برداشته نمی‌شود.

سید قطب دانشمند شهیر اسلامی پیشنهادی در مورد تشکیل کشور واحد اسلامی دارد که ذیلاً از نظر خواهد گذشت:

گام اول: بازگشت به سوی اسلام در داخل هر دولت کوچک و بزرگ اسلامی و استمداد هر قانونی از قرآن و اسلام و به اجرا در آوردن اصول اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی اسلام و پیاده کردن روش‌های تعلیم و تربیت و برنامه‌های زندگی در سایه تفکر اسلامی

گام دوم: جمع شدن همه این دولت‌های کوچک و بزرگ؛ چه در میدان سیاست بین‌المللی و چه در قسمت اقتصادی، زیر پرچم وحدت اسلامی.

وحدت و یکپارچگی آنها باید روی این اساس باشد که:

۱. خواهان استقلال و آزادی کامل برای خود و مردم‌شان باشند و با هر کسی که به استقلال‌شان تجاوز کند، بجنگند.
۲. در برابر هر نوع تجاوز و استعماری در هر منطقه‌ای از جهان ایستادگی کنند.

دیدگاه شیعه در مورد تشکیل حکومت جهانی

به عقیده شیعیان، امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) به عنوان منجی بزرگ بشریت زمانی ظهور می‌کند و حکومت الهی را در دست می‌گیرد که جهان مادی در فساد و تباهی غوطه‌ور است. در این هنگام این رهبر عظیم‌الشان عالم بشریت با دستورها و رهنمودهای خویش که نشأت الهی دارد، افکار بشریت را به نحوی تحت تأثیر قرار می‌دهد که کلیه ملل جهان به دین مبین اسلام توجه و گرایش پیدا می‌کنند.

البته، ممکن است در اوایل دوران حکومت ایشان عدهٔ خیلی غیر مسلمان در جهان باشند که پردهٔ شک و دو دلی در مقابل چشمان خویش آویخته باشند و نتوانند انوار الهی را چنان‌که فروزان است مشاهده کنند، لیکن بتدریج، با تجلیات احکام اسلام، ابرهای تیره و سیاه تردید و دیرباوری از افق افکار اینان کنار خواهد رفت و تا پایان حکومت آن پیشوا، دیگر فردی در جهان یافت نمی‌شود که با بصیرت، قبول آیین محمدی نکرده باشد. آن گاه است که جهان‌شمولی اسلام تحقق خواهد یافت.

اسلام و بلوک‌بندی جهانی

عدم موفقیت اسلام در ایجاد یک نظام توحیدی جهان‌شمول و عدم وجود امکانات تأسیس یک جامعه جهانی (به عقیده شیعیان تا ظهور حضرت قائم «عج») و در مقابل لزوم برقراری ارتباط با بلوک غیراسلامی، موجب گردید تا روابط بین‌المللی اسلام با کشورهای غیراسلامی بر اساس پاره‌ای مقررات، در وضعیت خاصی قرار گیرد. در این وضعیت که آن را می‌توان «وضعیت موجود» نامید، اسلام، دنیا را از دو دیدگاه مورد ملاحظه قرار داده است:

۱. دیدگاه فکری - عقیدتی

۲. دیدگاه حقوقی - سیاسی

تقسیم جهان از دیدگاه فکری - عقیدتی

اسلام جهان را از دیدگاه فکری - عقیدتی به دو منطقه یا دو «دار» تقسیم می کند: دارالاسلام و دارالکفر

دارالاسلام همه انسان های معتقد به مبانی اسلامی را در بر می گیرد و شامل کلیه گرویدگان به این مکتب از نظر خاک، رنگ، نژاد، زبان با هم اختلاف داشته باشند می گردد و دارالکفر شامل تمامی انسان های غیرمسلمان جهان از هر فرقه و دسته ای که باشند می شود.

تقسیم جهان از دیدگاه حقوقی - سیاسی

در حقوق بین الملل نوین، همه کشورها مستقل و برابر فرض می شوند و روابط متقابل آنها تحت حاکمیت نظام حقوقی داخلی هیچ یک از آنان نیست، بلکه بر اساس نظامی بین المللی به نظام حقوق بین الملل تنظیم می گردد؛ اما در اسلام نظریه جهانی بودن دولت اسلامی منجر به وحدت تشریع حقوقی در امور داخلی و خارجی شده است. این وحدت تشریع به نوبه خود موجب شده که عموم فقیهان و حقوق دانان مسلمان، جهان را از دیدگاه حقوقی - سیاسی به دو «دار» تقسیم می کنند:

دارالاسلام و دارالحرب

در خصوص شمول «دارالاسلام» و «دارالحرب» دو نظریه وجود دارد:

نظریه اول: دارالاسلام عبارت از کلیه کشورهایی است که در آنجا قوانین و مقررات اسلامی اجرا می گردد و تحت نظام حکومتی اسلامی اداره می شود. اتباع این کشورها، معمولاً مسلمان هستند و اگر اقلیت غیرمسلمانی هم وجود داشته باشد، تحت شرایطی از حقوق خاصی برخوردارند، ولی با این حال تابع حکومت های اسلامی هستند.

حدود دارالاسلام در آغاز منطبق با سرحدات قلمرو خلافت بود، لیکن بعداً کلیه کشورهای اسلامی را دربرگرفت.

در مقابل دارالاسلام، دارالحرب به کشورهای غیراسلامی اطلاق می شود.

ساکنان این کشورها همه یا غالباً غیرمسلمان بوده و از نظر مسلمانان کافر محسوب می گردند. در این کشورها، اگر اقلیت مسلمانی بوده باشد سرانجام تحت کشورهای کافر قرار دارد، ولو از نظر انجام فرایض مذهبی، آزادی کامل را دارا باشند.

نظریه دوم: در این نظریه، جنبه گسترده تری به مفهوم دارالاسلام داده می شود و حتی کشورهای غیر اسلامی که مسلمانان ساکن در آنجا بتوانند آزادانه به وظایف و تکالیف شرعی خود عمل کنند نیز جزو دارالاسلام است.

از این نظریه چنین استنباط می‌شود که در تئوری قانون‌گذاری اسلام، اطلاق عنوان دارالاسلام و دارالحرب بر سرزمین معینی، منوط به توسعه یا محدودیت اعتبار قانون اسلام است به این معنی که اگر قانون حتی به وسیلهٔ عدهٔ کمی از مؤمنان در سرزمینی رعایت شود، آن سرزمین از لحاظ تئوری محیط اسلامی شناخته می‌شود.

اما در این نظریه، دارالحرب برعکس جنبهٔ محدودتری به خود می‌گیرد و شامل کشورهای غیراسلامی که مسلمانان ساکن در آنجا به هیچ وجه قادر به انجام فرایض مذهبی خویش نباشند، می‌شود و به عبارت دیگر، سرزمین‌های خارج از مرز قانون اسلام را «دارالحرب» می‌دانند.

با قبول رسالت جهانی اسلام و موقتی بودن تقسیم جهان به دارالاسلام و دارالحرب و پذیرش نظریهٔ اول، چنین نتیجه‌گیری می‌شود از نظر کلی، روابط میان دو بلوک پیوسته به صورت خصمانه ادامه خواهد داشت و موقتاً بنا به مصالحی (اصل مصلحت) مناسبات (در زمان غیبت امام زمان «عج» در نزد شیعیان) جنبهٔ صلح‌آمیز پیدا می‌کند.

شاید به کار بردن واژهٔ «خصمانه» برای این گونه روابط چندان صحیح نباشد، زیرا در واقع جز در مواردی که کشورهای اسلامی (دارالاسلام) با کشورهای غیر اسلامی (دارالحرب) عملاً درگیر جنگ با یکدیگرند، مناسبات آنها «خصمانه» نیست و تنها مسألهٔ «عدم شناسایی» و «ممنوعیت برقراری روابط» میان آنها مطرح است.

بدیهی است در این حالت، منطقه‌بندی جهانی زمانی صحیح انجام خواهد گرفت که در کنار دارالاسلام و دارالحرب، مناطقی چون دارالعهد، دارالهدنه و دارالحیاد نیز به رسمیت شناخته شود.

✓ بدون تردید تقسیم جهان به دو کیان یا بیشتر، بر پایه‌ای شرعی که از منابع و متون دینی اتخاذ شده باشد، استوار نیست تا حجت قلمداد شود. بلکه آنچنان که شواهد تاریخی نشان می‌دهند، این نام‌گذاری صرفاً از سوی فقیهان و مبتنی بر واقعیت‌های عینی و بنا به ضرورت‌های عملی صورت گرفته است.

✓ ابوحنیفه، ملاک تمیز میان «دار اسلام» و «دار حرب» را، امان و خوف می‌داند و نه اسلام و کفر واقعی؛ بنا به اعتقاد او، اگر در سرزمینی مسلمانان در امان بودند، آن سرزمین کیان اسلام یا دارالاسلام محسوب می‌شود و اگر در آن سرزمین، امانی برای مسلمانی وجود نداشت، دارالحرب است. از سوی دیگر، شافعی بر اساس پیمان‌هایی که از سوی مسلمانان با غیرمسلمانان منعقد می‌شود، دنیا را به سه کیان تقسیم کرده است: ۱. دارالسلام ۲. دارالحرب ۳. دارالعهد یا دارالصلح.

بنابراین، تقسیم‌بندی، دار حرب عبارت است از سرزمین‌های غیرمسلمانی که میان اسلام و آنها صلحی برقرار نیست و مراد از دار عهد، سرزمینی است که مسلمانان بر آن استیلائی ندارند، اما میان مردم آن سرزمین و مسلمانان، پیمان صلحی با اخذ خراج سالیانه - و نه جزیه - منعقد شده است. بعضی از حنابله نیز بر همین نظرند؛ اما عمدهٔ فقیهان، دارالعهد را جزو دارالاسلام شمرده‌اند، چه با آنها پیمان صلح منعقد شده و از آنان خراج گرفته شود، یا اهل ذمهٔ محسوب شوند و از آنان جزیه گرفته شود.

مفهوم دارالاسلام و دارالحرب در دنیای معاصر

تردیدی نیست که نظریهٔ اول منطقی‌تر از نظریهٔ دوم است، لیکن با پیاده نمودن این نظریات، خود به خود بسیاری از کشورهایی که امروز به طور معمول به عنوان کشور اسلامی شناخته شده‌اند، از دارالاسلام خارج شده و در دارالحرب هم

جایی ندارند؛ برای مثال کشوری چون ترکیه، از آنجا که نوع حکومتش اسلامی نیست، جزو دارالاسلام نیست و از سوی دیگر، با تعریفی که از دارالحرب شد (چه در نظریه اول و چه در نظریه دوم) این کشور در زمره کشورهای دارالحرب نیز محسوب نمی‌شود. بنابراین، با توجه به سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی ایران که اصولاً نشأت گرفته از دستورات ولی فقیه است و با توجه به شناسایی انجام‌شده از جانب سازمان کنفرانس اسلامی که محققاً یک مؤسسه بین‌المللی است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که: دارالاسلام کشورهایی هستند که اکثریت مردم آن مسلمانند و کمابیش قانون اسلام را اجرا می‌کنند پس حکم بر افراد و آحاد مسلمین بار است، نه بر نوع حکومت. با این تعریف، کشورهایی چون ایران، افغانستان، پاکستان، عربستان سعودی، که رژیم آنها نیز اسلامی است؛ لیبی، سوریه، ترکیه، مراکش، تونس، اردن، عراق، اندونزی و مصر جزو دارالاسلام‌اند.

در مقابل، دارالحرب تنها به کشورهایی اطلاق می‌شود که اولاً اکثریت مردم آنجا غیر مسلمان هستند؛ ثانیاً عملاً در صحنه درگیری نظامی باشند و یا مجوز شرعی درگیری نظامی (جنگ گرم، جنگ سرد و تبلیغاتی) با آنها وجود داشته باشد. برای مثال، از نظر دولت جمهوری اسلامی ایران فعلاً کشورهایی چون ایالت متحده آمریکا و اسرائیل جزو دارالحرب هستند.

دارالعهد و دارالهئنه

کشورهای اسلامی می‌توانند با در نظر گرفتن مصالح اسلام و مسلمانان با کشورهای غیراسلامی که دشمن تلقی نمی‌شوند، پیمان صلح و ترک مخاصمه ببندند و در پی آن معاهدات دیگری در زمینه‌های گوناگون منعقد سازند. در این حالت، چنانچه کشور طرف معاهده پیرو یکی از ادیان رسمی (مسیحی، یهودی و زرتشتی) باشد، کشور یادشده در زمره کشورهای «دارالعهد» یا «دارالصلح» قرار می‌گیرد و اگر جزو کشورهای سوای کشورهای تابع ادیان سه‌گانه فوق‌الذکر باشد، کشور یادشده، در قلمرو کشورهای «دارالهئنه» (هئنه یعنی متارکه) واقع می‌شود.

دارالعهد و دارالهئنه را «دارالموادعه» هم می‌گویند. «دارالموادعه» کشورهایی هستند که با دارالاسلام معاهده «عدم اعتداء» یعنی عدم خصومت و دشمنی بسته‌اند.

دارالحیاد یا بی‌طرفی

دارالحیاد (حیاد: بی‌طرف) کشورهای غیراسلامی هستند که رسماً از جانب کشورهای اسلامی «بی‌طرف» شناخته می‌شوند. اتخاذ چنین تصمیمی با در نظر گرفتن ملاحظات و به صورت موقت و تحت شرایط زیر خواهد بود:

۱. رفتار محبت‌آمیز نسبت به مسلمانان: نمونه بارز آن رفتار نجاشی پادشاه حبشه نسبت به پیامبر (ص) و صحابه ایشان است. در این باره حدیثی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است: «مادامی که حبشی‌ها متعرض شما نشده‌اند، آنها را به حال خودشان واگذارید»
۲. ملاحظات نظامی: بُعد مسافت و دوری از دارالاسلام و در نتیجه عدم امکان دسترسی به کشور غیراسلامی، حکومت اسلامی را مجاز می‌دارد تا آن کشور را «بی‌طرف» قلمداد کند. در این مورد بی‌طرفی ناحیه «توبه» (سرزمینی در شمال شرقی سودان) را در سال‌های اولیه ظهور اسلام می‌توان نام برد.
۳. رقابت‌های بین‌المللی: برخی از اوقات، رقابت میان کشورها موجب می‌شود تا کشورهای اسلامی، سرزمینی را «بی‌طرف» اعلام نمایند؛ از جمله اعلام بی‌طرفی قبرس در سال ۲۶ هجری.

مهم‌ترین اثر بی‌طرفی در اسلام، مصونیت از تعرض و جهاد است.

کشوری که در یکی از مناطق دارالحرب، دارالعهد یا دارالهدنة و دارالحیاد قرار گرفته، هرگاه مواضع سیاسی خود را نسبت به کشورهای اسلامی تغییر دهد، بر حسب مورد، منطقه چنین کشوری نیز تغییر خواهد کرد.

نظام شخصی قوانین

قانون در عصر نوین، اصولاً سرزمینی محسوب می‌شود. به این معنا که نظام حقوق داخلی یک کشور در سراسر قلمرو موضوع حاکمیت آن کشور اعمال می‌گردد. همه اشخاص مقیم در یک سرزمین یا کشور، اعم از تبعه یا خارجی، تابع نظام حقوقی آن کشور هستند، به ویژه در قضایای کیفری و مسائل مربوط به حقوق عمومی.

این اصل البته استثنائاتی دارد. مثلاً برخی کشورها - چنان که در بیشتر کشورهای اروپایی دیده می‌شود - قانون ملی مربوط به احوال شخصیه را در خارج از مرزهای خویش نیز اعمال می‌کنند یا اکثر کشورها بهره‌مندی از حقوق سیاسی، حقوق کار و حق تملک بر اموال غیرمنقول - مانند زمین - را صرفاً به اتباع خود اختصاص می‌دهند.

اصل سرزمینی بودن قوانین، در برابر اصل شخصی بودن قوانین قرار دارد و قسم اخیر بدین معناست که در نظام حقوقی اسلام، اصل بر شخصی بودن قوانین است؛ یعنی هر فرد مسلمان، فارغ از اینکه در کدام سرزمین اقامت داشته باشد، تابع حقوق شخصی خویش است و در حقوق اسلامی بر مسلمانان در هر قلمرو جغرافیایی که باشند حاکم است و بر غیرمسلمانان، تنها در صورتی که خود تصمیم به اطاعت از آن داشته باشند حاکمیت می‌یابد.

وضع مسلمانان

مسلمانان در دارالاسلام

«مسلمان» کسی است که به ارکان اسلام ایمان دارد و اصول تعلیم و آموزه‌های این دین را به طور کامل پذیرفته است. از دیدگاه فقه اسلامی؛ تمامی مسلمانان اتباع اسلام محسوب می‌شوند و از آن جایی که اسلام، مفهوم تابعیت را در معنای نوین آن شناسایی نکرده است، تمام مسلمانان را از نقطه نظر حقوق اسلامی «برابر» شناخته می‌شود. آنان، اگر در سرزمین اسلامی - یا همان دارالاسلام - اقامت داشته باشند، باید تمامی احکام شرع را رعایت کنند. در این صورت، حقوق شخصی مسلمانان به معنای حقوق سرزمینی دارالاسلام است. البته احکام خاصی در مورد مسلمانانی که مصونیت شرعی خود را به سبب «ارتداد» یا «بغی» ساقط می‌نمایند وجود دارد

مسلمانان در سرزمین غیراسلامی (دارالکفر)

حکم شرعی اقامت مسلمان در سرزمین غیر اسلامی

به نظر فقها چنانچه فرد مسلمان در سرزمینی زندگی کند که انجام شئائر دینی در آن سرزمین برای او ممکن نیست، ترک آن سرزمین و مهاجرت به دیار اسلامی با لحاظ شرایطی خاص، بر او واجب شرعی است.

شیخ طوسی در کتاب مبسوط این حکم را مطرح کرده و فقهای دیگر پس از وی - از جمله محقق حلی و علامه حلی - نیز آن را در آثارشان مورد بحث قرار داده‌اند. محقق حلی در الشرایع می‌گوید: «و تجب المهاجرة عن بلد الشرك علی من يضعف عن اظهار شعائر الاسلام» یعنی واجب است مهاجرت از بلاد شرک برای کسی که از انجام شعائر اسلامی ناتوان است. صاحب جواهر مستندات حکم فوق را به شرح زیر بیان نموده است:

آیات

۱. «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا - ۹۷ - إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا - ۹۸ - فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا - ۹۹ -» (سوره نساء)

یعنی کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با اینکه مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟!» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آنها (فرشتگان) گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند. - ۹۷ - مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند (و حقیقتاً مستضعفند)، نه چاره‌ای دارند و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می‌یابند. - ۹۸ - ممکن است خداوند آنها را مورد عفو قرار دهد و خداوند عفوکننده و آمرزنده است. - ۹۹ -

✓ شیخ طوسی از جمله ذیل آیه که مأمورین الهی به صورت اعتراض سؤال می‌کنند که چرا مسلمانان مستضعف مهاجرت نکرده‌اند؟ حکم وجوب مهاجرت از سرزمین شرک را استنباط می‌کند.

✓ محقق قمی نیز در کتاب جامع‌الشتات در این باره می‌گوید: تأکیدی که در این آیه وجود دارد در دیگر موارد نیست. از این رو ترک این وجوب (هجرت) از گناهان کبیره است.

۲. «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ» (سوره عنکبوت، آیه ۵۶)

یعنی (ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، زمین من فراخ است، تنها مرا پرستید)

✓ صاحب جواهر در مورد این آیه چنین می‌گوید که استفاده وجوب هجرت از این آیه مبتنی بر آن است که مفهوم مهاجرت، انتقال از یک نقطه مکانی به مکانی دیگر - یعنی انتقال از سرزمینی که عبادت در آن سرزمین میسر نیست به سرزمینی که میسر است - باشد.

۳. «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (سوره نساء، آیه ۱۰۰)

یعنی (و هر که در راه خدا هجرت کند، در زمین اقامتگاه‌های فراوان و گشایش‌ها خواهد یافت و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعاً بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است.)

✓ استفاده وجوب از این آیه نیز مبتنی بر آن است که مهاجرت را به معنای مهاجرت مادی - یعنی نقل مکان از سرزمینی به سرزمین دیگر - بدانیم و چون در آیه شریفه، مطلوب بودن این مهاجرت کاملاً مشهود است، بنابراین از طلب، وجوب استنتاج می‌شود.

۴. «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُو خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (سوره حج، آیه ۵۸) یعنی (و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده و آن گاه کشته شدند یا مرده‌اند، قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد و راستی این خداست که بهترین روزی‌دهندگان است).

✓ استدلال به این آیه نیز به همان نحو آیه قبل است.
 ۵. «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجِرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (سوره نحل، آیه ۴۱) یعنی (و کسانی که پس از ستم‌دیدگی در راه خدا هجرت کرده‌اند، در این دنیا جای نیکویی به آنان می‌دهیم و اگر بدانند، قطعاً پاداش آخرت بزرگ‌تر خواهد بود).

روایات

از رسول‌الله (ص) منقول است که فرمودند: «مَنْ فَرَّ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَ إِنْ كَانَ شَبْرًا مِنَ الْأَرْضِ اسْتَوْجِبَ الْجَنَّةَ وَ كَانَ رَفِيقَ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ وَ نَبِيهِ مُحَمَّدٍ (ص)» یعنی هر کس به خاطر حفظ دینش از سرزمینی به سرزمین دیگر فرار کند - هرچند یک وجب هم باشد بهشت بر وی واجب می‌گردد و در روز قیامت با پدر (روحانی) خود - یعنی ابراهیم - و پیامبرش حضرت محمد (ص) همراه خواهد بود.

به نظر صاحب جواهر، استنباط مطلوب بودن مهاجرت از این آیات و روایات مسلم است، و با اضافه کردن اینکه اصل در طلب، وجوب است حکم وجوب شرعی استنتاج می‌شود.

بنابراین با توجه به وجوب مهاجرت از سرزمین کفر در فرض عدم امکان انجام شعائر، اقامت مسلمانان در چنین سرزمینی حرام است.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد حکم وجوب - همان‌طور که صاحب جواهر گفته است - کاملاً روشن است.

اسلام و حقوق بین‌الملل در زمان صلح

جهان و مسأله جنگ و صلح

طبیعت، حاکی از وجود جنگی دائمی بین عناصر طبیعی می‌باشد و انسان که جزئی از طبیعت است، مستثنی بر این اصل نیست.

جنگ‌های صلیبی در قرون وسطا که مدت دو قرن به درازا کشیده شد، با توجه به اینکه طلایه‌داران آن فتوادل‌های اروپایی به رهبری کلیسای مسیحی بودند (ظاهراً به منظور استرداد بیت‌المقدس از مسلمان) به خوبی نشان داد که چه کسانی طالب جنگ‌اند؛ اسلام یا مسیحیان اروپایی؟

در قرن هفدهم میلادی، اروپا بار دیگر شاهد جنگ‌های مذهبی و خانمان‌سوز بود، ولی این بار نه مسلمانان در برابر مسیحیان، بلکه مسیحیان در برابر یکدیگر قرار گرفتند. این جنگ‌ها که معروف به «جنگ‌های سی ساله مذهبی» است، میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها جریان داشت و بالاخره با انعقاد عهدنامه‌های وستفالی خاتمه پذیرفت و انشعاب دین مسیح بار دیگر به رسمیت شناخته شد. عصر جدید که معمولاً به سال‌های بین زمان کشف قاره آمریکا در سال ۱۴۹۲ میلادی تا آغاز قرن نوزدهم اطلاق می‌شود گواه تاریخی شناسایی حق توسل به جنگ برای کشورها (جنگ‌های کوتاه‌مدت و ناحیه‌ای در اروپا، آمریکا و آسیای دور) بود.

تأسیس جامعه ملل و سازمان ملل متحد و انعقاد معاهدات متعددی که ظاهراً محدودکننده جنگ بود (از قبیل معاهده تحریم جنگ ۱۹۸۲) نتوانست از وقوع جنگ‌های خونین اول و دوم جهانی و همچنین جنگ‌های ویتنام، آعراب و اسرائیل، هند و پاکستان، ایران و عراق و امثال آنها جلوگیری کند.

اسلام و مسأله جنگ و صلح

اینک با توجه به اوضاع و احوال جهان در قرون متمادی تا به امروز که در همه حال وضعیت جنگ کمابیش حاکم بر مناسبات بین‌المللی بوده، از انصاف و عدالت به دور است که با آنچه در بیش از چهارده قرن پیش به ظهور پیوسته است، اسلام را متهم سازیم که در روابط بین‌المللی خود حالت جنگ را وضعی عادی و معمولی انگاشته است؛ حال آنکه چنین نیست.

در قرآن کریم حتی یک آیه هم نمی‌توان یافت که دلالت یا اشارتی به آن داشته باشد که باید به جنگ برخاست و با کشتار، مردم را مجبور کرد به اسلام بگروند و به اکراه ایمان آورند.

شیخ محمد عبده در این باره چنین می‌گوید: کسی که سخن ما را نفهمیده و یا درصدد فهمیدن آن نیست، می‌پندارد که اسلام جز به شمشیر این پیشروی سریع را ننمود. این گونه افراد چنین استدلال می‌کنند: «به تحقیق مسلمانان هنگامی که منطقه‌ای را فتح می‌کردند، به یک دست قرآن و با دست دیگر با شمشیر با مغلوبین مواجه می‌شدند. ابتدا قرآن را به آنها عرضه می‌داشتند و هرگاه مغلوبین آن را قبول نمی‌کردند، با شمشیر به آنها حمله‌ور می‌شدند و با زور اسلام را به آنان تحمیل می‌کردند» حال آنکه این مطلب بهتان عظیمی است که به اسلام و مسلمانان نسبت داده می‌شود.

اسلام فقط در صورتی به استعمال شمشیر اجازه می‌دهد که در مقابل دشمن آشکاری قرار گیرد و این وضع مسلمانان را مجبور سازد که از خود دفاع کنند.

قرآن صریحاً می‌گوید: لا اکراه فی الدین. در دین اکراه و اجبار نیست و در واقع به طور آشکار می‌گوید: به کار بردن زور و جبر در مسائل مربوط به تبلیغ دینی ممنوع است و دلیل و برهان را راه تبلیغ و دعوت به حق قرار داده است.

البته، ممکن است که گروهی از حکام به اصطلاح مسلمان و قبیله‌های آنان را، پس از دوران طولانی که از پیدایش اسلام گذشته بود، شهوت فتح و پیروزی به تجاوز وا داشته باشد که به خاطر پیروزی و کسب قدرت در روی زمین به جنگ پرداخته باشند. این را به طور جدل ممکن است بپذیریم، ولی هرگز حق نداریم که آن را به حساب اسلام بگذاریم، بلکه باید همین حکام به اصطلاح مسلمان را به خاطر همین جرم‌ها و تبه‌کاری‌ها مسؤول بشناسیم.

بنابراین، چرا چنین عقیده‌ای ایجاد شده است؟ در پاسخ باید گفت که این امر شاید ناشی از مقایسه اسلام با مسیحیت باشد، در حالی که مسیحیت طرفدار جدایی دین از سیاست و حکومت است، در اسلام، دین عین حکومت و حکومت، عین دیانت است. در نتیجه، در اسلام قدرت‌های سیاسی و مذهبی جدا از یکدیگر نیستند.

در احادیث متعدد آمده است که دین از سیاست جدا ناشدنی است. در چنین معنایی است که گفته‌اند: «دین و قدرت دو کودک همزادند، یا دین، اصل و ریشه است و قدرت نگهبان آن است. هر چیز که اصل نداشته باشد، درهم می‌شکند و هر چیز که نگهبان نداشته باشد، از بین می‌رود.»

از این جهت است که حکومت اسلامی چون حکومت‌های غیرمذهبی، در مواقع خاص در مناسبات بین‌المللی، ناچار است از قدرت مادی و نیروی نظامی خود علیه دشمن استفاده کرده، به جنگ مبادرت ورزد. در مقابل، این مکتب طرفدار همزیستی مسالمت‌آمیز نیز هست. البته، هر یک را در جای خود قبول داشته و هر دو را برای ترویج و توسعه دین و دفاع از اسلام که لازم است به کار می‌گیرد.

اسلام و مفهوم کشور در حقوق بین‌الملل

لزوم بحث پیرامون «کشور» از آنجا ناشی می‌شود که کشور، موضوع یا تابع اصلی حقوق بین‌الملل است. اسلام نیز کمابیش همین نقش را به کشور می‌دهد. منتها کشور به معنای ملت سازمان‌یافته؛ یعنی فردفرد اعضای جامعه اسلامی که بر اثر تشکل از ملک و اقتدار برخوردار شده و برای حسن اجرای امور خود، به نمایندگانی از میان خود اجازه اعمال قدرت داده‌اند.

کشور و عوامل تشکیل‌دهنده آن از دیدگاه اسلام

مفهوم کشور از دیدگاه اسلام

در خصوص تعریف کشور، نص صریحی در قرآن کریم و احادیث و اخبار موجود نیست، ولی سیره پیامبر تا حدودی حاکی از پذیرش این نهاد در اسلام است.

تأسیس و تشکیل جامعه متشکل اسلامی در سال اول هجری در شهر مدینه، سابقه تاریخی روشنی در این زمینه به دست می‌دهد. بعدها با گسترش اسلام، کشور اسلامی سازمان‌یافته و با تشکیلات منظم ایجاد شد. این تحول، به ویژه در دوران خلفای راشدین به اوج خود رسید.

تعریف کشور از دیدگاه ابن خلدون

ابن خلدون، مورخ و فیلسوف بزرگ اسلامی، کشور یا دولت را چنین تعریف کرده است: اجتماع نوع انسان ضروری است، زیرا انسان دارای سرشت مدنی است و بیان آن چنان است که خدای سبحان انسان را بیافرید و او را به صورتی ترکیب کرد که زندگانی و بقایش بی‌تغذیه میسر نیست و او را به جستن غذا با فطرت رهبری کرد و در ساختمان مدنی او، توانایی به دست آوردن غذا را تعبیه فرمود، ولی آن چنان قدرتی که یک فرد بشر به تنهایی نتواند نیازمندی خویش را از غذا فراهم آورد.

بنابراین، ناچار باید نیروهای بسیاری از هموعانش با هم گرد آید تا روزی او و آنان فراهم گردد. آن وقت در سایه تعاون و همکاری که حاجت آن گروه و بلکه چندین برابر آنها را رفع کند، به دست می‌آید. همچنین هر یک از افراد برای دفاع از خویش، به یاری هموعان خود نیازمند است.

بنابراین، اجتماع، برای نوع انسان اجتناب‌ناپذیر و ضروری است و گر نه هستی آدمی و اراده خدا از آبادانی جهان به وسیله انسان و جانشین کردن وی کمال نمی‌پذیرد و این است معنی اجتماعی که ما آن را موضوع این دانش قرار داده‌ایم.

سپس چنان‌که بیان کردیم، هرگاه این اجتماع برای بشر حاصل آید و آبادانی جهان به وسیله آن انجام پذیرد، ناگزیر باید حاکمی در میان آنان باشد که از تجاوز دسته‌ای به دسته دیگر دفاع کند، زیرا تجاوز و ستم در طبایع حیوانی بشر مخمر است و سلاحی که بشر به وسیله آن از تجاوز جانوران بی‌زبان از خود دفاع می‌کند، برای دفاع از تجاوز خود افراد بشر به یکدیگر کافی نیست، زیرا این ابزار در دسترس همه یافت می‌شود، پس ناچار باید وسیله دیگری بیابند که از تهاجم و تجاوز آنان به یکدیگر پیشگیری کند و ممکن نیست آن وسیله به جز خود آدمیان باشد، زیرا کلیه جانوران دیگر مشاعر و الهامات انسان را در نمی‌یابند؛ بنابراین، آن حاکم یک فرد از خود آنان خواهد بود که بر آنان غلبه و تسلط و زورمندی داشته باشد تا هیچ‌کس به دیگری نتواند تجاوز کند و معنی پادشاه همین است

ابن خلدون در جای دیگر، لزوم وجود سرزمین را برای تشکیل کشور چنین بیان می‌کند: هر دولتی (یا کشوری) باید میزان معینی از مرز و بوم دارا باشد، زیرا این امر برای اداره کشور ضروری است.

نتیجه‌گیری

با دقت نظر کافی به مطالب ابن خلدون، چنین دریافت می‌شود که این دانشمند اسلامی از سویی، کشورداری و تشکیل دولت را برای انسان پایگاهی طبیعی می‌داند. از سوی دیگر، تعریفی از کشور ارائه می‌دهد که تقریباً همان تعریف دانشمندان غربی است؛ یعنی کشور را اجتماع دائمی و منظم گروهی از افراد بشر می‌داند که در سرزمین معینی مسکن گزیده و تابع قدرت عالیّه مشخصی باشند.

عوامل تشکیل‌دهنده کشور از دیدگان اسلام

از تعریفی که برای کشور شد، عوامل تشکیل‌دهنده کشور به سه عامل محدود گردید:

۱. اجتماع نوع انسان (جمعیت)؛
۲. مرز و بوم (سرزمین)؛
۳. قدرت حکمرایی یا اراده دولت (قدرت سیاسی یا قدرت حکومت).

در بیان عوامل تشکیل‌دهنده کشور از دیدگان اسلام، ذکر دو نکته ضروری است:

۱. هر یک از عوامل تشکیل‌دهنده، مفهومی خاص و متفاوت با مفاهیم غربی متداول دارد.

۲. سرزمین، به هیچ وجه، عنصر اصلی تشکیل دهنده کشور نیست، می توان آن را به عنوان عامل فرعی و ثانوی نام برد.

عامل اول: جمعیت

جمعیت که همان اجتماع بشری است، دربرگیرنده کلیه افرادی است اعم از مسلمان و غیرمسلمان که «تابعیت» واحدی را دارا باشند. برای شناخت بهتر مفهوم جمعیت، لازم است در ابتدا تعریفی از تابعیت ارائه گردد و سپس مفهوم ملت و امت تشریح شود.

تابعیت

تابعیت نوعی رابطه حقوقی و سیاسی است که گروهی از افراد را با یکدیگر متحد ساخته و به کشوری مربوط می کند، بدون آنکه لازم باشد آن افراد دارای نژاد، زبان، ملیت و مذهب واحدی باشند.

اسلام، نهاد تابعیت را صریحاً پیش بینی نکرده است، زیرا در اسلام کمال مطلوب وحدت انسان ها در چارچوب کشور واحد اسلامی است (إنما المؤمن إخوة ...) به قول پرفسور بوازار، «اسلام قبل از هر چیز، بیشتر یک جامعه معتقدان است تا مجمعی از شهروندان»

نهایتاً «تابعیت» مفهومی نخواهد داشت، لیکن تا رسیدن به آن آرمان، اسلام، تابعیت را به عنوان ضابطه حقوقی و سیاسی - نه معنوی - در تقسیم بندی انسان ها به رسمیت می شناسد.

اما عملاً و از دید تاریخی، در اسلام «تابعیت» با برداشتی دیگر ملاحظه می شود؛ بدین نحو: مسلمانان و کسانی که آیین اسلام را می پذیرفتند، این گروه بی آنکه ملیت و نژاد آنها مورد توجه قرار گیرد - خواه اهل قلمرو حکومت اسلامی بودند یا از خارج می آمدند - خودی محسوب و از تمام حقوق و مزایای مسلمانان بهره مند می گشتند.

فرد تازه وارد هرگاه تابعیت مذهبی را می پذیرفت، یعنی اقرار به توحید و رسالت حضرت محمد (ص) می کرد، در این صورت بدون هیچ تشریفاتی تبعه حکومت اسلامی محسوب و تابعیت مذهبی او متضمن تابعیت سیاسی نیز می گردید.

چنانچه تابعیت مذهبی را نمی پذیرفت، ولی خود از اهل کتاب بود، در این صورت برای تحصیل تابعیت سیاسی می بایستی ضمن قبول شرایط خاصی، عقد تشریفاتی ذمه بین او و خلیفه یا عمال و نواب وی منعقد شود.

در مقابل، واژه تابعیت مذهبی، تابعیت امی و در برابر واژه تابعیت سیاسی، تابعیت ملی یا تابعیت ثانوی را می توان به کار برد.

مفهوم ملت و امت

کلمه «ملت» کلمه ای است عربی و به معنی راه و روش است. در قرآن کریم نیز این کلمه به همین معنی آمده است. این کلمه هفده بار (در پنج آیه) در قرآن کریم آمده است. ولی مفهومی که این کلمه در قرآن کریم دارد، با مفهومی که امروزه مصطلح فارسی زبانان است و از آن کلمه «ملیت» را مشتق کرده اند، متفاوت است. ملت در اصطلاح قرآن، به معنی راه و روش و طریقه ای است که از طرف یک رهبر الهی بر مردم عرضه شده است؛ مثلاً می فرماید: «مَلَّةَ أَبِیکم ابراهیم، یعنی راه

و روش پدر شما ابراهیم» اعراب امروزی در مواردی که ما کلمه ملت را به کار می‌بریم، آنها کلمه «قوم» یا کلمه «شعب» را به کار می‌برند؛ بنابراین در این بحث هر جا کلمه ملت به کار برده است، منظور «قوم» یا «شعب» است؛ و هر جا کلمه «ملیت» آمده، همان مفهوم متداول آن در زبان فارسی مدّ نظر است. «ملت» مفهومی خاص در اسلام دارد که تا حدود بسیار زیادی متفاوت و در برخی موارد مخالف با برداشت‌های معمولی مکاتب غیراسلامی است.

مکاتب غیراسلامی، از دو مکتب، بیرون نیست: یکی مکتب ذهنی و دیگری مکتب عینی. در حالی که طرفداران کتب ذهنی معتقدند که ملت از تعدادی افراد تشکیل شده که تمایل به زندگی مشترک با یکدیگر دارند، طرفداران مکتب عینی، تحقق وجود ملت را متکی بر عوامل حقیقی: جامعه مشترک تاریخی، نژاد، مذهب، زبان، فرهنگ، آداب و رسوم می‌دانند. نتیجه، آنکه در عرصه جهان امروز - مخصوصاً در غرب - ملت به گروهی اطلاق می‌شود که در سرزمین مشخصی سکونت دارند و پیوندهای تاریخی و فرهنگی، آنها را به یکدیگر متصل ساخته است.

اما در اسلام، تنها رشته پیوند و اتصال افراد به یکدیگر، دین است. دین وسیله‌ای است واحد برای رسیدن به هدف مشترک و متعالی و آن ذات اقدس خداوندی است. در اینجا است که جامعه مسلمانان از چارچوب محدودیت‌های سرزمینی خارج می‌شود و قلمرو، نقش خود را به عنوان عامل تعیین‌کننده از دست می‌دهد. مسلمانان بر خلاف ملت‌های مبتنی بر نژاد و طبقه و غیره، به اراده خویش و به دنبال تحقیق و از روی کمال خودآگاهی و شعور با همدیگر همبستگی و وحدت یافته و ملت و سپس دولتی (یا کشوری) ایجاد کرده‌اند، مناسبات اجتماعی را شخصاً پذیرفته و برقرار ساخته‌اند و علایق و پیوستگی‌ها زائیده اراده ایشان است.

در قرآن کریم غالباً جامعه اسلامی به عنوان «امت مشخص و ممتاز» ذکر شده است یا به عنوان «مجتمع برادری» که در سایه تعهدات مشترکی به یک مقام ملکوتی اعلایی مربوط و مقید شده‌اند (کذلک جعلناکم امّةً وسطاً) مفهوم «امت» یا «اخوت» پایه و شالوده اجتماع اسلامی قرار گرفته است که سعادت مؤمنین در این جهان و نجات و رستگاری ایشان در جهان آینده فقط بر اساس آن استوار است.

با چنین برداشتی، امت همیشه همراه با امامت است و آن رهبری و هدایت امت به سوی هدفی مشترک است که لزوم این امر از بدیهات دین اسلام و به خصوص مذهب تشیع است.

با بیان مطالب فوق، معلوم گردید که «امت» به منزله جامعه مسلمانان، دربرگیرنده کلیه افرادی است که به ریسمان خداوند درآویخته‌اند و محمد (ص) را پیامبر خدا می‌دانند.

از آنجا که اسلام دینی جهان‌شمول است، بنابراین دیر یا زود تقسیم‌بندی‌های گروه انسان‌ها به ملت‌های گوناگون (به مفهوم غیر اسلامی آن) در سرزمین‌های گوناگون و تحت حکومت‌های گوناگون را از میان خواهد بُرد و جهانی با امتی واحد و حکومتی ایجاد خواهد شد.

اما این امر مغایر با وجود ملت‌های گوناگون در جامعه بشری نیست، بلکه درست برعکس، قرآن کریم به طور بسیار مشخصی وجود ملت‌ها را به عنوان واقعیت‌های عینی و طبیعی اعتراف نموده است و جالب‌تر این است که درست آیه‌ای از قرآن کریم که غالباً به عنوان انکار ملیت از طرف اسلام به آن استناد می‌شود، اثبات‌کننده آن است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ ۖ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ ای مردم، ما شما را از مرد و زن

آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. گرامی‌ترین شما نزد خدا، خویش‌دارترین شماست»
(سوره حجرات آیه ۱۳)

نتیجه‌گیری

اولاً اسلام مفهوم ملت را (به همان مفهوم متداول امروزی) در آن حد می‌پذیرد که تنها ملاک دسته‌بندی گروه‌های انسانی و وجه مشخصه و تمایز آنان از یکدیگر باشد و در نهایت به وجود ملیت‌های مختلف اذعان دارد.

ثانیاً در اسلام، آنچه پایه و اساس پیوند انسان‌ها است، عوامل گوناگون تشکیل‌دهنده ملت‌ها نیست، بلکه تنها دین عنصر تعیین‌کننده است.

به این ترتیب، مسلمانان در هر کجای جهان که ساکن باشند و جزو هر ملتی که باشند و تابعیت هر کشوری را داشته باشند، «امت» واحدی را تشکیل می‌دهند و هدف الهی مشترکی را دنبال می‌کنند.

عامل دوم: سرزمین

کشور و سرزمین در اسلام ارزش ذاتی ندارد، بلکه از نظر اسلام، ارزش کشور به آن جهت است که شریعت الهی و خواست‌های او در آن حکم‌فرما باشد؛ یعنی از آن جهت زمین دربرگیرنده عقیده، میدان پیاده‌شدن نظام، خانه اسلام و نقطه صدور اعلان آزادی انسان است.

با چنین برداشتی، اسلام قلمرو و حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد، زیرا از نظر اسلام، مرزی جز اعتقاد به این آیین پیرامون قلمرو حکومت اسلامی کشیده نیست و لذا پیامبر اسلام فرمودند: «البلاد بالادالله و العباد عبادالله، فحيثما اصبت خيراً فأقم؛ زمین، زمین خداست و بندگان، بندگان خداوند، پس هر جا نیکی به تو رسید، اقامت گیر»

با این حال، «از نظر سیاسی ناگزیر سرزمین‌هایی که در قلمرو سیاسی دولت (یا کشور) قرار گرفته، باید از اراضی بیگانگان و کشورهای دیگر به وسیله علائم و جهاتی مشخص متمایز گردد.»

علائم مزبور که به عنوان مرز خوانده می‌شود، ممکن است به وسیله عادات و رسوم معین شود؛ چنان‌که با علائم طبیعی از قبیل کوه‌ها .. اصولاً مرزداری (مربطه) در اسلام به صورت یک عبادت هم و پر ارزش تلقی شده و حداقل آن سه روز تعیین شده است. وظیفه مرزبانی تنها وظیفه دولت (یا حکومت) نیست، بلکه اسلام آن را به صورت یک کار عبادی مقرر نموده و جمیع مسلمین را به انجام مسؤولیت خطیر ملی مزبور تشویق کرده است.

در قرآن کریم، دفاع از «دیار» به معنای «مرز و بوم» و «ابناء» آن به معنای «زن و کودک خرد و فرزندان» گاه در حد جهاد در راه خدای تعالی ارجمندی یافته است؛ چنان‌که در بخش از آیه ۲۴۶ سوره بقره آمده است:

«وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانُنَا؛ و چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم»

از رسول خدا (ص) حدیث معتبری نقل است به این عبارت: «حَبِّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيْمَانِ؛ وطن دوستی از ایمان است» یا دوست داشتنِ وطن، جزئی از ایمان است.

عمر بن خطاب که خود گشایندهٔ سرزمین‌های غیر اسلامی آن روزگاران بود و به شیوهٔ دیگری می‌خواست اسلام و حکومت اسلامی را جهانی سازد، می‌گوید: عَمَّرَ اللَّهُ الْبِلْدَانَ بِحَبِّ الْأَوْطَانِ؛ یعنی خداوند آبادی شهرها را در مهر به وطن‌ها نهاده است نتیجه اینکه، اسلام سرزمین را عنصر اصلی تشکیل کشور نمی‌داند، ولی در عین حال دوست داشتن و حفظ و دفاع از میهن اسلامی را واجب می‌شمارد.

عامل سوم: قدرت سیاسی یا قدرت حکومت

جمعیت مستقر در سرزمین، نیاز به رهبری، هدایت و اداره دارد و این خود محتاج اعمال قدرت است. ریشه و اساس قدرتِ کلیهٔ گروه‌های اجتماعی در داخل کشور ناشی از قدرت واحد است که به آن «قدرت سیاسی» یا «قدرت حکومت» گویند؛ بنابراین، قدرت سیاسی هر کشور جزء تجزیه‌ناپذیر آن کشور و کلیهٔ قدرت‌های داخلی منشعب از آن است.

در اسلام، قدرت سیاسی شکل الهی دارد و جمعیت که همان جامعهٔ انسانی است تحت یک رهبری متعالی به سوی پیشرفت و کمال جلو می‌رود.

اساس و پایهٔ چنین قدرتی، «حاکمیت الله» (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، سورهٔ یوسف آیهٔ ۴۰) و حکومت، یعنی عامل حاکمیت، یعنی عامل حاکمیت، کامل‌ترین سازمان متشکل سیاسی است که اداره و ارشاد جامعه را عهده‌دار است.

پس از فوت پیامبر اکرم (ص) که رهبر بلامنازع در جهان اسلام بود، اختلاف در نحوهٔ ادارهٔ امور مسلمین یا شکل حکومت اسلامی پیش آمد و بحث خلافت و امامت مطرح گردید.

در حالی که اهل تسنن، خلافت را سیستم حکومت مطلوب می‌دانند، اهل تشیع، عقیده به امامت به عنوان نظام حکومتی دارند. طبق نظر شیعیان، رهبری و ادارهٔ جامعه از سوی خداوند پس از فوت پیامبر اکرم (ص)، به ائمه اطهار (ع) و فعلاً حضرت مهدی (عج) و در غیاب ایشان به نواب امام تفویض گردیده است.

خلاصه اینکه، در اسلام قدرت سیاسی جنبهٔ الهی دارد و بر حاکمیت الله مبتنی است و ولی امر عملاً ریاست کشور و حکومت و رهبری را عهده‌دار است.

دولت اسلامی در تاریخ

بر اساس مستندات تاریخی، در زمان حیات پیامبر (ص)، دولت اسلامی تأسیس گردید، ارتش و حکومت تشکیل شد و سازماندهی شدند و حاکمیت دولت اسلامی تثبیت شد. بعد از وفات پیامبر (ص) نظام انتقال حاکمیت «خلافت» استوار شد و همان‌طور که ابن خلدون نوشته است، «حاکمیت در حقیقت برای کسی تثبیت شد که بر شهروندان اعمال قدرت می‌کند و به جمع‌آوری مالیات و خراج می‌پردازد و هیأت‌های نمایندگی اعزام می‌دارد و از مرزها حفاظت می‌نماید و هیچ قدرتی فوق قدرت او وجود ندارد.»

بر طبق نظریه اهل سنت، خلیفه عبارت است از جانشین بعد از پیامبر (ص) که به تمشیت امور جامعه مسلمان می‌پردازد و فاقد هرگونه جنبه قدسی و الهی از نقطه نظر امر خلافت است. این نظریه با تئوکراسی - یعنی حکومتی که بر اساس حق الهی بنا شده و خلیفه را دارای حقوق الهی می‌داند - و «گمان می‌رود که حکومت دینی باید با این تئوری سازگارتر افتد و برای توجیه مشروعیت سیاسی خویش از آن بهره گیرد» آشکارا در تضاد است. به عنوان شاهد این مدعا کافی است مثلاً به این گفته صریح خلیفه اول ابوبکر، توجه کنیم که می‌گوید: «من خلیفه خداوند نیستم، بلکه جانشین پیامبر خداوند هستم».

در صدر اسلام و دوران خلفای چهارگانه راشدین، خلافت امری موروثی نبود، بلکه به شیوه‌ای خاص، «انتخابی» - و نه انتخاباتی به معنای نامزدی و رأی‌گیری و تشریفات مربوط به آن - بود. این شیوه عبارت از این بود که خلیفه یا بر اساس رأی و انتخاب کبار و سران مسلمانان (اهل الحلّ و العقد) به نمایندگی از مردم در چارچوب نظام طایفگی یا اعتقادی، انتخاب می‌شد و یا جامعه اسلامی، فردی را که توسط خلیفه قبلی معرفی شده بود، مورد تصویب قرار می‌داد. در هر دو صورت چه انتخاب و چه تصویب این فرآیند باید با «بیعت» رؤسای قبایل و بزرگان طوایف که مردم عملاً نمایندگی آنان را پذیرفته بودند، تکمیل می‌گردید.

اما با گذشت کمتر از یک قرن، توسط خاندان اموی، خلافت به یک امر موروثی مبدل شد و پس از آنان عباسیان نیز از همین روش پیروی کردند و بدین ترتیب دو سلسله اموی و عباسی چهره‌ی وارونه‌ای از دولت اسلامی را به جهانیان ارائه کردند.

از نظر فقه اسلامی، قدرت خلیفه مطلق نیست و محدود به مقررات اسلامی و مصالح عمومی است. هرچند در طی تاریخ عملاً بسیاری از حکومت‌های منتسب به دین، از مقررات اسلامی پا فراتر نهاده یا قوانین دینی را به مقتضای قدرت خویش تفسیر کرده‌اند. این عدول بی‌جا از شرع اسلام در اکثر مواقع به مخالفت افکار عمومی و اعتراضات علیه رئیس دولت منجر شده و عواقب پیش‌بینی نشده‌ای - از جمله قتل خلیفه - را به دنبال داشته است. مثلاً خلیفه سوم در ادامه یک شورش عمومی به قتل رسید.

اما اعتقاد شیعه در باب خلافت بعد از پیامبر، به موجب یک نظر، بر مفهوم «عصمت» مبتنی است. صاحبان این نظریه معتقدند که خلیفه بعد از پیامبر باید مثل خود او از گناه و خطا مصون و معصوم باشد. بر این اساس، اینان به عصمت امام دوازده‌گانه معتقدند و بر این باورند که این ائمه از سوی خدا منصوب شده‌اند و نصب آنان از سوی پیامبر یا منصوب قبلی به مردم اعلام می‌گردد.

نظریه دیگری نیز در میان عالمان شیعی در باب خلافت و امامت وجود دارد که بر اساس آن، مقام امامت - که انتصابی است و جنبه قدسی دارد - دارای مفهومی جدای از زعامت و مدیریت سیاسی است؛ به عبارت دیگر مقام امامت به معنای نصب و معرفی فرد منحصر به فردی که حامل صدیق امانت الهی و مفسر مصدق متون مقدس است، امری است قدسی و منوط و متحقق به اراده الهی؛ ولی زعامت سیاسی جنبه دنیوی دارد و امیر یا رئیس مؤمنان، فاقد بُعد قدسی است و با انتخاب مردم و بیعت آنان مشخص و مشروع می‌شود. بر اساس این نظریه، امامت مشروط به عصمت است، ولی امارت به معنای مدیریت سیاسی چنین شرطی را ندارد.

شناسایی کشور و حکومت از دیدگاه اسلام

شناسایی در وضعیت موجود

تا زمانی که اسلام عمومیت کامل نیافته و کشور واحد اسلامی و حکومت جهانی اسلام تشکیل نگردیده، برقراری روابط میان کشور - اعم از اسلامی و غیر اسلامی - بر اساس شناسایی یکدیگر است.

شناسایی در قرآن کریم

قرآن کریم در آیات ۸ و ۹ سورة ممتحنه، اصل شناسایی را پذیرفته است:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» خدا شما را از آنان که با شما در دین قتال و دشمنی نکرده و شما را از دیارتان بیرون ننمودند نهی نمی کند که با آنان نیکی کنید و به عدالت و انصاف رفتار نمایید، که خدا مردم با عدل و داد را بسیار دوست می دارد» (آیه ۸)

«إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ ۚ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» و تنها شما را از دوستی کسانی نهی می کند که در دین با شما قتال کرده و از وطنتان بیرون کردند و بر بیرون کردن شما هم دست شدند آنها را دوست نگیرید و کسانی که با آنان دوستی و یآوری کنند ایشان به حقیقت ظالم و ستمکارند» (آیه ۹)

انواع شناسایی

شناسایی دو گونه است: دائم و موقت

۱. شناسایی دائم: این نوع شناسایی حالت همیشگی و کامل دارد و بین کشورهای اسلامی معمول است.
 ۲. شناسایی موقت: شناسایی موقت جنبه محدود و غیر کاملی دارد. این گونه شناسایی در جهت برقراری روابط میان کشورهای اسلامی و غیر اسلامی اعمال می شود.
- هیچ کدام از ملل و جوامع غیرمسلمان نمی توانند به طور دائمی مورد شناسایی و تصویب حکومت اسلامی قرار گیرند، زیرا این نوع شناسایی هرگز با هدف اساسی اسلام سازگار نیست.
- با وجود این، حکومت اسلامی می تواند چنانچه مصلحت جامعه اسلامی ایجاب کند، شناسایی را به صورت دائمی نیز انجام دهد.

سازمان های بین المللی اسلامی

امروز در واقع دو سازمان بین المللی اسلامی وجود دارد که در هر دو آنها کشورهای اسلامی عضویت دارند:

۱. سازمان کنفرانس اسلامی

۲. اتحادیه مغرب عربی

خصوصیت اسلامی آنها، از سو ناشی از عضویت کشورهای اسلامی در آنها و از سوی دیگر با توجه به اهداف، اصول و برنامه‌ریزی آنهاست که کمابیش جنبه اسلامی دارند.

البته، چند سازمان بین‌المللی دیگر نیز وجود دارند که به رغم عضویت کشورهای اسلامی در آنها نمی‌توان آنها را سازمان بین‌المللی اسلامی دانست. آنها عبارتند از: سازمان همکاری اقتصادی (اگو) اتحادیه عرب و شورای کشورهای عربی حوزه خلیج فارس.

بنابراین، ذیلاً سازمان کنفرانس اسلامی و اتحادیه مغرب عربی معرفی می‌شوند.

سازمان کنفرانس اسلامی

تأسیس سازمان و تحول در مفهوم تابعان حقوق بین الملل در اسلام

یکی از مهم‌ترین اثرات تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی، تحول در مفهوم در مفهوم تابعان حقوق بین الملل از منظر اسلام است، زیرا نفس تأسیس چنین سازمانی موجب گردید تا سازمان‌های بین‌المللی هم در جرگه تابعان حقوق بین الملل و اسلام درآیند. بعلاوه، این موضوع تثبیت گردید که عرف جمعی کشورهای اسلامی - به شرط عدم مغایرت با موازین مسلم شرعی - می‌تواند به عنوان منبعی برای ایجاد نهادهای سازمان‌یافته حقوق بین‌المللی به شمار رود.

زمینه‌های تأسیس سازمان؛ همبستگی‌های فراگیر

مبنای همبستگی کشورهای مسلمان، دین و سیاست و عامل ایجاد آن، سازمان کنفرانس اسلامی بوده است. دیر زمانی خلفای اسلامی و تا چندی (تا ۱۹۲۴ میلادی) عثمانی‌ها عامل بقای وحدت مذهبی مسلمانان بودند. بعد از ۱۹۴۲ کنگره‌های وحدت اسلامی کوشیدند تا سازمان بین‌المللی از کشورهای مسلمان پدید آورند، اما توفیقی نیافتند، تا اینکه سرانجام در گردهمایی ۲۲ سپتامبر ۱۹۶۹ رباط (پایتخت مراکش)، سران کشورهای مسلمان، زمینه‌ای برای گردهمایی وزرای امور خارجه فراهم ساختند. مبنای اصلی جنبش کشورهای مسلمان برای تشکل در یک سازمان اسلامی، انزجار آنان از توطئه آتش‌سوزی مسجدالاقصی در اورشلیم (القدس) و عشق به همبستگی اسلامی بود. با این حال، کشورهای مسلمان در ایجاد نهاد سازمان کنفرانس اسلامی اندکی درنگ کردند و با برپایی کنفرانس‌هایی از وزرای امور خارجه در جده در ۱۹۷۰ و سپس در کراچی ۱۹۷۱ با هم به مشورت نشستند تا اینکه سرانجام در مه ۱۹۷۱ ستون‌های آن را بنیاد نهادند.

اما سازمان زمانی شکل کامل حقوقی یافت که وزیران امور خارجه کشورهای عضو، منشور سازمان را که در واقع اساس‌نامه سازمان است، در سومین اجلاس خود در مارس ۱۹۷۳ تصویب نموده، برای الحاق در اختیار کشورهای عضو گذاشتند.

اهداف سازمان کنفرانس اسلامی

۱. ارتقای همبستگی اسلامی؛

۲. تحکیم همکاری‌ها در زمینه‌های مختلف میان کشورهای عضو؛
۳. حمایت از مبارزات مردم فلسطین در کسب حقوق و آزادسازی سرزمین‌شان؛
۴. توسعه همکاری و تفاهم میان کشورهای عضو و سایر کشورهای جهان؛
۵. حمایت از صلح و امنیت بین‌المللی بر پایه عدالت؛
۶. تقویت مبارزه ملل مسلمان با هدف تضمین حیثیت، استقلال و حقوق ملی آنها؛
۷. ایجاد هماهنگی در تلاش‌های انجام‌شده برای حفاظت از اماکن مقدس

اصول سازمان کنفرانس اسلامی

۱. برابری کامل کشورهای عضو
۲. احترام به حق تعیین سرنوشت و عدم مداخله در امور داخلی کشورهای عضو؛
۳. احترام به حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی کشورهای عضو؛
۴. خودداری از انجام هرگونه تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی، وحدت ملی یا استقلال سیاسی کشورهای عضو.

عضویت در سازمان کنفرانس اسلامی

هر کشوری حق دارد درخواست عضویت خود را به دبیرخانه سازمان تسلیم کند، به شرط آنکه آمادگی و تمایل خود را به اجرای منشور سازمان اعلام نماید. موضوع در کنفرانس وزرای امور خارجه مطرح می‌شود و با موافقت دوسوم اعضای سازمان مورد تصویب قرار می‌گیرد.

خروج از سازمان کنفرانس اسلامی

هر کشور اسلامی عضو می‌تواند در هر زمان با تسلیم یادداشت کتبی به دبیرکل و ابلاغ مراتب به سایر کشورهای عضو، از کنفرانس خارج شود. تعهدات مالی عضو تا پایان سال پابرجاست.

ارکان اصلی سازمان

ارکان اصلی سازمان عبارتند از:

۱. کنفرانس سران (مركب از پادشاهان و رؤسای کشورها و سران دولت‌ها) که رکن عالی سازمان است و هر سه سال یک بار تشکیل جلسه می‌دهد.
 ۲. کنفرانس وزرای امور خارجه کشورهای عضو که هر سال یک بار و در صورت لزوم چند بار تشکیل جلسه می‌دهد. این کنفرانس با کنفرانس سران همکار می‌نماید.
 ۳. دبیرخانه که رکن اجرایی سازمان است و در جده مستقر است. البته، در منشور سازمان پیش‌بینی گردیده که مقر اصلی سازمان در بیت‌المقدس خواهد بود.
- در رأی دبیرخانه، دبیرکل قرار دارد که برای مدت چهار سال با رأی اکثریت کشورهای عضو انتخاب می‌شود.

کارمندان دبیرخانه و همسران شان باید مسلمان باشند و با رعایت ترتیبات خاصی توسط کشورهای عضو معرفی و از سوی دبیرکل منصوب می شوند. کلیه کارمندان سازمان، همچنین نمایندگان کشورها در مقر سازمان و حتی خود سازمان طبق موافقت نامه خاصی از مصونیت ها و مزایای دیپلماتیک برخوردارند. زبان های رسمی سازمان، انگلیسی، فرانسه و عربی است.

۴. دادگاه عدل اسلامی

مجمع فقه اسلامی

مجمع فقه اسلامی مهم ترین رکن فرعی سازمان کنفرانس اسلامی است. هر یک از کشورهای عضو می توانند یکی از علمای طراز اول خود را به عنوان عضو به این مجمع معرفی کند. به این ترتیب در مجمع، نمایندگان هست مذهب رسمی اسلام از جمله شیعه جعفری حاضر دارند و مجمع می تواند همچنین هر عامل و فقیهی را که دارای شرایط لازم باشد، به عنوان کارشناس به جلسات خود دعوت نماید. از این رو هر ساله حدود ۳۰۰ فقیه مجتهد در اجلاس مجمع شرکت می کنند.

اهداف مجمع عبارتند از: تحقق نظری و عملی وحدت اسلامی از طریق مطالعه رفتار اسلامی در زمینه های فردی، اجتماعی و بین المللی بر اساس شریعت اسلام؛ تقویت پایداری امت اسلامی در عقیده خود و مطالعه مشکلات زندگی مردم؛ و اجتهاد برای ارائه راه حل های ناسی از تربیت اسلامی.

ارکان مجمع عبارتند از: شورای مجمع و هیأت رئیسه و دبیرکل. شورای مجمع صلاحیت صدور قطعنامه ها و فتاوی لازم را دارد. شورا دارای شعباتی است از جمله شعبه افتاء و شعبه تقریب المذاهب. هیأت رئیسه مرکب از هشت عضو است. ضمناً در مجمع، شش فقیه نیز عضویت دارند (به جهت فقه های منتخب کشورها)

کمیسیون حقوق بین الملل اسلامی

یکی دیگر از ارکان فرعی سازمان کمیسیون اسلامی که در سال ۱۹۸۰ تأسیس گردیده است، کمیسیون حقوق بین الملل است.

وظایف کمیسیون عبارتند از:

۱. مطالعه و بررسی مقررات و قوانین، طرح ها و کلیه موارد و مسائلی که کشورهای عضو سازمان و سایر سازمان های وابسته به آن، به کمیسیون محول می کنند.
۲. بررسی و تحقیق در زمینه های گوناگونی که به اشاعه شریعت اسلام کمک می کند.
۳. ارائه راه ها و روش هایی که می توان از طریق آنها، دیوان بین المللی دادگستری و نهادها و مؤسسات وابسته به سازمان ملل متحد را از دیدگاه های اسلامی در برابر سؤال های که مطرح می شود، آشنا و آگاه ساخت.

اعضای کمیسیون از حقوق دانان برجسته اسلامی که توسط کشورهای عضو معرفی می شوند، تشکیل می گردد. هر کشور عضو، حق معرفی یک نفر را دارد.

اعضای سازمان

تا به امروز ۵۷ کشور اعضای اصلی سازمان را تشکیل می‌دهند که عبارتند از ۱۲ کشور آسیایی، ۲۱ کشور آفریقایی، ۲۰ کشور عربی و دو کشور اروپایی آلبانی و بوسنی و هرزه گوین و دو کشور آمریکای جنوبی سورینام و گویان.

علاوه بر اعضای اصلی، ناظرانی از کشور جمهوری موزامبیک و جوامع اسلامی شامل جامعه مسلمانان ترک قبرس، جبهه آزادی‌بخش مورو و سازمان‌های بین‌المللی شامل سازمان ملل متحد، جنبش غیرمتعهد و اتحادیه عرب در سازمان حضور دارند.

علاوه بر اعضای اصلی و ناظران، دعوت‌شدگانی نیز در سازمان حضور می‌یابند که عبارتند از: کشور جمهوری مقدونیه، شورای همکاری کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو)، کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد، سازمان توسعه صنعتی ملل متحد (یونیدو)، یونسکو؛ یونیسف، برنامه توسعه ملل متحد، آنکتاد، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و سازمان بهداشت جهانی.

اعتبار حقوقی منشور

منشور سازمان نوعی ارزش تأکیدی یا بیانی دارد؛ یعنی تأکیدی بر محتوای حقوق عرفی و منشور ملل متحد و همین باعث دادن قدرت الزام‌آور به منشور سازمان است. از سوی دیگر، منشور سازمان را می‌توان به عنوان یک چارچوب شناخته‌شده از اصول حقوق بین‌الملل دانست که متناسب با اصول کلی شریعت اسلام است تدوین‌کنندگان منشور سازمان سعی بر آن داشته‌اند تا از برخورد و تعارض میان حقوق اسلام از یک سو و حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد از سوی دیگر خودداری نمایند.

اعتبار حقوقی تصمیمات سازمان

تصمیمات سازمان کنفرانس اسلامی به اشکال قطعنامه، اعلامیه، بیانیه توسط ارکان اصلی و فرعی سازمان اتخاذ می‌شود.

تصمیمات سازمان عمدتاً جنبه توصیه‌ای دارند و تنها تصمیمات درون‌سازمانی سازمان الزام‌آورند.

تصمیمات کنفرانس سران کشورهای اسلامی از درجه اعتبار حقوقی بالایی برخوردار است.

اتحادیه مغرب عربی

سران پنج کشور مغرب؛ یعنی مراکش، الجزایر، تونس، لیبی و موریتانی در ۱۷ فوریه ۱۹۸۹ معاهده‌ای در مراکش امضا کردند و با آن اتحادیه‌ای از کشورهای مغرب عربی بنیاد نهادند.

هدف از ایجاد این اتحادیه، تحکیم روابط برادری میان دولت‌های عضو و ملت‌های آنان، تأمین وسایل رشد و رفاه جوامع متعلق به این کشورها و دفاع از حقوق آنان، حفظ صلح بر اساس عدالت و انصاف، تعیین سیاست مشترک در قلمرو امور مختلف، تأمین تدریجی آزادی مردم در رفت و آمد و انتقال اموال و خدمات و سرمایه میان کشورهای عضو بوده است.

منظور از سیاست مشترک، همبستگی هر چه بیشتر کشورهای و عضو استحکام همکاری‌های دیپلماتیک از طریق گفت‌وگوست. این سیاست در قلمرو امور دفاعی، اقتصادی، صنعتی، کشاورزی، بازرگانی و اجتماعی و بالاخره فرهنگی است. در قلمرو امور فرهنگی، اتخاذ تدابیری برای تعالی آموزش در تمام سطوح و حفظ میراث‌های معنوی و اخلاقی اسلام و آرزوهای ملی اعراب پیش‌بینی شده است.

ارکان اتحادیه عبارتند از: شورای عالی سران، شورای وزیران امور خارجه، دبیرکل و یک مجمع مشورتی. اتحادیه یک رکن قضایی نیز دارد.

حقوق دیپلماتیک و کنسولی در اسلام

روابط دیپلماتیک از ابتدای ظهور اسلام وجود داشته و پیامبر (ص) برای تبلیغ دین خود در عربستان و سایر نقاط جهان از آن استفاده کرده است. این گونه روابط، طی قرون و اعصار توسعه یافته است و بخش اعظمی از روابط بین‌المللی در اسلام را رقم می‌زند. در نتیجه، مجموعه قواعد اسلامی حاکم بر روابط دیپلماتیک را می‌توان «حقوق دیپلماتیک در اسلام» قلمداد نمود.

اما روابط کنسولی و به دنبال آن «حقوق کنسولی» جایگاه مشخصی در حقوق اسلام ندارد؛ هرچند در سال‌های اوج اقتدار حکومت‌های اسلامی، عملاً بخشی از روابط بین‌المللی اسلامی را روابط کنسولی تشکیل داده است.

روابط صلح‌آمیز

روابط دیپلماسی

در دوره‌های مختلف تاریخ، دولت‌ها همواره روابط متقابل داشتند. در زمان قدیم روابط به طور منظم نبوده و صرفاً در مواقع معین و برای مناسبات خاص، توسط سفیران و نمایندگان اعزامی برقرار می‌شده است؛ اما پس از رشد روابط بین‌الملل، از زمان معاهده وستفالی ۱۶۴۸ نماینده سیاسی و سفیر دائم معرفی و تدریجاً مستقر گشت.

به طور کلی، مأمورین سیاسی برای انجام وظایف خود، از مصونیت‌های خاصی برخوردارند. از جمله اینکه خودشان و محل زندگی‌شان از پرداخت مالیات معاف هستند و نیز از صلاحیت قضایی محلی خارج‌اند. آنان از بازداشت شدن و رسیدگی قضایی معافند و محل اقامت آنان از هرگونه تجسس مصون است. نمایندگان بازرگانی از این مصونیت‌ها برخوردار نخواهند بود.

در حقوق بین‌الملل معاصر، اصولی کلی، برای حقوق دیپلماتیک پذیرفته شده است که برخی از آنها به شرح زیر است:

الف. اصل آزادی ارتباطات برای مقاصد رسمی: این اصل برای مأموریت دیپلماتیک در سطح بین‌المللی و بلکه اساس وجودی حقوق دیپلماتیک معاصر است که در ماده ۲۷ کنوانسیون ۱۹۶۱ وین و کنوانسیون‌های مشابه - یعنی کنوانسیون

۱۹۶۳ مربوط به روابط و مصونیت‌های کنسولی، کنوانسیون ۱۹۶۹ مربوط به مأموریت‌های ویژه و کنوانسیون ۱۹۷۵ مربوط به نمایندگی دولت‌ها در روابطشان با سازمان‌های بین‌المللی - به آن تصریح شده است.

ب. اصل احترام به مقررات حقوق بین‌الملل و قوانین دولت میزبان: بند ۱ ماده ۴۱ کنوانسیون ۱۹۶۱، بند ۱ ماده ۱۹۶ کنوانسیون ۱۹۶۳، بند ۱ ماده ۴۷ کنوانسیون ۱۹۶۹ و بند ۱ ماده ۷۷ کنوانسیون ۱۹۷۵ بر این اصل تصریح دارند.

ج. اصل عدم تبعیض و رفتار متقابل: این اصل در ماده ۴۷ کنوانسیون وین ۱۹۶۱ و ماده ۷۲ کنوانسیون ۱۹۶۳ و ماده ۴۹ کنوانسیون ۱۹۶۹ مأموریت‌های ویژه و ماده ۸۳ کنوانسیون ۱۹۷۵ در مورد نمایندگی دولت‌ها نزد سازمان‌های بین‌المللی آمده است.

د. اصل رضایت متقابل: کنوانسیون ۱۹۶۱ وین مقرر می‌دارد: «استقرار روابط دیپلماتیک بین دول و اعزام مأموریت‌های دیپلماتیک دائم با رضایت متقابل انجام می‌گیرد.»

به موجب اصل فوق، اقدام به نمایندگی دیپلماتیک مستلزم آن است که هر یک از دو دولت یکدیگر را شناسایی کرده باشند تا بتوانند به تبادل مأموریت‌ها دیپلماتیک بپردازند و ضمناً بدون تأمین رضایت طرف میزبان نخواهد بود لذا رویه بر این شده است که پس از انتصاب مأمور، رضایت دولت پذیرنده باید جلب شود.

ه. اصل عدم انجام فعالیت حرفه‌ای و تجاری: در ماده ۴۲ کنوانسیون ۱۹۶۱ تصریح شده است که مأمور دیپلماتیک در کشور پذیرنده فعالیت حرفه‌ای یا تجاری نخواهد داشت. در صورت تخلف دولت پذیرنده می‌تواند او را به وزارت خارجه فراخواند و نخست تذکر دهد و سرانجام وی را به عنوان عنصر نامطلوب مجبور به ترک کشور کند.

و. اصل لزوم ارتباط با وزارت خارجه برای اهداف رسمی: بند ماده ۴۱ کنوانسیون ۱۹۶۱ مقرر می‌دارد که مأمور باید کلیه وظایف خود را از طریق وزارت خارجه انجام دهد.

ز. اصل عدم مداخله در امور داخلی کشور میزبان: این اصل از اصول پایدار حقوق بین‌الملل به شمار می‌رود که در بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد بدان تصریح شده است. در بند ۱ ماده ۴۱ کنوانسیون ۱۹۶۱ وین و بند ۱ ماده ۵۵ ۱۹۶۳ آمده است که دارندگان مزایا و مصونیت‌های دیپلماتیک نباید در امور داخلی دولت پذیرنده دخالت کنند.

حقوق اسلامی و رویه عملی مسلمانان بسیاری از این قواعد و اصول را مورد تأیید قرار داده است. در روابط میان دارالاسلام و دیگر دولت‌ها، مهم‌ترین اصل دیپلماسی اسلامی اصل رضایت متقابل، اصل رفتار متقابل، اصل وفای به عهد، اصل عدالت، اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت پذیرنده و احترام به سنت‌ها، آداب، رسوم و قوانین و مقررات آن است.

اهداف مأموریت‌های سیاسی

هیأت‌های اعزامی در آغاز برای اهداف مختلف تشکیل یافته و در اصل برای رساندن پیام و دعوت اسلامی یا ختم مسائلی که به خاطر جنگ به وجود آمده بود - از قبیل انعقاد معاهده صلح یا تبادل اسراء - اعزام می‌شده‌اند.

در قدیم غالباً اعزام فرستادگان میان دولت‌ها، به منظوری جمع‌آوری اطلاعات بوده و به همین جهت همواره با سوءظن و گاهی اوقات با نگاه جاسوسی به آنان برخورد می‌شده است.

بعدها نمایندگان به منظور انجام مذاکرات تجاری و انعقاد قراردادهای همکاری متقابل با سایر معاهدات یا به منظور میانجی‌گری و ترتیب امور اجرایی آن، اعزام می‌شده‌اند.

روابط و حقوق دیپلماتیک در اسلام

نماینده سیاسی در فرهنگ اسلامی «رسول» و «سفیر» نامیده می‌شود. واژه رسول حامی مدلول دینی و واژه سفیر حامل مدلول میانجی‌گری است. هر چند که اغلب هر دو واژه به یک معنی به کار می‌روند.

پیامبر اسلام (ص) رسولان زیادی به کشورهای همسایه - یعنی روم شرقی، ایران، حبشه و برخی از کشورهای کوچک عربی - اعزام فرمودند که حامل نامه‌هایی برای دعوت آنان به پذیرش اسلام بودند. نامه‌های رسول‌الله با جمله «و السلام علی من اتبع الهدی» آغاز و بدین وسیله آنان را به اسلام دعوت می‌فرمودند. آن حضرت به مقوس ملک مصر و اسکندریه، نجاشی پادشاه حبشه، هرقل قیصر روم، و کسری پادشاه ایران نامه نگاشت. اغلب آنان - به جز پادشاه ایران که نامه را پاره کرد - به دادن پاسخ‌های مؤدبانه و لطیف مبادرت نمودند. پاسخ‌های آنان حاوی اعتراف ضمنی به دولت اسلامی جدید بود و عمل پادشاه ایران به منزله اعلان جنگ علیه مسلمین تلقی گشت.

پیامبر (ص) فرستاده‌هایی به سوی برخی رؤسای قبایل عرب نیز اعزام داشت. از جمله به سوی منذر بن ساوی ملک بحرین، جیفر الجندی ملک عمان و هوده بن علی صاحب یمامه و حرث بن ابی شمر الغسانی که اغلب آنان اسلام را پذیرفتند و به ملیت اسلام درآمدند.

به تدریج با توسعه اسلام، روابط دیپلماتیک نیز گسترش یافت و شکل منظمی به خود گرفت و مأموریت سیاسی موقت جای خود را به مأموریت سیاسی دائم داد و از زمان مأمون خلیفه عباسی، اداره سیاست خارجی به طور کامل تحت نظم و ترتیب درآمد.

وظایف و نقش مأموران دیپلماتیک در اسلام

در اسلام، عامل برقراری روابط دیپلماتیک با کشورهای خارجی؛ نمایندگان، سفیران و فرستادگان خاص حکومت اسلامی هستند. این مقامات دارای اهمیت و احترام خاصی هستند و معمولاً از میان صالح‌ترین و شایسته‌ترین مؤمنان انتخاب می‌شوند. از ابتدای تجلی اسلام، وظایف مهم سفیران یا فرستادگان به این شرح بوده است:

۱. دعوت به اسلام به طور کلی، مخصوصاً قبل از آغاز جنگ؛
۲. مذاکرات صلح و ترک مخاصمه با دشمن؛
۳. مذاکره در مورد مبادله اسیران جنگی پس از خاتمه جنگ؛
۴. مذاکره در مورد انعقاد معاهدات مربوط به فدیّه و غرامت و امضای آنها؛
۵. مذاکره در جهت ایجاد حسن تفاهم و جلب دوستی و انعقاد پیمان همکاری در زمینه‌های مختلف با کشور محل مأموریت.

ایفای چنین وظایفی، نباید موجب مداخله در امور داخلی کشور محل مأموریت، رفتاری خلاف شئون آن کشور و سوءاستفاده از موقعیت و مقام گردیده و احیاناً نباید اعمال ناشایستی چون خرید و فروش اسلحه و جاسوسی را به همراه داشته باشد.

قاعده مهم و جالب توجهی که در اسلام وجود دارد، جبران خسارت و خطاهای ناشی از تقصیر مأموران دیپلماتیک خودی در کشورهای خارجی، آن هم به نحو مطلوب و رضایت بخش است که به قول استاد احمد رشید: «حقوق اروپایی پس از ۱۳ قرن توسعه و تکامل نتوانسته است چنین قاعده‌ای را ثبت و ضبط نماید»

از سوی دیگر، اسلام برای مأموران دیپلماتیک خارجی مقیم کشور اسلامی نیز اهمیت خاصی قائل است و از این رو، آنان در گذشته می‌توانستند بدون آنکه آزاری ببینند و بی‌آنکه درخواست امان نمایند، به عنوان پیام‌آور رسمی وارد سرزمین اسلامی شوند و بیانات و پیام‌های آنان با ادب و نزاکت دیپلماسی شنیده می‌شد.

از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کنند که «همیشه با فرستادگان ملل خارجی با احترام و مهربانی هر چه تمام‌تر رفتار می‌کردند و بنا بر عادت خویش به آنها هدایای فراوانی ارزانی می‌داشتند و در مقام توصیه به اصحاب خود در این (امر) مهم می‌فرمودند، پس از من نیز به همین گونه عمل کنید»

مصونیت‌ها و مزایای دیپلماتیک در اسلام

نمایندگان دیپلماتیک در حقوق اسلامی از برخی مصونیت‌ها و مزایا، مشابه آنچه در حقوق بین‌الملل نوین پذیرفته شده است، برخوردارند.

حضرت محمد (ص) شخصاً این مصونیت‌ها را به فرستادگان دیپلماتیک اعطا فرمود و حتی مصونیت‌ها را به فرستادگان مسیلمه، پیامبر دروغین، با این گفتار اعطا فرمود: «اگر فرستادگان مصون از قتل نبوندند، سر شما را از تن جدا می‌کردم» این جمله را وقتی فرمود که از آنان پرسید آیا شما شهادت می‌دهید که من رسول خدا هستم؟ آنان در پاسخ گفتند شهادت می‌دهیم که مسیلمه پیامبر خداست. در دوان زندگانی پیامبر اکرم (ص) آن حضرت در دولت شهر مدینه سفرای دولت‌ها و قبایل مختلف را به حضور می‌پذیرفتند و برای آنان احترام قائل بودند و گاهی هدایایی نیز به آنان اعطا می‌فرمودند. از جمله حسب نقل مورخان آن حضرت به سفیر هرقل، قیصر روم، هدایایی اعطا فرمودند. این رویه که توسط پیامبر تأسیس و توسط صحابه آن حضرت و خلفای راشدین تعقیب شد، در مورد تمام نمایندگان دیپلماتیک اعمال می‌گردید. اگر چه چنین رویه‌ای همیشه به طور متقابل رعایت نمی‌شد.

فقه‌های اسلام مصونیت‌های دیپلماتیک را به عنوان یک قاعده شناخته‌اند که شامل معافیت از مالیات‌ها، حمایت قانونی کامل از مأمور و اموال او طی اقامت در سرزمین‌های اسلامی و در امان بودن وی هنگام عزیمت می‌گردد. به نظر فقهاء، شخص حربی چنانچه برای انجام مأموریت سیاسی و رساندن نامه یا پیامی به سرزمین اسلامی بیاید حکم مهاند را دارد و از صیانت جان و مال برخوردار است.

توضیح اینکه قبلاً گفته شد که شخص عادی اگر با امان وارد شد، از چنین حمایتی برخوردار است؛ بنابراین شخصی که برای مأموریت سیاسی وارد می‌شود به طریق اولی باید مورد حمایت قرار گیرد.

فقیهان امامیه نیز برای سفیران مصونیت قائل و می‌گویند. سفیر باید به گونه‌ای در امان و مصونیت باشد که بتواند پیامش را برساند و عقاید خود را ابراز کند و هیچ خوفی نداشته باشد.

مصونیت سفیران علاوه بر قاعده امان می‌تواند به روایت خاصی هم مستند باشد. از جمله روایتی است که در بالا آمد و نیز روایتی دیگر از علی (ع) که فرموده‌اند: «وقتی بر مردی از اهل حرب (کسانی که در حال جنگ با شما هستند) دست یافتید چنان که گمان بردید که او فرستاده‌ای است به سوی شما، در صورتی که این امر را ابراز و دلیلی بر آن ارائه داده شما بر او استیلائی ندارید، کاری با او نداشته باشید تا پیام خود را برساند و به یاران خود برگردد؛ اما اگر دلیلی اقامه نکرد ادعای او را قبول نکنید.»

در حدیث دیگری نیز آمده است که شخصی به نام ابورافع از سوی مشرکان قریش برای رساندن پیامی به عنوان سفیر به مدینه آمد و اظهار داشت که مایل است در مدینه بماند و به مسلمانان ملحق شود. پیامبر فرمود: «من پیمان نمی‌شکنم و سفیر را زندان نمی‌کنم. تو به سوی آنان بازگرد. آنگاه چنانچه همین فکری که الان داری در قلبت وجود داشت به سوی ما بازگرد.»

در حدیث فوق، اینکه رسول‌الله (ص) فرموده است من سفیران را حبس نمی‌کنم می‌تواند دلیلی بر قاعده مصونیت سفیران باشد.

گذشته از روایات و سیره رسول‌الله (ص) بنای عقلا - که یکی از مستندات فقه است - بر این حکم دلالت دارد. اسلام که دین سلیم و صلح است و بدون ارسال سفیر و نمایندگان سیاسی و مصونیت آنان مذاکره سیاسی امکان‌پذیر نیست. لذا حکم مصونیت سفرا کاملاً شرعی است. با توجه به وجود قراردادهای متقابل، اصل وفای به عهد و عقود نیز بر این قاعده دلالت خواهد داشت. این حکم نسبت به خانواده و سایر همراهان و کارمندان آنان نیز شمول دارد.

البته برای برخورداری از این مصونیت‌ها، فرستاده باید با صداقت رفتار کند. او از خارج کردن هرگونه سلاح یا موادی از سرزمین اسلامی که ممکن است موجب تقویت نیروی نظامی دشمن شود، منع می‌شود و می‌بایست از ارتکاب هرگونه عمل جاسوسی خودداری کند. در غیر این صورت تحت توقیف احتیاطی قرار می‌گیرد.

روابط و حقوق کنسولی در اسلام

در حقوق اسلام مبحثی با عنوان «روابط کنسولی» وجود ندارد، ولی آنچه مربوط به وظایف کنسولی است، مأموران دیپلماتیک (علاوه بر وظایف خاص خویش) انجام می‌دهند.

از نظر تاریخی، حکومت اسلامی مأموری را به عنوان کنسول به کشور خارجی نمی‌فرستاد و همان سفیر یا مأمور دیپلماتیک وظایف کنسولی را نیز عهده‌دار بود.

البته، احتمال داشت گاهی مأمور دیپلماتیک صرفاً وظایف دیپلماتیک را انجام دهد.

وظایف مأموران کنسولی در اسلام، تقریباً همان وظایف مأموران کنسولی به موجب مقررات بین‌المللی معاصر است.

در مقابل فقدان نهاد کنسولی در اسلام، اسلام خود باعث ایجاد چنین نهادی در جهان گردید. در واقع منشأ این پدیده را باید در دوران جنگ‌های صلیبی جستجو نمود. در این دوره، به موازات جنگجویان صلیبی، عده‌ای از بازرگانان مسیحی نیز

به منظور دایر کردن مؤسسات تجاری به شرق روی آوردند. مؤسسات مزبور تابع قوانین مؤسسان آنها بود؛ چون در آن دوره اصل شخصی بودن قوانین رواج داشت.

در قرن دوازدهم بین تجار غربی قضاتی انتخاب شدند که به نام کنسول مرسوم گردیدند. قاضی کنسول‌های مزبور در عین حال به عنوان رئیس هم‌میهنان مهاجر خود شناخته شدند و به وسیله انعقاد یک سلسله معاهده به نام قرارداد کنسولی، حق اداره این مؤسسات و اعمال حاکمیت قضایی درباره آنها را به دست آوردند.

در قرن نهم هجری (قرن پانزدهم مسیحی)، تأسیس کنسول از شرق به اروپا رخنه کرد

این امر موجب پیدایش نظام کاپیتولاسیون در کشورهای اسلامی شد که آثار شوم آن بر همگان مشهود است.

روابط بازرگانی

قاعده و محدودیت‌های آن

علاوه بر روابط دیپلماتیک و مذاکرات مربوط به معاهده، رویه اسلامی مشوق انواع روابط صلح‌آمیز است. طبق نظر مشهور در حقوق اسلامی، تجارت بین مسلمانان و غیرمسلمانان بر پایه قواعد عمومی قراردادهای، با مراعات بعضی محدودیت‌ها مجاز است. مثال‌هایی از این محدودیت‌ها عبارتند از: ممنوعیت ربا، ممنوعیت تجارت موادی همچون شراب و گوشت خوک و

علاوه بر موارد فوق، تجارت با دشمن موضوع محدودیت‌های بیشتری است. تجارت با دشمن، علی‌الاصول ممنوع است. حتی وصیت به نفع یک دشمن در دارالحرب، باطل است. صدور سلاح، برده و سایر کالاهایی که ممکن است به تقویت نیروی رزمی دشمنان اسلام بیانجامد، مطلقاً ممنوع است.

در فقه امامیه فروش سلاح به دشمن حرام است، ولی به نظر اکثریت فقیهان این حکم مربوط است به زمانی که جنگ به نحو بالفعل میان مسلمانان با دشمن برقرار است و در صورت عدم وجود حالت جنگ بلامانع است. شیخ انصاری می‌گوید:

معروف میان فقهای امامیه حتی بدون هرگونه نظر مخالف چنین است که فروش سلاح به دشمنان دین حرام است.

تأثیر عمومی تجارت

روابط تجاری تأثیر زیادی بر گسترش شریعت و تمدن اسلامی داشته است. از طریق این روابط، کالاها به همراه عقاید از شرق به غرب صادر می‌شد. همچنین تجارت اسلامی بر تجارت غرب تأثیرگذار بوده است.

وضعیت حقوق بیگانگان در اسلام

اصولاً مطالعه وضعیت حقوقی بیگانگان، یکی از موضوعات اصلی حقوق بین الملل خصوصی است، مگر آنکه قواعد حقوق بین الملل عمومی، به ویژه حقوق بین الملل بشر قرار گیرد، که در این صورت یکی از موضوعات حقوق بین الملل عمومی محسوب می شود.

امروزه، وضعیت حقوقی بیگانگان از یک سو تابع حقوق بین الملل خصوصی و از سوی دیگر تابع حقوق بین الملل عمومی است، اما از آنجا که در حقوق اسلام تفکیک میان حقوق بین الملل خصوصی و حقوق بین الملل عمومی وجود ندارد، بنابراین می توان آن را در یک چارچوب بررسی نمود.

مفهوم بیگانه در اسلام

اصولاً اسلام فردی را که مسلمان نباشد «بیگانه» یا «خارجی» تلقی می کند. در مقابل مسلمانان را از هر نژاد، ملیت و تابعیت که باشند، امت واحد می داند؛ بنابراین، غیرمسلمانان به طور کلی «بیگانه» و مسلمانان در هر کجای جهان که باشند «تبعه» (به مفهوم امت واحد) محسوب می شوند.

به عبارتی دیگر منظور از «بیگانه» در حقوق اسلامی، اشخاص غیرمسلمان است و غیرمسلمان در ادبیات مشهور اسلامی «کافر» خوانده می شود؛ یعنی رأی مشهور فقها - به طوری که از متون آنان مستفاد می شود - آن است که غیرمسلمان را کسی می دانند که به توحید یا نبوت یا معاد معتقد نباشد یا منکر یکی از ضروریات دینی باشد؛ یعنی کافر به آن باشد.

مفهوم غیرمسلمان اعم است از کافر؛ زیرا کفر یک مفهوم فعل ایجابی است. در حالی که غیرمسلمان حاوی مفهوم منفی است. شخص کافر کسی است که فعل انکار از وی سر زند، ولی ممکن است چنین فعلی از شخص غیرمسلمان سر نزده باشد.

البته، امروزه با قبول نهاد تابعیت در اسلام (به منزله معیار شکلی تمایز انسان های ساکن در کشورهای گوناگون) دیگر نمی توان - حداقل در این برهه از زمان - از واژه بیگانه، آن مفهوم سنتی را برداشت نمود، زیرا چه بسا ممکن عملاً یک فرد غیرمسلمان تبعه یک کشور اسلامی، حقوقی بیش از یک مسلمان تبعه کشور غیراسلامی داشته باشد و یا هنگامی که یک فرد مسلمان تبعه یک کشور اسلامی، به کشور دیگر اسلامی مسافرت می کند، از حقوق کمتری (نسبت به حقوق مسلمانان تبعه کشور محل مسافرت) برخوردار شوند. در مورد اخیر می توان برای مثال بیان داشت که مسلمان میهمان در کشور اسلامی میزبان، معمولاً فاقد حقوق سیاسی است و یا حکومت اسلامی یک کشور بنا به مصالح و ضرورت های، ورود مسلمان بیگانه را به آن کشور محدود و یا منوط به شرایطی کند. با این حال، باز هم بیگانگان مسلمان در یک کشور اسلامی از حقوق و امتیازات بیشتر نسبت به بیگانگان غیرمسلمان برخوردارند.

بنابراین، در کل این بحث به جایی می رسیم که مفهوم بیگانه در اسلام با مفهوم بیگانه در حقوق بین الملل معاصر بسیار نزدیک می شود.

در هر حال، از آنجا که برخلاف حقوق بین الملل معاصر، نحوه برخورد اسلام با بیگانگان غیرمسلمان بسیار متفاوت با بیگانگان مسلمان است و این بیگانگان غیرمسلمان هستند که دارای وضعیت ویژه و حقوق و آزادی های خاص می باشند، لذا از این پس هرگاه سخن از «بیگانه» یا «بیگانگان» به میان می آید، مقصود بیگانه یا بیگانگان غیرمسلمان است.

مفهوم امان یا زنهار

از جمله نهادهای مهم حقوق اسلامی، «امان» یا «زنهار» و یا «ذِمَام» است. این تأسیس حقوقی، در واقع قرارداد و پیمان مأمُونیت و مصونیت بیگانگانی است که قصدشان عبور از کشور اسلامی و یا اقامت موقت در آنجاست. به موجب این اصل، حکومت اسلامی و یا هر فرد مسلمان، اعم از ازن، مرد، عاقل و بالغ می‌تواند چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ، به بیگانه‌ای امان دهد.

تحقق امان منوط به درخواست بیگانه و قبول آن از سوی حکومت اسلامی و یا فرد مسلمان است. فرد بیگانه پس از کسب امان، «مستأمن» تلقی می‌شود و می‌تواند داخل قلمرو اسلامی شده، و از حمایت حکومت اسلامی و حقوق و آزادی‌های ویژه استفاده نماید.

اعطای امان و رعایت آن از سوی مسلمانان الزامی است. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَإِنْ أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتِجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ...»؛ اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا اینکه سخن خدا را بشنود. سپس او را به جای امن خودش برسان» (سوره توبه، آیه ۶)

ثُمّالی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر اکرم (ص) در این مورد فرمود: هر مرد مسلمانی، اعم از عالی یا دانی، یکی از مشرکان را امان و پناه دهد، او در امان خواهد بود تا کلام خدا را بشنود. پس اگر به دین اسلام گروید و از شما پیروی کرد، برادر دینی شما خواهد بود و اگر از پذیرش اسلام سر باز زد، او را به وطنش برگردانند و در مقابل خطرات احتمالی آینده که از جانب آن شخص شما را تهدید می‌کند، به خدا توکل نموده، از او یاری جویید. به بیان دیگر، هراس از خطرات احتمالی آینده موجب آن نگردد که شما امان خود را نقض کنید.

نتیجه اینکه، امان از سویی جواز عبور و اقامت در کشور اسلامی (که همان ویزا یا روادید به معنی امروزی است) و از سوی دیگر درخواست پذیرش پناهندگی است، زیرا مستأمن بر اساس آن مورد حمایت و در پناه اسلام قرار می‌گیرد.

انواع امان

امان دو نوع است: رسمی و غیر رسمی، و این خود بر دو گونه است: صریح و ضمنی.

- ۱. امان رسمی:** امانی که رسماً حکومت اسلامی به طور عموم اعطا کنند، عنوان «رسمی» دارد. پس از فتح مکه، پیامبر اکرم (ص) دستور امان عمومی صادر نمود.
- ۲. امان غیررسمی:** مقصود از امان غیر رسمی، امانی است که هر فرد مسلمان عادی می‌تواند به بیگانه‌ای دهد. حدیثی در این مورد از پیامبر گرامی (ص) نقل شده است: «المؤمنون اکفاء بعض تتكافأ دماؤهم...»؛ یعنی «مؤمنین نسبت به یکدیگر کفو و برابر هستند و خون‌های آنان مثل هم است و پست‌ترین و کوچک‌ترین آنها می‌تواند کسی را بر ذمه و امان آنان وارد نماید.»
- ۳. امان صریح و ضمنی:** امان رسمی و غیررسمی ممکن است به صورت صریح باشد (با انعقاد قرارداد کتبی) و یا ضمنی، منظور از امان ضمنی، هرگونه عمل یا بیان غیرصریحی است که به طریقی امان از آن مستفاد می‌گردد.

عُمَر در زمره توصیه‌هایی که به سعد ابن ابی وقاص، فرمانده سپاهیان اسلام در جنگ قادسیه می‌کند، می‌گوید: «در دل من افتاده است که وقتی با دشمن مقابل می‌شوید او را هزیمت می‌کنید. تردید را به یکسو نهید و یقین را برگزینید. اگر یکی از شما یکی از عجمان را بازی امانی داده یا اشاره‌ای کرده یا سخنی گفته که عجمی ندانسته و به نزد ایشان امان برده، آن را امان به حساب آرید...»، اما بیگانه‌ای که بدون اخذ امان وارد کشور اسلامی شود و اسلام نیاورد، مجازاتش مرگ است.

مکتب شافعی به چنین شخصی دو مهلت می‌داد که دارالاسلام را ترک کند و یا مانند یک ذمی جزیه بپردازد و یا اسلام بیاورد
هرگاه فرد بیگانه به گمان امان داخل کشور اسلامی شود، قتل وی مشروعیت نداشته و تنها بایستی از کشور اخراج شود

حقوق و تکالیف بیگانگان در اسلام

حقوق و آزادی‌های بیگانگان یا امتیازات امان

بیگانگان مستأمن در سرزمین اسلامی، دارای حقوق و آزادی‌های زیر هستند. این امتیازات ناشی از عقد امان است.

۱. آزادی ورود و اقامت: ورود و اقامت بیگانگان در کشور اسلامی معمولاً با اهداف زیر صورت می‌گیرد:
مذاکره در باب موضوعی خاص، از جمله مذاکرات سیاسی با مقامات حکومت اسلامی، تحقیقات علمی و پژوهش‌های اسلامی، زیارت اماکن مقدسه، عبور بدون اقامت، تجارت مشروع (در مقابل تجارت نامشروع قرار دارد و آن داد و ستد کالاهایی است که اسلام معامله آنها را تحریم کرده است، مثل مشروبات الکلی) و جهانگردی.
چنانچه اصل آزادی ورود و اقامت بیگانگان در کشورهای اسلامی از دید تاریخی بررسی شود، دورانی ملاحظه می‌گردد که مسیحیان اجازه ورود به کشورهای خود را به غیر مسیحیان نمی‌دادند و خارجیان به کشورهای چین و ژاپن نیز راهی نداشتند. در مقابل، سرزمین‌های اسلامی به روی افراد دارالحرب باز بود و با آنان (مخصوصاً اهل کتاب) رفتاری بشردوستانه داشتند.
۲. آزادی انجام فرایض مذهبی
۳. مصونیت از تعرض: شامل حسن سلوک، عدم توهین، مصونیت جان، مال، ناموس، اقامتگاه و اماکن مذهبی است. پیامبر اکرم (ص) در زمینه مصونیت جان مستأمنین می‌فرماید: «هر کس یکی از افراد مورد حمایت اسلام را از پا درآورد، بهشت را نخواهد دید»
این گونه مصونیت‌ها، عملاً شامل همسر، کودکان صغیر، دختران بالغ و مادر، جدّه، همچنین خدمتگزاران مستأمن نیز می‌شود (در صورتی که با او زندگی کنند)
۴. آزادی انتخاب اقامتگاه
۵. آزادی تردد در داخل کشور اسلامی - به استثنای اماکن متبرکه، از جمله منطقه حجاز (مکه و مدینه)
۶. حق برخورداری از مقررات مربوط به احوال شخصی خود (در مورد اهل کتاب) و رسیدگی به دعاوی مربوطه طبق مقررات مذهبی خویش.

۷. حق دارا بودن گورستان اختصاصی (در مورد اهل کتاب)

۸. معافیت از پرداخت مالیات به طور کلی

تکالیف بیگانگان با شرایط امان

بیگانگان مستأمن، در مقابل حقوقی که از آن بهره‌مند می‌شوند، تکالیفی نیز بر عهده دارند که می‌توان آنها را شرایط امان نامید:

۱. رعایت کلیه مقررات و قوانین کشور اسلامی محل اقامت؛

۲. احترام به مقدسات و شعائر دینی مسلمانان؛

۳. عدم مبادرت به اقدامات خصمانه علیه امنیت کشور اسلامی؛

۴. عدم مبادرت به جاسوسی به نفع حکومت‌های بیگانه؛

۵. عدم تجاهر به منکرات.

پایان اقامت بیگانه در کشور اسلامی

هرگاه مدت اقامت بیگانه در کشور اسلامی به سر آید، یا مستأمن به تکلیف خود عمل ننماید (عدم رعایت شرایط امان)، یا مصالح اسلام و مسلمانان ایجاب کند یا در مدت اقامت در سرزمین اسلامی در آنجا فوت کند، اقامت وی خاتمه می‌پذیرد و در نتیجه، عقد امان نیز خاتمه یافته و یا بنا به مورد از سوی حکومت اسلامی فسخ می‌گردد

بنابراین، موجبات یادشده را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. انقضای مدت

مدت امان معمولاً حداکثر یک سال است و پس از سپری شدن آن، مستأمن مکلف به اتخاذ یکی از تصمیمات است: اسلام آورد، به شرایط ذمه تمکین کند (اگر اهل کتاب باشد)، فوراً از کشور اسلامی خارج شود در غیر این صورت حکومت اسلامی وی را از کشور اخراج خواهد کرد.

البته در صورتی که در متن قرارداد امان، مدتی برای پایان اقامت حربی پیش‌بینی شده باشد، گو اینکه بیش از یک سال هم باشد، واجب‌الوفاء خواهد بود و در صورتی که مدتی در متن قرارداد منظور نشود، به مقتضای قراین موجود، ناگزیر مدت اقامت مستأمن تا زمانی که عوامل خارجی قرارداد را فسخ نکرده، ادامه خواهد داشت.

قرآن کریم نیز در مورد واجب‌الوفاء بودن قراردادهای مدت‌دار چنین بیان می‌کند: «فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ...» پس پیمان آنها را تا پایان مدت‌شان با آنها تمام کنید... (سوره توبه، آیه ۴)

۲. عدم رعایت شرایط امان

تخلف از هر یک از شرایط مذکور در امان‌نامه که جزء لاینفک آن بوده مستأمن را مکلف به اجرای آن می‌سازد، نه تنها موجب مجازات متناسب با عمل است، بلکه چنانچه مجازات متخلف مرگ نباشد، ممکن است اخراج از کشور اسلامی نیز به دنبال داشته باشد.

۳. مصالح اسلام و مسلمانان

چنانچه به تشخیص ولی امر مسلمین، مصالح اسلام و مسلمانان ایجاب کند، امان نامه قبل از انقضای مدت فسخ می گردد. برای مثال، اگر اجتماع مستأمنین (بیگانگان) در کشور موجب دسته بندی های سیاسی شود و یا تعداد آنان رو به فزونی رود، به طوری که از سوی ولی امر مسلمین برای کشور اسلامی احساس خطر و زیان گردد.

۴. فوت بیگانه

فوت مستأمن (بیگانه) یکی دیگر از موجبات خاتمه امان است. این واقعه در مورد خانواده و ماترک مستأمن متوفی آثار حقوقی متفاوتی دارد. اعضای خانواده تحت تکفل وی می توانند تا پایان مدت امان، با همان شرایط قبلی امان در کشور اسلامی اقامت داشته باشند. در مورد تعیین تکلیف ماترک مستأمن متوفی و نحوه تقسیم آن، میان حقوق دانان اسلامی اختلاف است، که در مجموع به نظر می رسد به ترتیب زیر صحیح باشد.

البته در اینجا بایستی میان مستأمن اهل کتاب و غیر اهل کتاب قائل به فرق بود:

۱. اگر مستأمن متوفی اهل کتاب باشد، ماترک وی طبق مقررات شرعی مذهب او تقسیم می شود، زیرا مسئله ارث از جمله مسائل مربوط به احوال شخصیه است که طبق مقررات حقوق اسلامی، پیروان اهل کتاب از این بابت تابع آیین و مذهب خویش هستند.
۲. هرگاه مستأمن متوفی، از غیر اهل کتاب باشد، ماترک او طبق مقررات اسلامی تقسیم می شود. اگر متوفی - اعم از اهل کتاب یا غیر اهل کتاب - وارث مسلمانی داشته باشد (از هر طبقه و درجه)، سایر وراث غیرمسلمان او از ارث محروم می گردند و ماترک کلاً به وارث مسلمان منتقل می شود.
۳. چنانچه مستأمن متوفی، - از اهل کتاب یا غیر اهل کتاب - اساساً وارثی نداشته باشد، ماترک وی به نفع حکومت اسلامی، ضبط خواهد داشت.

وضعیت حقوقی اقلیت های مذهبی

حقوق بین الملل معاصر، در اوج تحول و پیشرفت خود، توانسته است از اقلیت های مذهبی مختلف حمایت قانونی نموده، برای آنان حقوقی - هر چند نه چندان قابل توجه - قایل شود. البته، کشورها خود نیز در این رابطه، قواعدی وضع کرده و به مرحله اجرا درآورده اند.

اسلام اقلیت های مذهبی را با دید خاصی مورد عنایت قرار داده و از آنان حمایت کرده و حقوقی برای ایشان شناخته است. در مقابل، تکالیفی نیز به عهده آنان وا گذاشته است.

مفهوم اقلیت های مذهبی در اسلام

در اسلام، اقلیت مذهبی به کسانی می گویند که پیرو یکی از ادیان یهودی، مسیحی، زرتشتی و یا صائبی بوده و دارای تابعیت یک کشور اسلامی و مقیم دائم در آنجا باشد. این عده را اهل کتاب نیز می خوانند.

در مقابل اهل کتاب، پیروان سایر ادیان (حتی ادیان آسمانی و الهی)، همچنین ملحدان و بی‌دینان، غیرخداپرستان، مشرکان و مرتدان (به استثنای مستأمنین) کافران حربی محسوب می‌شوند و جایی در کشورهای اسلامی ندارند و نمی‌توانند تابعیت یک کشور اسلامی را کسب نموده، یا دارا باشد.

البته، عده‌ای از فقهای اهل سنت عقیده دارند که اگر این‌گونه افراد مقررات ذمه را قبول کنند، تفاوتی میان ایشان و اهل کتاب نیست و آنان نیز اقلیت مذهبی به حساب می‌آیند، اما فقهای شیعی اجماعاً این نظر را مردود دانسته، همان طور که ذکر شد، تنها پیروان ادیان چهارگانه را «اقلیت مذهبی» قلمداد می‌کنند.

بعلاوه، روایتی از رسول اکرم (ص) نقل شده است که مستند نظر فقهای شیعی است: «من جز از اهل کتاب از هیچ کسی جزیه نمی‌گیرم»

بنابراین، در این گفتار، واژه «اقلیت مذهبی» صرفاً بر تابعین اهل کتاب که شرایط ذمه را بپذیرند، اطلاق می‌شود.

با این وجود غیرمسلمانان به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

۱. اهل کتاب که عبارتند از: یهودیان، نصاری، مجوسیان و صابئین.

یهودیان و نصاری (یا مسیحیان) خود به فرقه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. شهرستانی می‌گوید: «یهود به ۷۱ فرقه و نصاری به ۷۲ فرقه تقسیم شده‌اند.» سه فرقه معروف و گسترده مسیحیان عبارتند از: ارتدوکس، کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها.

مجوسیان همان‌ها هستند که در ایران، زرتشتیان نامیده می‌شوند. در قرآن مجید نام زرتشت نیامده، ولی از مجوس به عنوان پیروان یک دین یاد شده است. بر حسب روایات نقل شده از پیامبر اسلام (ص) وی مجوسیان اهل یمن را اهل کتاب محسوب و با آنان قرارداد جزیه منعقد ساخت. آنان جزیه دادند و به دین خود باقی ماندند. در برخی متون و منابع دینی - از جمله روایتی از امام علی (ع) - آمده است که برای مجوسیان یا زرتشتیان، کتاب آسمانی بوده است.

بر این اساس، دین زرتشت در قاموس ادبیات دینی اسلام به عنوان دینی الهی پذیرفته شده است.

واژه صابئین (یا منداییان) جمع کلمه صابی/صائبی است که در قرآن در سه آیه از آنان یاد شده است. آنان هم‌اکنون در ایران و عراق زندگی می‌کنند و خود را پیروان حضرت یحیی (ع) می‌دانند.

۲. حربی

«حرب» یعنی جنگ و حربی یعنی کسی که سر جنگ دارد. مراد از «حربی» در اصطلاح فقهی کفار غیرکتابی هستند. در متون مشهور فقها برای آنکه وصف حربی بر موصوفان آن صدق کند، لازم نیست آنان با مسلمانان اعلام جنگ کرده باشند بنابراین اهل کتاب و نیز منافقین که تظاهر به اسلام می‌کنند، حربی شناخته نمی‌شوند. خوارج نیز - که بر امام خروج می‌کنند - هرچند از نقطه نظر برخی احکام، با آنان رفتار مشابه رفتار با کفار می‌شود ولی کافر حربی شناخته

نمی‌شوند و اگر خروج مسلحانه بر امام کنند یا نظم عمومی را بر هم زنند، نه از باب کافر حربی بلکه از باب «بغی» با آنان رفتار خواهد شد.

۳. مرتدین

بنا بر نظر مشهور فقها، مرتد کسی است که یکی از ضروریات دین را انکار کند. اینکه ضروریات دین چیستند اختلاف نظر وجود دارد؛ هرچند در برخی از موارد و مصادیق آن، اتفاق نظر حاصل است.

قرارداد ذمه و تکالیف اقلیت‌های مذهبی در اسلام

قرارداد ذمه و شرایط آن

یکی از عقود معین اسلامی، «عقد ذمه» است.

«ذمه» در واقع تعهد و قراردادی است میان اقلیت‌های مذهبی و حکومت اسلامی.

منظور از شرایط ذمه، مجموعه قواعدی است که اهل کتاب در صورت قبول آنها «ذمی» محسوب می‌شوند و در برابر حکومت اسلامی متعهد به رعایت آنها می‌گردند.

این شرایط عبارتند از: پرداخت جزیه، تمکین به حکومت و قوانین اسلامی، عدم یاری دشمنان اسلام، عدم تظاهر به منکرات اسلامی، مشارکت در هزینه‌ها جنگی، عدم تبلیغ مذهبی، عدم توهین به معتقدات و شعائر اسلامی، محدودیت احداث ساختمان، و عدم ورود به مساجد و اماکن متبرکه اسلامی.

شرایط پرداخت جزیه

اسلام پرداخت جزیه را مهم‌ترین شرط حمایت حکومت اسلامی از اقلیت‌های مذهبی در سرزمین‌های اسلامی دانسته است.

جزیه از ماده «جزی یجزی» گرفته شده و در زبان عربی هم به معنای جزا و کیفر است و هم معنی پاداش را می‌دهد. حال اگر جزیه را به معنای جزا و کیفر در نظر بگیریم، مفهومش در مورد اهل ذمه همان باج گرفتن است؛ پس اهل ذمه به دلیل باقی ماندن بر کفر بایستی به حکومت اسلامی باج دهند. اما اگر جزیه به معنی پاداش باشد، مفهومش کاملاً تغییر می‌کند.

بعضی معتقدند که ریشه اصلی کلمه جزیه غیرعربی و معرب کلمه فارسی «گزیه» «گزیت» است که به معنی مالیات سرانه‌ای بوده که برای اولین بار انوشیروان پادشاه ساسانی در ایران وضع کرده است. به تدریج واژه «گزیه» وارد زبان عربی گردیده و طبق قاعده دستوری عربی، گاف به جیم تبدیل شده و «جزیه» شده است.

این نظر بیشتر با منطق سازگار است، زیرا جزیه در واقع مالیات سرانه سالانه است که حکومت اسلامی از اقلیت‌های اهل کتاب که قرارداد ذمه را امضا نموده‌اند، دریافت می‌کند و در مقابل جان و مال آنان را حفظ کرده، امور آنها را به طور کلی اداره می‌نماید.

اخذ جزیه از احکام امضایی است، زیرا قبل از اسلام نیز در میان بنی اسرائیل، یونانیان، رومیان، مردم قسطنطنیه و ایرانیان نسبت به اقلیت‌ها متداول بوده است.

هدف اسلام از دریافت جزیه

جزیه اصولاً تنها از اهل کتاب گرفته می‌شود، ولی فقهای معدودی معتقدند که از غیر اهل کتاب نیز می‌توان جزیه گرفت. پرداخت مالیات و جزیه در عئض خون یا عقیده کافران برخلاف اسلام نیست، بلکه منظور خشوع ایشان و پیشگیری از آزار و اخلال‌گری آنها و متابعت و مشارکت در نظامات دولت اسلامی است.

سرخسی مؤلف المبسوط معتقد است: «هدف از دریافت جزیه از اهل کتاب نفع مادی نیست، بلکه این بهترین شیوه‌ای است که می‌توان با اهل کتاب پیمان ترک مخاصمه منعقد ساخت (در صلح و آشتی به سر کرد) و هر اهل ذمه‌ای که با مسلمانان به جنگ پرداخت نباید با او جنگ نمود تا به تدریج به واسطه معاشرت با مسلمان با محسنات اسلام پی برده، پندپذیر گردد و چه بسا مسلمان شود.»

معاف‌شدگان از پرداخت جزیه

پرداخت جزیه شامل این گونه افراد نمی‌شود: زنان، افراد غیر رشید شامل کودکان، مجبوران، عقب‌افتادگان فکری، کسانی که تمکن مالی ندارند، راهبان و دیرنشینان و اسلام‌آوردگان. در مورد معافیت سالخوردگان مرد، میان فقها اختلاف است. به نظر می‌رسد چنانچه این گونه افراد وضع مالی مساعدی داشته باشند، اشکالی در دریافت جزیه از آنان نیست.

استثناً کسانی که به نحوی از انحا به حکومت اسلامی خدمت رایگان کنند، مانند سوادآموزی، از پرداخت جزیه معاف هستند؛ همچنین در صورتی که حکومت اسلامی قادر به انجام مسؤولیت‌ها و وظایف خویش در قبال اقلیت‌ها نباشد، پرداخت جزیه از عهده این افراد ساقط است.

نوع و میزان جزیه

تعیین نوع و میزان جزیه (وجه نقد یا جنس) با توجه به وضعیت مالی اهل کتاب با ولی امر مسلمین است که به صورت سرانه و معمولاً سالانه اخذ می‌شود. اما گاهی اتفاق می‌افتاد که حضرت رسول الله (ص) یا خلفا جماعتی را به کلی از پرداخت جزیه معاف می‌داشتند. برای مثال، عُمَر به عاملان مرزها نوشت که کسانی از چابک‌سواران پارسی را که به کارشان حاجت است، به کمک بگیرند و جزیه از آنان بردارند و چنان کردند.

مبنای قرآنی پرداخت جزیه

مبنای قرآنی جزیه، آیه ۲۹ سوره توبه است که در مورد قبایل بنی قریظه و بنی نضیر نازل شد: «فَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»؛ با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمردند، و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند!»

مبنای سنتی پرداخت جزیه

جزیه بنای سنتی نیز دارد و آن داستان نصاری نجران است: در زمان حیات پیامبر (ص) نصاری نجران (محلی در عربستان) حضرت عیسی را فرزند خدا می دانستند و هر چه پیامبر آنان را از این طرز تفکر منع می نمود و می فرمود عیسی بنده پاک و منزله خداست، قبول نمی کردند. آن گاه آیه «مباهله» نازل شد؛ «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ پس هر کس با تو درباره عیسی در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به احوال او آگاهی یافتی، بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم، سپس به مباهله برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان (و کافران) را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.» (سوره آل عمران، آیه ۶۱)

به دنبال نزول این آیه آنان پیشنهاد کردند که اگر می خواهید به دین خود بمانید، با محمد (ص) صلح کنید، نصاری قبول کردند. به محضر رسول اکرم شرفیاب شدند، عرض کردند: یا ابالقاسم ما با تو مباهله نمی کنیم. (پیامبر) فرمودند مُسْلِم شوید! گفتند: مسلمان هم نمی شویم. استدعا داریم در دین خود بمانیم، و به تو جزیه و خراج دهیم. رسول خدا قبول نموده و صلح نمودند.

سایر شرایط ذمه

علاوه بر شرط پرداخت جزیه که به آن اشاره شد، سایر شرایط عبارتند از:

تمکین به حکومت و قوانین اسلامی؛ عدم یاری دشمنان اسلام؛ عدم تجاهر به منکرات؛ مشارکت با مسلمانان در هزینه های جنگی؛ عدم تبلیغ مذهبی؛ عدم توهین به معتقدات و شعائر اسلامی؛ محدودیت احداث ساختمان؛ و بالاخره عدم ورود به مساجد و اماکن متبرکه اسلامی.

۱. تمکین به حکومت و قوانین اسلامی

احکام اسلامی در آن مواردی که مربوط به ارتکاب سرقت، جنایت، هتک ناموس و خون بها و غصب و اتلاف اموال و به طور کلی دعاوی و شکایاتی که یک طرف آن مسلمان باشد، درباره اهل ذمه نیز اجرا می گردد و مرجع رسیدگی به این گونه امور، دادگاه های اسلامی است.

۲. عدم تجاهر به منکرات اسلامی

اقلیت های مذهبی موظفند تجاهر و تظاهر به منکرات اسلامی، از قبیل صرف مشروبات الکلی، خوردن گوشت میّت، نکاح با محارم و زنا ننمایند.

بعضی از فقها معتقدند که در صورت تجاهر به منکرات، قرارداد ذمه لغو و متخلف از ذمه خارج می شود، اما عده دیگری از فقها این امر را موجب فسخ قرارداد ذمه نمی دانند بلکه تنها متخلف را مستوجب مجازات شرعی مربوط می دانند، و به نظر می رسد که عقیده اخیر صحیح تر باشد.

۳. عدم یاری دشمنان اسلام

منظور از یاری هرگونه مشارکت در جنگ با مسلمانان، امداد مشرکان، جاسوسی به نفع دشمنان، راه دادن جاسوسان دشمن در خانه خود و نظایر آنها می باشد.

۴. مشارکت با مسلمانان در هزینه‌های جنگی

این شرط برگرفته از سنت نبوی و مقرر در منشور مدینه است: «هرگاه یهودیان، به همراهی مسلمانان بجنگند، در هزینه‌های جنگی با مسلمانان مشارکت خواهند کرد.»

۵. عدم توهین به معتقدات و شعائر اسلامی

سبّ و دشنام حق تعالی و رسول اکرم (ص) و به طور کلی استخفاف به دین و کتاب آسمانی مسلمانان (قرآن) از جانب اهل ذمه، از موارد فسخ قرارداد ذمه است.

۶. محدودیت احداث ساختمان

محدودیت احداث ساختمان از سوی اقلیت‌های مذهبی در سرزمین اسلامی شامل:

۱. عدم احداث معابد جدید و عدم نواختن ناقوس معابد. البته، مرمت و تعمیر آنها اشکالی ندارد.

۲. عدم احداث خانه‌های بلندتر از خانه‌های مسلمانان

پرفسور بوازرا، اسلام‌شناس سوئیسی در این باره می‌گوید: «حدیث اسلام از هر دینی بالاتر است و هیچ دینی برتر از او نیست» «الْإِسْلَامُ يُعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» سالیان دراز باعث گردید که مسلمانان به اقلیت مذهبی اجازه ساختن کلیسایی برج آن از مناره مسجد شهر بالاتر باشد ندهند و اصولاً به اقلیت‌ها حق ساختن خانه‌ای که از منازل مسلمانان مرتفع‌تر باشد، داده نشود. این برداشت‌های غلط را نباید به حساب ایدئولوژی اسلام گذاشت و این طور نتیجه گرفت که در مجامع مسلمان، نسبت به اقلیت‌ها سخت‌گیری می‌شود.»

در قرن پنجم هجری بود که برای اولین بار قدغن شد بام ذمی نباید بالاتر از بام مسلمان باشد و اگر یکی از اهل ذمه ساختمان مرتفعی می‌خرید، متعهدش می‌کردند که باید مُشرف بر خانه همسایگان و ذمی نباشد.

تا آنجا که اطلاع داریم، ابولحسن ماوردی نخستین کسی است که بدین موضوع اشاره کرده. این طرز فکر بعدها به غرب راه یافت. چنان‌که می‌بینیم، پاپ اینوسنت سوم از اینکه یهودیان در شهر سنس، کُنِشتی مرتفع‌تر از کلیسای مجاور ساخته‌اند، شکوه سر داد.

با دقت نظر به مطالب یادشده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که این شرط به مقتضیات جامعه اسلامی در جهان معاصر چندان هماهنگ نیست.

ضمانت اجرای قرارداد ذمه

حال چنانچه ذمی از انجام تعهدات خود عدول کند و شرایط ذمه را رعایت ننماید، تکلیف چیست؟

اکثر فقها از جمله صاحب جواهر معتقدند که نقض هر یک از شرایط ذمه، موجب نقض قرارداد ذمه شده و متعاقب آن امام مخیر است میان رساندن متخلف به محل امن در دارالکفر یا قتل او یا بنده کردن او و یا مصادره اموال او. البته، اگر قبل از اجرای حکم، اسلام آورد؛ کیفر ساقط می‌شود.

در مورد رساندن متخلف به محل امن، جای بحث است؛ زیرا این موضوع ضمانت اجرا در معنی امروزی آن، یعنی سلب تابعیت و اخراج وی از کشور اسلامی و ورود غیرمجاز وی به کشور دیگر، و از آنجا که این امر با حاکمیت سایر کشورها در تعارض محض است، بنابراین باید اعمال چنین مجازاتی را غیرعملی تلقی کرد.

اما آیا می‌توان متخلف از شرط ذمه را به قتل رسانید، یا بنده کرد و یا اموال وی را مصادره نمود؟

در این خصوص میان فقها اختلاف است. بعضی پاسخ مثبت داده و عده‌ای دیگر در آن تردید نموده‌اند.

رفتار و کردار پیامبر اکرم (ص) و سایر پیشوایان اسلام، حاکی از دادن پاسخ منفی به پرسش بالا است. ایشان «سفارش کردند که جزیه از ذمیان با ملایمت و مدارا وصول شود و جان و مال‌شان از تجاوز مأمورین وصول و ولایتمداران در امان باشد. روا نبود که ذمیان را برای پرداخت بدهی‌شان بزنند یا در آفتاب نگهدارند یا به طریق دیگر آزار کنند. می‌بایست با آنها مدارا کنند و محبوس‌شان کنند تا سرانته خود را بپردازند»

بنابراین، همان‌طور که ملاحظه می‌شود، حداکثر مجازات نقض مهم‌ترین شرط (یعنی پرداخت جزیه)، «حبس» است.

در هر صورت، چنین به نظر می‌رسد که نقض قرارداد ذمه از سوی ذمی نایستی بطلان قرارداد را به همراه داشته باشد، بلکه در مقابل، حکومت اسلامی بایستی مجازاتی مناسب برای اعمال خلاف در نظر گرفته، اعمال کنند، لیکن قرارداد به حیات خود ادامه دهد.

حقوق و آزادی‌های اقلیت‌های مذهبی

از لحاظ شرعی، این اصطلاح، (یعنی ذمی) حاکی از وضعی است که تحصیل آن برای شخص ایجاد حقوقی می‌کند که به موجب آن از حمایت دولت برخوردار می‌شود. حقوق و آزادی‌های اقلیت‌های مذهبی به شرح زیر است:

۱. آزادی مذهبی

از آنجا که اسلام اصل والای قرآنی «لا اکراه فی الدین»، یعنی «در پذیرفتن دین اسلام اجباری در کار نیست» را مقرر کرده (سوره بقره آیه ۲۵۶، سوره یونس آیه ۹۹، سوره نحل آیات ۹۳ و ۱۲۵ و سوره رعد آیه ۱۱)؛ بنابراین، اهل کتاب ساکن در کشورهای اسلامی، الزامی در پذیرفتن اسلام ندارند و می‌توانند برای همیشه دین خود را حفظ نموده و در میان مسلمانان به آسودگی زندگی کرده، تحت حمایت حکومت اسلامی قرار گیرند. بنابراین، منظور از آزادی مذهبی، آزادی عقیده، آزادی انجام فرایض و مراسم و شعائر دینی است. این اصل در بندهای مختلف منشور مدینه نیز به رسمیت شناخته شده است.

۲. مصونیت از تعرض

مصونیت از تعرض، شامل مصونیت جان، مال، ناموس، اقامتگاه و اماکن مذهبی اقلیت‌های اهل کتاب است. حضرت علی (ع) در این باره می‌فرماید: «آنها، یعنی اهل ذمه، عقد ذمه را قبول کردند برای آنکه اموال و خون و جان آنها مثل ما باشد»

۳. آزادی انتخاب مسکن یا محل اقامت

این آزادی شامل، آزادی رفت و آمد در داخل کشور اسلامی، آزادی تعیین و محل سکونت، آزادی خروج از کشور اسلامی و بازگشت به آنجاست. محدودکننده این آزادی، ورود به مساجد و اماکن متبرکه اسلامی، از جمله منطقه حجاز (مکه و مدینه) و اقامت در آنجا است.

۴. حق برخورداری از کمک و یاری و برابری با مسلمان

بند ۱۱ منشور مدینه در این خصوص مقرر می‌دارد: «از یهودیان هر کس هم‌پیمان ما باشد، از یآوری و برابری برخوردار می‌شود و کسی با وی ستم نمی‌کند و کسی بر ضد او یاری نمی‌شود»

۵. حق برخورداری از مقررات و قوانین اختصاصی ادیان خود

اقلیت‌های مذهبی در مسائل مربوط به احوال شخصیه، از جمله ازدواج، طلاق، ارث و وصیت تابع قواعد و مقررات ادیان خویش هستند.

رسیدگی به اختلافات ناشی از این مسائل، با کسب نظر از مراجع شرعی آنان، در صلاحیت دادگاه‌های اسلامی است.

۶. برابری با مسلمانان در حقوق غیرمذهبی

اقلیت‌های مذهبی در حقوقی که مبتنی بر عقیده مذهبی نیست، مانند حق معامله، حق ازدواج، حق تمتع، حق مالکیت (که به این حقوق، حقوق خصوصی هم می‌گویند) از حق کامل برخوردار و با مسلمانان برابر می‌باشند.

تعهد مسلمانان در برابر اقلیت‌های مذهبی در اسلام

هر انسان مسلمانی مکلف است در قبال هر انسان غیرمسلمان، به ویژه اقلیت‌های مذهبی اهل ذمه، رفتاری بشردوستانه و انسانی داشته باشد.

اصل دوستی، اصل برابری، اصل عدالت و اصل رعایت حقوق و آزادی‌های انسانی از جمله اصولی است که انسان‌های مسلمان باید در مورد اقلیت‌های مذهبی اهل ذمه رعایت کنند.

خداوند سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ...؛ و شما مسلمانان با اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس) جز به نیکوترین طریق بحث و مجادله نکنید مگر با کسانی از آنها که ستم کردند» (سوره عنکبوت، آیه ۴۶)

احادیث و اخبار نبوی و به طور کلی تاریخ اسلام، سراسر مشحون تأکید بر اجرای اصول مذکور و مذمت تخلف از آنهاست که برای نمونه مواردی از آنها بیان می‌شود:

حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده است که می‌فرماید: «کسی که به ذمی ظلم کند و یا تکلیف فوق طاقت برایش معین نماید، من دشمن او خواهم بود»

داستان زیر نیز از حاکی از رفتار برادرگونه پیامبر اکرم (ص) با اقلیت‌های اهل کتاب است: «وقتی پیامبر (ص) در تشییع جنازه یکی از یهودیان مدینه شرکت کرده بود، گروهی از صحابه هم به دنبال او بودند و از اینکه پیامبر (ص) جنازه یهودی را تشییع کرده، ناخشنودی خود را ابراز می‌داشتند. پیامبر (ص) اصحاب خود را مخاطب قرار داده، پرسید: آبا یهودی انسان نبوده است؟ یاران او خاموش شدند. پیامبر با طرح این پرسش، دیدگاه قرآن را نسبت به برادری انسان‌ها مطرح ساخته است. ضمناً موضوع انسان‌هایی را که به دین خود وفادار مانده‌اند، در یک جامعه مسلمان مشخص می‌سازد.»

فرمان علی (ع) به مالک اشتر، فرماندار مصر: «هان ای مالک، دلت را جایگاه رحمت به ملت قرار ده. با آنان محبت و عطوفت فراوان داشته باش، برای آنان چون حیوان درنده‌ای که جان و مال آنان را تباه کنی مباش، زیرا آنان یکی از دو دسته‌اند: یا برادر دینی تواند و یا انسانی همانند و برابر تو» (نهج البلاغه)

در جمله ولی بزرگ و پرمعنای «یا انسانی همانند و برابر تو» به مالک اعلام شده که توده غیرمسلمان کشور مصر گرچه پیوستگی خاص اسلامی را با او ندارند، ولی پیوستگی و همبستگی انسانی را دارند، مانند او انسانند و افرادی از خانواده بشریت، مالک هرگز نباید در راه و رسم فرمانداری و زمام‌داریش این پیوستگی انسانی را فراموش کند یا کوچک‌ترین اقدامی برخلاف حقوق انسانی آنان به عمل آورد.

اصالت صلح

****** یکی از موضوعاتی که خیلی جای بحث دارد بحث اصالت جنگ و اصالت صلح است. اینکه در اسلام کدامیک وجود دارد، می‌تواند کار تحقیقی ما باشد؛ نظر موافقین و مخالفین، نتیجه‌گیری که بایستی ابتدا در قرآن بررسی شود که اولویت اسلام صلح است. بعد سنت که احادیثی را نقل می‌کند، سپس اجماع فقهای برجسته‌ای را نام می‌برد که وحدت‌نظر دارند اسلام اصالت صلح دارد بررسی می‌شود.

طرح مسئله

مراد از صلح که یکی از هدف‌های اساسی در صحنه بین‌الملل است، حالت طبیعی و بدون جنگ است. حالتی که در آن، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و شرافت‌مندانه رواج دارد و جزء ارزشمندترین و اصولی‌ترین نیازهای بشری است که در سایه آن، زندگی اجتماعی در تعادل و توازن به سر می‌برد و آدمیان به جای درگیری و اختلاف، توان خود را در جهت تأمین زندگی مناسب به کار می‌گیرند.

مراد ما از صلح، سازش و تسلیم یا استسلام نیست، بلکه مراد وجود رابطه عادی، طبیعی و آرام بین کشورها است بدون آنکه زمینه‌ای برای تهدید یا توسل به زور و برخورد مسلحانه فراهم آید. به عبارت دیگر می‌توان صلح را «هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، شرافت‌مندانه و دوستانه» تعریف کرد که طی آن کشورها با پذیرش موجودیت یکدیگر و رعایت صادقانه حقوق متقابل، به تعهدات و مسؤولیت‌های خود در قبال دیگر کشورها پایبند هستند.

واقعیت این است که اگر به منابع فقه اسلامی - اعم از منابع شیعی و اهل سنت - مراجعه کنیم، درخواستیم یافت که این منابع در باب جنگ و صلح، قاطعانه می‌گویند: «يجب قتال الحربی بعد الدعاء إلى الإسلام و امتناعه حتی یسلم أو یقتل و الکتابی کذلک إلا أن یلتزم بشرائط الذمه»؛ یعنی جنگ با حربی پس از آنکه به اسلام دعوت شود و از قبول آن امتناع نماید، تا زمانی که مسلمان شود یا کشته گردد، واجب است و با کفار اهل کتاب نیز (جنگ واجب است) مگر آنکه به شرایط «ذمه» ملتزم گردد.

اگر این حکم را همان‌طور که از مفاد ظاهری آن برمی‌آید بپذیریم و آن را از روز نخست تا هم‌اینک لازم‌الاجرا بدانیم، لازمه‌اش این است که:

اولاً، حقوق اسلامی را از روز نخست تا زمان کنونی، غیرقابل انطباق با موازین حقوق بشری بشناسیم؛ زیرا اولین و اصلی‌ترین آموزه و قاعده نظام حقوق بشر جهانی، قبول احترام و رعایت حقوق آحاد بشر می‌باشد از آن جهت که بشر است، فارغ از انتساب وی به هرگونه تعلقی از جمله دین، نژاد، رنگ، جنس، طبقه اجتماعی و ... علاوه بر این، مفاد قاعده فقهی فوق در مغایرت جدی با چندین اصل دیگر نظام حقوق بشر از جمله اصل «حق حیات» برای انسان از آن جهت که انسان است، خواهد بود.

ثانیاً به صراحت باید گفت در فرض لازم‌الاجرا بودن حکم فوق، حقوق بین‌الملل برای یک فرد مسلمان معنا ندارد و بنابراین نمی‌تواند از آن انتظار حمایت از حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی خویش را داشته باشد.

ثالثاً، لازم‌الاجرا بودن حکم فوق با عضویت کشورهای اسلامی - که واقعاً بر اساس فقه دینی پایه‌گذاری شده باشند - در سازمان ملل کاملاً در تضاد است؛ زیرا معنای عضویت، قبول و اجرای اصل همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای جهان است که اغلب آنها بر اساس تعریف فوق، جزء کافران محسوب می‌شوند. به راستی زمانی که در شصت و اندی سال قبل، سازمان ملل متحد تأسیس شد و همه کشورهای اسلامی عضویت آن را پذیرفتند، موضعشان نسبت به حکم فوق چه بود؟ آیا با دست برداشتن از حکم مزبور به آن سازمان ملحق شده و خود را به عنوان عضوی از خانواده جهانی شناخته و شناسانده‌اند؟ یا آنکه به رغم دست برداشتن و پافشاری بر حکم مزبور، به طور منافقانه سند تأسیس یا الحاق به آن مجمع عالمی را امضا کرده‌اند؟

به باور (دکتر محقق داماد)، یکی از این اشتباهات آن است که حقوق اسلام در روابط بین‌الملل را بیشتر حقوق جنگ دانسته و معرفی کرده‌اند. این دیدگاه ممکن است با ظواهر برخی فتاوا از یک‌سو و عملکرد بعضی از دولتمردان مسلمان از سوی دیگر تأیید و تقویت شود؛ اما تنها متن قابل اعتماد اسلامی، یعنی نص اصیل قرآن صراحتاً از نظریه مخالف (یعنی اصالت صلح) حمایت می‌کند و بر آن به عنوان اساس و بنیان نظام تشریعی خود تأکید می‌ورزد. این نص شریف، جنگ را فقط در حالات استثنایی، مشروع تلقی کرده و مقرر داشته است. بدیهی است که با عنایت به وجود نص کتاب خدا، هیچ رویه متناقضی - اگر وجود داشته باشد - قادر نخواهد بود بر چنین نص الهی صریحی، غلبه کند.

اصالت جنگ

نظریه اصالت جنگ یا وجود رابطه خصمانه میان مسلمانان و به تبع، حکومت اسلامی با غیرمسلمانان و حکومت‌های آنان، در میان فقهای اسلامی طرفداران بسیار داشته و دارد و صاحب‌نظران این گروه، با استناد به دلایل قرآنی و روایی و آرای برخی فقها، بر صحت رأی خود پای می‌فشارند. حتی بعضی فقیهان که مسأله صلح را پذیرفته‌اند، آن را به وجود مصلحتی برای مسلمانان مقید کرده‌اند. به نظر آنها اصل، جنگ است، اما در صورت وجود مصلحتی، می‌توان مبادرت به صلح نمود.

از قرن دوم هجری به این سو، عموم فقهای اهل سنت و شیعه - به جز فقیهان فرقه زیدیه - بر این باورند که اصل در روابط مسلمانان با غیرمسلمانان، جنگ بوده و همچنان که مبارزه دفاعی بر مسلمین واجب است، مبارزه ابتدایی با کافران نیز بر آنان واجب است؛ به عنوان نمونه:

الف - بعضی از شافیه، ابن عربی در احکام القرآن، کاسانی صاحب بدائع الصنایع و نیز ابن قدامه می‌گویند: با اهل کتاب و مجوس، جنگ صورت می‌پذیرد تا اینکه اسلام آورند یا جزیه دهند.

ب - در میان فقیهان و مفسران شیعی، شیخ طوسی در المبسوط، محقق حلی، علامه حلی، شهید اول، شهید ثانی، شیخ حسن نجفی صاحب جواهر و طباطبایی صاحب ریاض، بر همین قول هستند و برخی می‌گویند اجماع علما بر آن است.

ج - در مورد اهل سنت، صاحب آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، فقهای بزرگی را بر همین رأی می‌داند.

د - علی‌رغم اینکه این نظریه در زمان معاصر تحت تأثیر حقوق بین‌الملل مدرن - که جنگ تهاجمی را منع کرد و به دست آوردن سرزمین‌ها را با توسل به زور، نامشروع شمرد - قرار گرفت و بسیاری از معتقدان به خود را از دست داد، اما هنوز هم در میان فقها و نویسندگان مسلمان معاصر، کسانی از آن دفاع می‌کنند؛ مانند: سید قطب در معالم فی الطريق، عبدالکریم زیدان در العلاقات الدولیه فی الاسلام، مجید خدوری در الحرب و السلام فی شریعه الاسلام، صالح اللحیدان در الجهاد فی الاسلام بین الطلب و الدفاع و ... صالح اللحیدان در کتاب خود آورده است: «فقهای که جهاد در اسلام را صرفاً دفاعی می‌دانند، خطای آنهایی را مرتکب شده‌اند که قائل به تخصیص یا نسخ یا تقیید در حکم جهاد شده‌اند.» هم او با ذکر بریده‌هایی از کتاب «السیاسه الشرعیه» از ابن تیمیه، از بیانات وی در جهت اثبات مدعای خود سوءاستفاده کرده است.

در میان امامیه، سید ابوالقاسم خویی از فقیهان معاصر به صراحت بر اصالت جنگ اصرار ورزیده است و حتی معتقد است فقیه جامع‌الشرایط هر وقت توانست، باید بر کفار حمله کند و آنان را به اسلام وادار سازد.

این گروه از فقیهان به دلایلی از قرآن و سنت و سیره تاریخی، به شرح زیر، تمسک جسته‌اند:

دلایل قرآنی

در قرآن، آیات کریمه‌ای وجود دارد که خداوند در آنها مسلمانان را به قتال ترغیب می‌نماید:

۱. سوره توبه، آیه ۲۹: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» یعنی «با اهل کتابی که به خداوند و روز بازپسین ایمان ندارند و حرام‌داشتن خدا و پیامبرش را حرام نمی‌گیرند و از دین حق اطاعت نمی‌کنند، کارزار کنید تا به دست خویش و خاکسارانه جزیه بپردازند.»
- ✓ مفسران در تفسیر آیه فوق گفته‌اند: «این آیه در وقت صدور فرمان جنگ با رومیان (غزوه تبوک) نازل شده و برخی گفته‌اند اختصاصی بدان جنگ ندارد و به نحو عموم نازل گشته است.»
- ✓ صاحب کنز العرفان می‌نویسد: «این آیه اشاره به قتال با اهل کتاب دارد که خدا آنها را با چهار صفت توصیف کرده است که هر کدام از آنها موجب قتال با آنان است.»
- ✓ شیخ طوسی در التبیان آورده است: «آیه ۲۹ سوره توبه، امر از سوی خدا به پیامبر و مؤمنان است که با غیر معترفان به وحدانیت الهی و غیر مقرران به روز جزا و بعث و شور، قتال و کارزار نمایند.»
- ✓ صاحب المیزان «من» را در عبارت «من الذين اوتوا الكتاب» بیانیه و مراد از قتال با اهل کتاب را، قتال با جمیع دانسته است. او سه وصف آیه را، حکمت امر به قتال و کارزار با آنان می‌داند.
۲. سوره توبه، آیه ۳۶: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» یعنی «با مشرکان به صورت دسته‌جمعی کارزار کنید همچنان که آنان هم با شما همگی کارزار می‌کنند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است.»

- ✓ در مجمع البیان آمده است: «یعنی همگی شما در حالی که با هم مؤتلف باشید و اختلافی نداشته باشید، کارزار کنید، چنان‌که آنها نیز همگی با شما کارزار کنند.»
- ✓ و به نقل از «اصم» آورده است: «معنای آیه این است که پشت در پشت و نسلأ بعد نسل با آنها کارزار کنید، چنان‌که آنها با شما این‌گونه کارزار کنند.»
۳. سوره بقره، آیه ۱۹۳: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ اٰنْتَهُوْا فَلَا عُدْوَانَ اِلَّا عَلٰى الظَّالِمِيْنَ» یعنی «با آنان چندان نبرد کنید که فتنه شرک باقی نماند و دین، فقط دین خدا باشد و چون دست برداشتند، ستم نباید کرد مگر بر ستمگران.»
- ✓ مفسران منظور از فتنه در این آیه را «شرک و بت‌پرستی» می‌دانند و یکی از اهداف جهاد را برچیدن بساط شرک و بت‌پرستی عنوان می‌کنند.
- ✓ محقق اردبیلی و فیض کاشانی «فتنه» را شرک دانسته‌اند.
- ✓ صاحب التبیان نیز در این آیه، فتنه را بنا به قول ابن عباس، قتاده، مجاهد، ربیع و ابن زید، شرک دانسته و همین قول را از امام صادق (ع) روایت کرده است.
۴. سوره بقره آیه ۱۹۱: «وَاَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَاَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوْكُمْ وَالْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَاَلَّا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوْكُمْ فِيْهِ فَإِنْ قَاتَلُوْكُمْ فَاقْتُلُوْهُمْ كَذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِيْنَ» یعنی «و هر جا که بر آنان دست یافتید، بکشید آنان را و ایشان را از همان‌جا که شما را رانده‌اند (مکه)، برانید و فتنه از قتل بدتر است و با آنان در مسجدالحرام مقاتله نکنید مگر اینکه در همان‌جا با شما قتال کنند.»
- ✓ صاحبان نظریه اصالت جنگ، این آیه را ناسخ کلیه آیاتی می‌دانند که در آن امر به مواعده یا کف و خودداری از قتال شده است و برخی فقها نیز این آیه را بر وجوب قتال با کفار و وجوب اخراج آنها از مکه حمل کرده‌اند.
۵. سوره بقره آیه ۲۱۶: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسٰى اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسٰى اَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ» یعنی «بر شما جهاد مقرر شده است هرچند آن برای شما ناخوشایند است ولی چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید و آن به سود شما باشد و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید و آن به زیان شما باشد و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.»
- ✓ علامه طباطبایی معتقد است که آیه فوق دلالت بر فرض قتال بر همه مؤمنان دارد، زیرا خطاب متوجه آنها است، مگر آنکه کسانی را دلیل خارج کند.
۶. سوره توبه آیه ۵: «فَاِذَا اِنْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاَحْصُرُوْهُمْ وَاَقْعُدُوْا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ اِنْ تَابُوا وَاَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيْلَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» یعنی «پس هنگامی که ماه‌های حرام به سر آمد، آنگاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید و به اسارت بگیریدشان و محاصره‌شان کنید و همه‌جا در کمین‌شان بنشینید، آنگاه اگر (از کفر) توبه کردند و نماز به پا داشتند و زکات پرداختند آزادشان بگذارید که خداوند، آمرزگار مهربان است.»
- ✓ طبرسی و نیز فاضل مقداد مفاد این آیه را ناسخ کلیه آیاتی می‌شمارند که درباره صلح و خودداری از جنگ با کفار و مشرکین نازل شده است.

- ✓ صاحب المیزان دستورات مندرج در آیه شریفه را بیان نوع وسیله برای از بین بردن کفار و مشرکین می‌داند.
۷. سورة توبه آیه ۷۳: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» یعنی «ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت گیر و جایگاه آنان جهنم است و سرانجام بدی است.»
- ✓ علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «جهاد با آنان (کفار و منافقین) نهایت تلاش در مبارزه با آنان است که با زبان و دست است تا در نهایت به قتال برسد.»
۸. سورة توبه آیه ۴۱: «انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی «چه آسان و چه سنگین، حرکت کنید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید که اگر بدانید این برایتان بهتر است.»
- ✓ در این آیه، بنا بر نقل مجمع‌البیان و نیز المیزان، دستور، جهاد داده شده و بر وجوب آن بر بندگان تأکید شده است.
۹. سورة توبه آیه ۱۲۳: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» یعنی «ای مؤمنان با کسانی از کفار که نزدیک شما هستند کارزار کنید و باید که در شما درشتی ببینند و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.»
- ✓ علامه در المیزان این آیه را امر به جهاد عام دانسته است که توسعه اسلام در آن است تا آنکه در دنیا شایع شود.
۱۰. سورة توبه آیه ۳۸: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِذَا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» یعنی «ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود در راه خدا حرکت کنید (جهاد)، سستی می‌ورزید؟ آیا به زندگی دنیا راضی شدید و آخرت را رها ساختید؟ متاع دنیا نسبت به آخرت چیزی نمی‌ارزد.»
- ✓ منظور از «انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» حرکت مسلمانان برای غزوه تبوک است. در این آیه، آنان که از رفتن به جهاد سربچی کرده و فرمان الهی را به جا نیاوردند، مورد توبیخ قرار گرفته‌اند. در المیزان، مراد از «نفر فی سبیل الله»، خروج به قصد جهاد دانسته شده است.
۱۱. سورة انفال آیه ۶۵: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا» یعنی «ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از میان شما بیست نفر بردبار و متحمل باشند بر دویست تن از آنان غلبه خواهند کرد و اگر صد نفر باشند، بر هزار تن از آنان غلبه می‌کنند.»
- ✓ آشکار است که در این آیه خداوند به پیامبر امر فرموده است که مؤمنان را به کارزار تشویق و تحریک کند و برای ترغیب آنان به جهاد تلویحاً تذکر داده است که از قِلَّتِ عدد مؤمنین نهراسند؛ زیرا او وعده داده است که خیلی از آنان را که صبور باشند بر کثیری از کفار و منافقین غلبه خواهد داد.
۱۲. سورة توبه آیه ۱۱۱: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ» یعنی «خداوند جان و مال مؤمنان را در ازای بهشت از آنان خریده

است، همان کسانی که در راه خدا کارزار می کنند و می کشند و کشته می شوند. این وعده به راستی و درستی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست.»

✓ در این آیه از جهاد در راه خدا قدردانی شده و خداوند وعده داده است که خریدار جان و مال مؤمنان جهادگری باشد می کشند یا کشته می شوند. آن چنان که در آیه شریفه تصریح شده بهای جان و مال مؤمنان، بهشت برین و حیات جاودانه در آن است و این معامله ای پر سود است که مؤمنان را ترغیب می کند که همواره پا در رکاب جهاد داشته باشند.

دلایل روایی

قائلان به اصالت جنگ، به احادیثی نیز استدلال می کنند تا موضع خویش را تقویت نمایند. از جمله:

الف - امام صادق (ع) به نقل از رسول خدا (ص) فرموده است که «تمام خیر در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و مردم را چیزی جز شمشیر بر پا نمی دارد و شمشیرها زمام بهشت و دوزخند.»

ب - رسول خدا (ص) فرمود که «من مأمور شدم تا با مردم کارزار کنم تا بگویند: لا إله إلا الله. اگر گفتند، خون و اموال آنها محفوظ است و حساب آنان بر خدا است» مشابه این حدیث را نیز بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که علاوه بر عبارت «لا إله إلا الله»، عبارت «محمد رسول الله» و نیز اقامه نماز و پرداخت زکات در آن آمده است.

سیره نبوی

حضرت رسول (ص) در طی ۱۳ سال دعوت به دین خدا در شهر مکه، اصل صلح را تقریر کرد؛ زیرا در مقابل مشرکان و کفار، تنها مقاومت مسالمت آمیز را به کار گرفت؛ بدون آنکه سلاحی حمل کند یا بر آنها هجومی برد و در جواب سؤال صحابه می فرمود که به کارزار مأمور نشده است: «لَمْ نَوْمَرْ بِقِتَالٍ». به دیگر سخن، شعار مسلمانان در تمام دوران قبل از هجرت، آیاتی مانند: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (فرقان، ۶۳) یعنی «بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانانشان خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می دهند.» بوده است و نهایت کاری که مسلمانان در این دوران برای نجات از آزار مشرکان انجام داده اند همان مهاجرت به حبشه و سرانجام مهاجرت به مدینه بوده است که اکثریت مسلمانانی که به حبشه مهاجرت نکرده بودند قبل از پیامبر (ص) به مدینه مهاجرت نموده بودند و پیامبر خدا جزو آخرین افرادی بودند که به مدینه مهاجرت فرمودند. وی پس از انتقال به مدینه، دعوت مسالمت آمیز را از سر گرفت و حتی زمانی که جواز حمل سلاح بر ضد مشرکان و همسایگان غیر عرب صادر شد، به کارگیری این اجازه صرفاً برای دفاع از خود و دعوت اسلامی توصیه گردید. بی شک اگر بعضی کشمکش ها، جنگ ها و درگیری های ناخواسته - که همه آنها یا دفاعی بوده یا در مقابل نقض پیمان ها - رخ نمی داد و مشرکان بر مؤمنان ستم روا نمی داشتند، صلح استمرار می یافت. از این رو می توان گفت: «غزوه هایی که در زمان پیامبر بر ضد مشرکان عرب رخ داد - مثل هوازن، ثقیف و ... همه از قبیل جنگی دفاعی بود. نیز می توان برخی جنگ ها را رد به یهود یثرب و خیبر - مثل بنی نضیر، بنی قضاعه، بنی قینقاع و ... به واسطه پیمان شکنی آنها دانست.» در کتاب قاموس قرآن ذیل آیات جهادی می نویسد: «با ملاحظه این آیات می توان به دست آورد که قرآن، نظری به جنگ ابتدایی و تعرضی ندارد و متوجه دفاع است ... بررسی تاریخ نشان می دهد که جنگ های رسول خدا، جنبه تدافعی داشته و تجاوز و

پیمان شکنی، ابتدا از جانب کفار بوده است» بنابراین تردیدی نیست که أقوال و أفعال و سیرت نبی (ص) در جنگ‌ها و صلح‌ها «اصل صلح» را اثبات می‌کند.

از سوی دیگر نامه‌های پیامبر گرامی اسلام (ص) خطاب به سران کشورهای بزرگ آن زمان - خصوصاً ایران، مصر و روم - بیان گر نکات بدیعی است. نامه‌ها با نام خداوند شروع می‌شود و مخاطب پیامبر در آنها «عظیم الفارس»، «عظیم القبط» و «عظیم الروم» است. در این نامه‌ها پیامبر از اینکه آنان را «عظیم» - یعنی بزرگ و رئیس قوم‌شان - بنامد، استنکاف نکرده است.

پس از آن، عبارت «سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى» آمده است. پیامبر در این نامه‌ها آنان را به اسلام دعوت کرده و تأکید نموده است که اگر این دعوت را نپذیرند، گناه مردم‌شان بر آنان است. در پایان نامه به روم و مصر، آیه مشهور «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (آل عمران، ۶۴) آمده است که پیروان اهل کتاب را به وحدت حول سه محور مشترک توحید، نفی شرک و عدم انتخاب ارباب باطل دعوت می‌نماید. آشکار است که هیچ‌یک از نامه‌های فوق، رنگ خشونت ندارند و از آنها بوی تهدید به جنگ به مشام نمی‌رسد. چراکه اساساً دعوت او همراه با اجبار و اکراه و جنگ نبود: «لا اکراه فی الدین» (بقره، ۲۵۶)

قرآن اساساً وظیفه نخست پیامبر را تزکیه مردم و تعلیم حکمت به آنان می‌داند؛ وظیفه‌ای که جز با نرمی و دل‌ربایی ایفا نمی‌شود. از این رو قرآن، پیامبر را «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» خطاب کرده است که خدا او را با «بینات» همراه با «کتاب» و «میزان» برای هدایت «کافه مردم» فرستاده تا به رهبری او، مردم برای اقامه عدل اجتماعی به پا خیزند: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».

ارزیابی دلایل قرآنی

اولین آیه مورد استناد این دیدگاه، آیه ۲۹ سوره توبه است که به «آیه قتال» و «آیه سیف» مشهور است. این آیه، صریحاً به قتال و مبارزه با اهل کتاب فرمان داده است و یکی از مستندات مهم جهاد ابتدایی محسوب می‌شود. قطعاً مراد از قتال با اهل کتاب در این آیه، کارزار با غرض تمتع دنیوی نیست؛ بلکه غرض، غلبه دین حق و سنت عدالت‌طلبی و کلمه تقوا بر دین باطل و فسق و فجور است. جزیه مأخوذ از آنان به خاطر حفظ دمه و خون آنان بوده و در واقع مالیاتی است که در قبال تأمین امنیت و اداره‌ی نیکوی امور آنها توسط حکومت اسلامی، به حکومت پرداخته می‌شود.

مراد از «وَهُمْ صَاغِرُونَ» خضوع اهل کتاب در برابر سنت اسلامی و حکومت عدل دینی در جامعه اسلامی است و نه اهانت و تسلط بر آنان از جانب مسلمانان یا اولیای حکومت دینی؛ چراکه این احتمال با اصل ضرورت وجود سکینه و وقار اسلامی در مؤمنان منطبق نیست. از سوی دیگر، این قتال و جهاد برای تحمیل عقیده نیست؛ زیرا اگر برای تحمیل عقیده بود، کفار بین جزیه دادن، اسلام آوردن یا جنگ مخیر نمی‌شدند و باید منحصرأ مسلمان می‌شدند یا جنگ می‌کردند.

این آیه در اصل تشریح وارد شده است؛ نه در جزییات و تفصیل. چه مانعی دارد که قرآن کریم، بیان تفصیل و جزییات را به آیات دیگر یا احادیث نبوی بسپارد. این آیه به قضیه محافظت از قدرت اسلام و مسلمین و نیز به بسترسازی آزادی دعوت به خدا از طریق رفع موانع بشری و سایر موانع از راه دعوت مربوط می‌شود؛ موانعی که رفع آنها و سیطره بر آنها جز

با قتال صورت نمی‌پذیرد؛ بنابراین اگر در راه دعوت، مانع ایجاد کردند یا (با توجه به سایر آیات) با شما کارزار کردند، با آنها مبارزه کنید.

آیه ۳۶ همان سوره، قتال با جمیع مشرکان را مطرح می‌سازد. این قتال و مبارزه همه جانبه، در مقابل مبارزه همه جانبه‌ای است که آنها علیه مسلمانان آغاز کرده‌اند و پاسخی مناسب علیه جنگ‌افروزی آنان است. این آیه، توجه مسلمین را به کیفیت و شمول کارزار جلب می‌کند؛ چنان که همین معنا در مجمع‌البیان مذکور است. کمال بی‌همام نیز در تفسیر این آیه نوشته است: «قتالی که ما به آن امر شده‌ایم، در مقابل قتال آنها است و به عنوان مسبب مطرح شده است.»

آیه ۱۹۳ سوره بقره و نیز آیه ۳۹ سوره انفال، ظاهراً به قتال با مشرکان اختصاص دارد و شامل اهل کتاب نمی‌شود؛ زیرا مراد از «یکون الدین لله» آن است که بت‌ها پرستش نشوند، بلکه اقرار به توحید شود و آشکار است که اهل کتاب به توحید معترفند. پس این آیه شریفه با اقرار و ایمان اهل کتاب بر دین‌شان - البته به شرط آنکه اهل ذمه شوند و جزیه بپردازند - منافاتی ندارد.

در حقیقت، این آیه غایت قتال و درگیری را عدم وجود «فتنه» ذکر کرده است و فتنه از حیث لغوی، معانی گسترده‌ای دارد. اصل معنای آن عبارت از «آزمایش و امتحان» است و این واژه اصولاً در هر موردی که نوعی فشار و شدت وجود داشته باشد، به کار می‌رود. صاحب کنزالعرفان، فتنه را عمل ارتكابی مشرکان مبنی بر اخراج مسلمانان و محنت و بلایی که باعث اخراج آنها از وطن‌شان یا شرک شد نامیده است. صاحب زبدة‌البیان که انسان به آن آزمایش شود - مثل اخراج از وطن و ... - می‌داند. صاحب مسالك‌الافهام می‌نویسد: «گفته شده است که مراد از فتنه، القای شبهات و آزار و اذیت‌هایی است که از سوی کفار به مسلمین می‌رسیده است و این قول ترجیح داده می‌شود. چه در آیه ۲۱۷ سوره بقره، فتنه و کفر (هر دو) را آورده است و حمل فتنه بر کفر در این آیه، موجب تکرار است.» هم او ذیل آیه ۱۹۳ سوره بقره می‌نویسد: «فتنه یعنی محنت و بلایی که به انسان نازل می‌شود و با آن، عذاب می‌کشد و آزار داده می‌شود و از وطن خود اخراج می‌شود.»

قول مطابق با تحقیق آن است که مطابق اصل لغت، فتنه را عواملی که به شرک و کفر منجر می‌شود و نیز محنت، آزمایش و حتی آزار مشرکان و کافران به مسلمانان بدانیم. آیه شریفه این معنا را می‌رساند که باید با دشمنان مُحارب تا پایان فتنه آنان جنگید و در صورت توقف فتنه از جانب دشمن، از جنگ دست کشید. متعلق «فَإِنْ أَنْتَهُوْا» به قرینه «فَلَا عُدُوَانِ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»، «ظلم» است و مراد از ظلم، جنگ‌افروزی و فتنه‌گری است؛ زیرا آیه در حال بحث از جهاد با دشمنان از حیث فتنه‌گری و جنگ‌افروزی آنان است؛ نه از حیث کفر و شرک آنان.

آیه ۱۹۱ سوره بقره، در مقام بیان طریقه مقابله و پاسخ به ظلمی است که از جانب مشرکان به مؤمنان رسیده که عبارت است از اخراج مسلمانان از سرزمین‌شان. آیه شریفه می‌گوید: هر جا دشمنان را آماده مبارزه یافتید، به قتل برسانید. در ادامه آیه، از قتال در مسجدالحرام منع کرده است و سپس فرموده است: «فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ» یعنی اگر با شما کارزار کردند، آنها را بکشید و در آیه بعد ادامه می‌دهد: «اگر از کارزار دست کشیدند شما نیز دست بکشید. همانا خداوند آمرزنده مهربان است.» در تفسیر صافی نیز به همین مطلب اذعان شده است. شیخ طوسی در التبیان، ذیل این آیه می‌نویسد: «معنای آیه آن است که با قتل آنان و نیز قتال با آنان ابتدا مکن؛ مگر که آنها آغازگر باشند.»

نکته ظریف دیگری که در آیه وجود دارد، آن است که الف و لام در «الفتنه»، به اصطلاح ادب عربی «عهد ذکری» است و از این رو منظور از فتنه، ایجاد دشواری‌هایی است که موجب آواره ساختن مسلمانان از دیارشان شد. این معنا بر این فرض مبتنی است که الف و لام «الفتنه» اشاره به مفهوم جمله «أَخْرَجُكُمْ» داشته باشد.

آیه ۲۱۶ سورة بقره بر وجوب کفایی جهاد دلالت دارد. طبرسی می‌گوید: «بنا بر نظر عطا این آیه فقط می‌رساند که جهاد بر اصحاب پیغمبر لازم بوده است و بر دیگران واجب نیست.» از سوی دیگر، قتال در این آیه، از باب مفاعله و به معنای مقابله است و ظاهر در جهاد دفاعی است.

اما درباره آیه ۵ سورة توبه چه می‌توان گفت؟ این آیه مانند آیات بسیار دیگر، مطلق است. این دسته از آیات با توجه به سایر مقیدات، محدود می‌شوند. عنایت به آیه قبل از آیه فوق و آیات بعد از آن، چنین می‌رساند که مراد از پیمان‌شکنان در این آیه، پیمان‌شکنان از مشرکان است؛ نه همه آنان. به دیگر سخن، آیه مزبور به گواهی آیات بعد از آن، فقط از مشرکانی سخن می‌گوید که پیمان‌شکنی کرده و به مخالفت علنی با اسلام و مسلمین برخاسته بودند. آیات ۷۳ و ۴۱ سورة توبه نیز مطلق است و همه جهادها را شامل است.

مطالعه آیات سورة توبه نشان می‌دهد که پس از معاهده صلح حدیبیه، کفار به سه دسته تقسیم شدند که در این سوره به هر سه آنها اشاره شده است. یک دسته، کسانی بودند که نقض عهد کردند. آنان یکی از بندهای معاهده را - که اعلام می‌داشت نباید مسلمانان را بیازارند و باید آنان را در عبادت آزاد بگذارند - نقض کردند و مسلمانان را شکنجه دادند. آیه «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (توبه، ۱) آشکارا می‌رساند که میان مسلمانان و مشرکان معاهده‌ای وجود داشته که اینک نقض مفاد آن معاهده از سوی مشرکان، موجب غضب الهی شده و در آیه از آنان اعلام براءت گردیده است. در آیه بعد، افرادی که نقض عهد نکرده‌اند مستثنی شده‌اند: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه، ۴) یعنی «مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از (تعهدات خود نسبت به) شما فروگذار نکرده و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده‌اند. پس پیمان اینان را تا (پایان) مدت‌شان تمام کنید، چرا که خدا پرهیزگاران را دوست دارد.»، اینان دسته دوم را تشکیل می‌دهند؛ و اما دسته سوم، مشرکانی بوده‌اند که اصلاً با پیامبر اسلام (ص) پیمانی نداشته‌اند. ظاهراً در مورد این دسته حکمی وجود ندارد و جنگیدن با آنان اعلام نشده است؛ بنابراین محور آیات فوق، صرفاً تأکید بر نقض عهد است.

آیه ۱۲۳ همین سوره به مؤمنان خطاب می‌کند که با کافرانی که نزدیک شما هستند نبرد کنید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِّمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (توبه، ۱۲۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت ببینند و بدانید که خدا با تقوایپیشگان است. در این آیه، علت نبرد نیز ذکر شده و آن، هراس انداختن در دل کافران است تا به هوس تجاوز نیفتند و کشور اسلامی مورد تاخت و تاز و هجوم خویش قرار ندهند. در مجمع‌البیان ذیل تفسیر این آیه می‌خوانیم: «این آیه دلالت دارد که مردم هر ناحیه و مرزی، هرگاه از هجوم دشمن بر حدود اسلام بیم داشته باشند، بر آنها واجب است از خود دفاع کنند؛ گرچه امام عادل در میان آنها نباشد. قید «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» به این معنا است که اینان (کافران) باید خلاف نرمش و رقت را - که همان خشونت و سخت‌گیری است - از شما احساس کنند تا جلوگیری و مانع آنها از تجاوز کردن گردد.» این آیه مطلق است و با توجه به سایر آیات، باید به کفاری مقید شود که با مسلمانان بر سر جنگ هستند.

اما مقصود از «دشمن نزدیک» چیست؟ «مقصود از دشمن نزدیک تر در این آیه، کفاری هستند که مشغول جنگیدن اند. پس حسب این آیه باید در آغاز، دشمنان نزدیک تر را قلع و قمع کرد تا دشمنان دورتر حساب کار خود را بکنند و از مبارزه و کارزار دست بکشند. اسلام هرگز قتل عمومی کفار را تجویز نکرده است.» شاهد این موضوع آیه بعد است که: «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (توبه، ۱۲۴) و چون سوره‌ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می‌گوید: «این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود؟» اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمان‌شان می‌افزاید و آنان شادمانی می‌کنند» که نشانه نزدیکی آنان است.

آیه ۳۸ سوره توبه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید» کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی در برابر آخرت، جز اندکی نیست.» (۳۸) بنا به نقل «مجمع‌البیان» از قول حسن و مجاهد، منظور حرکت مسلمانان برای غزوه تبوک است. بررسی تاریخی غزوه تبوک نشان می‌دهد که این غزوه در پی حرکت لشکر مجهز و منظم امپراتوری روم - که می‌خواست غافل‌گیرانه بر مسلمانان بتازد - اعلام گردید؛ چراکه با گسترش و نفوذ فوق‌العاده اسلام، آن امپراتوری پایه‌های حکومت خود را متزلزل دیده و از فزونی قدرت نظامی و سیاسی مسلمانان، بیش از حد بیمناک بود. در آغاز، ارتش روم - مرکب از چهل هزار سواره و پیاده‌نظام و مجهز به آخرین نمونه از سلاح‌های زمان - در نوار مرزی شام مستقر شد و مرزنشینانی مانند قبیله‌های «لخم»، «عامله»، «غسان» و «جذام» به آنان پیوستند و جلوداران سپاه روم تا «بلقاء» پیشروی کردند. با در نظر گرفتن مطلب فوق، حرکت پیامبر (ص) در غزوه تبوک را باید تحت عنوان دفاع از آیین اسلام و حفظ آن در برابر ضربات غافل‌گیرانه دشمن ارزیابی کرد و صاحب‌المیزان نیز عتاب شدید به مؤمنان و تهدید عنیف آنان را قابل انطباق با غزوه تبوک می‌داند.

آیه ۶۵ سوره انفال نیز قتال را مراد دارد. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» «ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از (میان) شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند، چراکه آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند.»

صاحب کنزالعرفان ذیل این آیه می‌نویسد: «این تکلیف در ابتدای اسلام بود و بعد از مدتی با آیه بعد «الآن خَفَفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (انفال، ۶۶) اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست. پس اگر از میان شما یکصد تن شکیبا باشند بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند و خدا با شکیبایان است. (۶۶) نسخ شد. صاحب‌المیزان نیز نزول این آیه و آیه بعد از آن را دو حکم مترتب زمانی یعنی یکی پس از دیگری می‌داند و هر دو را مبین حکم تکلیفی قلمداد می‌کند که یکی از آن دو أخف از دیگری است.

به نظر می‌رسد توجه به قواعد علم اصول در بحث مطلق و مقید و قاعده حمل مطلق بر مقید و نیز مباحث عام خاص و غیره، گره‌گشای بسیاری از مسائل باشد. با توجه به بحث مقدمات حکمت - که متکلم باید در مقام بیان باشد - باید به اسلوب آیات و جهتی که آیه بدان خاطر نازل شده است، توجه تام داشت. شهید مطهری در مباحثی که پیرامون جهاد داشته، متذکر این نکته دقیق شده است که آیات مطلق جهاد را باید بر آیات مقید حمل کرد.

بالاخره پژوهش علمی و روشمند در آموزه‌های اسلامی نشان می‌دهد که در روابط میان مسلمانان و بیگانگان، اصولی محکم و مستحکم وجود دارد که عبارتند از:

۱. جنگ در مقابل جنگ
۲. رفع فتنه‌گری و ظلم
۳. عدم اکراه، زور و اجبار در پذیرش دین
۴. اهمیت مسأله صلح

اصول فوق، چهار قید اساسی‌ای هستند که استاد مطهری آنها را بر اتصالات آیات جهادی قید می‌زند. وی که معتقد است آیات جهاد ناسخ و منسوخ یکدیگر نیستند، در کتاب جهاد خود آورده است: «ما در یکجایی می‌توانیم یک آیه‌ای را ناسخ آیه‌ای دیگر بدانیم که درست بر ضد او باشد. معنای ناسخ و منسوخ این است که دستور لغو شود و دستور ثانوی جای آن بیاید (...). آیات سورۀ توبه به عنوان آخرین آیات وارده در جهاد، در مجموع می‌گویند به این دلیل با مشرکان بجنگید که این‌ها به هیچ اصل انسانی و به وفای به عهد - که امری فطری و وجدانی است - پایبند نیستند (...). این آیات، چندان هم مطلق نیست؛ می‌گوید در زمینه‌ای که شما احساس خطر از ناحیه دشمن می‌کنید. دیگر دست روی دست گذاشتن و تأخیر انداختن غلط است.» بنابراین، استدلال به مطلقات آیات برای اثبات «اصل بودن جنگ» از قوت شایسته برخوردار نیست؛ چه اولاً اسلوب آیات، قضیه را در زمان معین مطرح می‌کند و بررسی تاریخی همان زمان معین، نکات زیادی را می‌نمایاند. ثانیاً آیات مطلق با توجه به آیات جهادی مقید باید به طور مقید معنا و تفسیر شوند. ثالثاً آیاتی هم که در ظاهر، افادۀ عموم می‌کنند، با آیات دیگری تخصیص می‌خورند؛ خصوصاً با توجه به اصل مشهور «ما من عامٍ إلّا و قدّ خصّ» که در اصول فقه مطرح است. رابعاً لازم است از نظر لغوی، واژه «قتال» که از باب ثلاثی مزید مفاعله و فعال گرفته شده است موردتوجه قرار گیرد؛ زیرا این باب، ناظر به هر امر طرفینی است؛ یعنی در معنایی که این باب به ریشه افعال می‌بخشد، دو جانب نهفته است. در المیزان آمده است: «قتال، کوشش در کشتن کسی است که سعی در کشتن او دارد.»

خلاصه اینکه از این آیات، یک اصل کلی و اساسی حاکم بر چگونگی رابطه مسلمانان با غیرمسلمانان - نه تنها برای آن زمان که برای امروز و فردا نیز - استنباط می‌شود و آن اینکه مسلمانان موظفند در برابر هر گروه و جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آنها داشته باشد و بر ضد اسلام و مسلمین قیام کند، یا دشمنان اسلام را یاری دهد، سرسختانه بایستند و هرگونه پیوند محبت و دوستی را با آنها قطع کنند؛ اما اگر آنها در عین کافر بودن، نسبت به اسلام و مسلمین بی‌طرف باشند یا به آنها تمایل داشته باشند، مسلمین می‌توانند با آنها رابطه‌ای دوستانه برقرار سازند؛ البته نه در آن حد که با برادران مسلمان دارند و نه در آن حد که موجب نفوذ آنها در میان مسلمین گردد.

سخن آخر آنکه «شاید خطایی که بسیاری از محققان، فقها و مفسران مرتکب آن شده‌اند این باشد که آنها هر آیه را به تنهایی می‌نگرند و به صرف ظواهر آنها بر اخبار غیرمؤثق اعتماد می‌کنند و از نسخ، سخن می‌گویند. به گونه‌ای که انسان، جوّ قرآنی را - که واجد کمال در تشریع قانون‌گذاری است - از دست می‌دهد. در حالی که به خاطر اختلاف در موضوع و جهت نزول آیات، مجالی در نسخ نیست»

ارزیابی دلایل روایی

به نظر می‌رسد احادیث رسیده موضوع قتال را به اعتبار ضرورت مطرح می‌کنند و نه به طور کلی. طبعاً هر مکتبی که بخواهد پایه‌های خود را در زمینی سخت بنا نهد، ناچار از به کار بردن قدرت است تا تجاوز را دفع کند و در حفظ و تداوم حیات خود و پیروانش بکوشد. از رو لازم است پیروان خویش را به اسلوب دفاعی یا شیوه‌های بازدارندگی یا روش‌های هجومی، آماده و مجهز سازد تا بنا به مصلحت بالاتر و به هنگام مقتضی آنها را به کار گیرند. احادیث راجع به قتال آمده‌اند تا بگویند که به عنف و شدت، در مقابل هر شخص و گروه و جمعیت و کشوری که قصد مبارزه با دین اسلام و سلب امنیت مسلمین و براندازی حکومت اسلامی را دارند، حاجت است. در این موارد، نرمی اگر یک بار یا بیشتر به کار آید، در اکثر حالات، فایده و نتیجه‌ای قطعی ندارد؛ اما اینکه به کارگیری عنف با اصل دعوت به راه توحید ارتباط داشته باشد تا دعوت از خلال عنف آشکار شود یا بر اساس آن پایه‌ریزی شود یا به موجب آن مستقر گردد، از این احادیث بر نمی‌آید. حتی حدیث دوم که در مقام بیان تفاوت‌های قبل و بعد از هجرت است و اشاره به ارزش قدرت در رد تجاوز دارد. همچنان که بعد از هجرت، اسلام توانست پیشرفت کند و آزادی دعوتش را بدون فشار و تهدید و اکراه به دست آورد، هیچ اشاره‌ای به اینکه پیروزی اسلام در دعوتش پس از هجرت، مستند به تشریع قتال به خاطر دعوت الی‌الله باشد، ندارد. نهایت مفهوم و معنایی که می‌تواند مستفاد از احادیث باشد، آن است که مسلمانان باید قوت دفع‌کننده تجاوز را به دست آورند و این، قوی است که جملگی بر آنند. به بیان دیگر، از احادیث این نکته به دست نمی‌آید که پیشرفت اسلام به سبب تشریع در قتال و در اثر کارزار با غیرمسلمانان صورت گرفته است. محتوای احادیث دال بر این است که مسلمانان باید قوی باشند تا دیگران هوس خام تجاوز به آنان را در سر نپروراند و اگر تجاوزی رخ داد، آن را قاطعانه رفع و دفع نمایند. افزون بر همه مطالب اصولاً به نظر ما حدیث دوم حاوی مفهوم دیگری است. مفهوم حدیث دوم این است که در هنگام کارزار همین که شخصی از دشمنان اظهار اسلام کرد باید رها شود و خونس محترم شمرده شود و نباید کسی از اندرون دل کسی تفتیش عقیده کند.

به هر حال از نصوص دینی کتاب و سنت، بر نمی‌آید که شارع مقدس، دعوت به دین را هدف جنگ قرار داده یا از جنگ به عنوان وسیله‌ای برای اجبار مردم به دخول در دین ذکر کرده باشد. بلکه نهایت مدلول آن نص این است که جنگ، وسیله‌ای است مشروع، آنگاه که از آن برای حمایت از دعوت دینی و محافظت از جامعه مسلمین و حکومت ناب دینی در مقابل ستیزهای دشمنان کافر، استفاده شود.

احادیث بسیاری نیز وجود دارند که ابتدای به قتال را نهی کرده‌اند. برای نمونه محمد بن یعقوب در حدیث عبدالرحمن بن جندب از پدرش آورده است که «هر جایی که ما با دشمن روبرو می‌شدیم، امیرمؤمنان (ع) می‌فرمود: با آنان کارزار نکنید تا که آنان جنگ را آغاز کنند. شما دارای حجت هستید و همین که شما جنگ را آغاز نکنید، حجت دیگری بر شما است.» نیز شیخ کلینی از حضرت امیر (ع) در خطاب به لشکریانش در برخی جنگ‌ها نقل کرده است که ایشان فرمودند: «هنگامی که فردا با این گروه روبرو شدید، با آنان کارزار نکنید تا وقتی که آنان با شما جنگ کنند. اگر جنگ را آغاز کردند، با آنان مبارزه کنید و بر شما باد آرامش و وقار.» احادیث بسیار دیگری با این مضمون وجود دارند.

شواهد و آیات قرآنی

کلمه صلح در قرآن به همراه مشتقات آن به وفور مورد اشاره قرار گرفته است. در حالی که کلمه جهاد و قتال در آیات محدودتری از قرآن مشاهده می‌شود. حدود ۱۰۰ آیه در قرآن وجود دارد که مسلمانان را به صلح و روابط مسالمت‌آمیز دعوت می‌کند. برخی از مهمترین این آیات به قرار زیر است:

الف - سورة بقره آیه ۲۰۸: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (ای مؤمنان! همگی در ایمان و اطاعت و صلح کامل وارد شوید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار است). این آیه به عموم مؤمنان فرمان داده است که از در مسالمت و آشتی درآیند و به سلم و سازگاری داخل شوند.

ب - سورة انفال آیه ۶۱: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» یعنی (اگر جانب آشتی و صلح را گرفتند تو نیز جانب آن را بگیر و بر خداوند توکل کن که او شنوای داناست)

ج - سورة نساء آیه ۹۴: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنْ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» یعنی (ای مؤمنان! در هنگام سفر (در برخورد با مردم) تحقیق کنید و به کسی که به شما سلام می‌کند و از این رهگذر تظاهر به اسلام می‌کند، مگویید که مؤمن نیستی. به خاطر مال دنیا (با آنها نجنگید)، برای شما نزد خداوند غنیمت‌های فراوان است. شما قبلاً چنین بودید (که برای مال دنیا می‌جنگیدید) خداوند بر شما منت نهاد (و شما را هدایت کرد)، بنابراین تحقیق کنید؛ خداوند به آنچه عمل می‌کنید آگاه است). این آیه به مؤمنان چنین دستور می‌دهد که با آغوش باز، آنهایی را که اظهار ایمان می‌کنند، بپذیرند و هرگونه بدگمانی و سوءظن را نسبت اظهار ایمان آنها کنار بگذارند؛ بنابراین آیه، باید نخستین اظهار ایمان را از طرف دشمن پذیرفت و به ندای صلح او پاسخ گفت. طبق بیان فاضل مقداد، «کلمه اسلام (لا اله الا الله) در هر حالی که گفته شود، خون و مال را حفظ می‌کند».

د - سورة نساء، آیه ۹۰: «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ (...) فَإِنْ اعْتَرَلَوْكُمْ فَلَمْ يِقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوْلُ إِلَيْكُمْ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» یعنی (اگر از شما کناره گرفتند و با شما کارزار نکردند و از در سازش وارد شدند، خداوند به شما اجازه مبارزه با آنان نمی‌دهد).

آنچنان که از آیه برمی‌آید، این آیه که بخشی از آیه ۹۰ سوره نساء است با آوردن کلمه «إِلَّا» متضمن استثنایی است از قاعده‌ای که در آیه قبل از آن آمده است. آیه قبل یعنی آیه ۸۹ سوره نساء می‌فرماید: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلياً وَلَا نَصِيرًا» یعنی (همان‌گونه که خودشان کافر شده‌اند آرزو دارند (که شما نیز) کافر شوید تا با هم برابر باشید. پس زنه‌ار، از میان ایشان برای خود، دوستانی اختیار مکنید تا آنکه در راه خدا هجرت کنند. پس اگر روی برتافتند، هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان یار و یآوری برای خود مگیرید). دقت در آیه اخیر نشان می‌دهد که گروهی از کفار، اصرار بر کافر کردن و منحرف ساختن مسلمانان را داشته‌اند. قرآن حکم شیوه مواجهه مسلمانان با این گروه از کفار را قتال می‌داند و سپس در آیه ۹۰ به ذکر موارد استثنا می‌پردازد؛ ابتدای این آیه، هم‌پیمانان را از تعرض مصون می‌دارد و نیز کسانی را که اصل برطرفی را رعایت می‌کنند و در انتهای آیه - که ما به عنوان شاهد آورده‌ایم - تأکید می‌کند که در صورت برکناری کفار از معارضه با شما و رعایت حال بی‌طرفی و پذیرش صلح، مسلمین اجازه تعرض به آنها را ندارند. این نظر را صاحب المیزان نیز پذیرفته است و بیان نموده که آیه فوق، دو گروه هم‌پیمانان و بی‌طرف را از شدت عمل، مستثنی می‌داند.

ه - سورة نساء آیه ۱۲۸: «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» یعنی «و صلح بهترین است». این آیه در مقام بیان شیوه حل اختلاف میان زوجین است و ربط مستقیمی به آیات جهاد ندارد اما در عین حال، لحن این فراز از آیه در عبارت کوتاه و رسای «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» بیان‌گر این قانون کلی، عمومی و مطلق قرآن است که در همه زمان‌ها و در همه مکان‌ها، اصل نخستین در رفتار و گفتار و

کردار باورمندان به تعالیم و ارزش‌های اسلام؛ صلح، صفا، دوستی و سازش بوده و نزاع، کشمکش و جدایی برخلاف طبع سلیم انسانی و در تضاد با مقتضای زندگی آرام‌بخش او است و لذا جز در موارد ضرورت و استثنایی نباید به آن متوسل شد.

و - سورة بقره، آیه ۱۹۰: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» یعنی (و با کسانی که با شما آغاز کارزار می‌کنند، در راه خدا کارزار کنید، ولی تجاوزگر (و آغازگر) نباشید؛ چراکه خداوند متجاوزین را دوست ندارد). در المیزان آمده است: «مراد از قتال، کوشش مرد در کشتن کسی است که سعی در کشتن او دارد ... و نهی از اعتداء مطلق است ... و شامل قتال قبل از دعوت به حق و ابتدا به قتال و کشتن زنان و کودکان و ... می‌شود.» در این آیه شریفه، سه نکته مهم و اساسی بیان شده است که روشن‌گر منطق قرآن است:

اول. قتال در راه خدا صرفاً با هدف گسترش قوانین الهی و ریشه‌کن ساختن ظلم فساد و انحراف، توجیه‌پذیر است.

دوم. عبارت «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» صراحت دارد که تا طرف مقابل دست به اسلحه نبرده و به مبارزه نپرداخته، مسلمانان نباید در آغاز به قتال پیش‌دستی کنند. از نظر قواعد منطقی این آیه شریفه، یک مدلول «عکس نقیض» دارد. به این بیان که: الذین یقاتلونکم لا تقالوهم یعنی نباید با کسانی که با شما نجنگیده و نمی‌جنگند، بجنگید.

سوم. عبارت «لا تعتدوا» علت موجهه جنگ را مشخص می‌سازد. از نظر لغوی، اعتدا یعنی تجاوز و «لا تعتدوا» یعنی تجاوز نکنید! این حک امری قرآن آشکارا حاکی از آن است که جنگ مشروع فقط در صورتی تحقق می‌یابد که برای دفع تجاوز باشد و نه برای تجاوز؛ و پوشیده نیست که جنگ ابتدایی، جنگی تجاوزکارانه است.

صاحب تفسیر صافی این آیه را به نقل از مجمع‌البیان، ناسخ آیه «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» شمرده است و قید «لا تعتدوا» را عدم جواز در شروع جنگ و شبیخون بدون دعوت دانسته است. این حکم (ابتدا به قتال)، در آغاز امر اسلام بوده است»

بنابراین، آیه شریفه به وجوب نبرد در راه خدا با جنگ‌افروزان علیه مسلمانان فرمان می‌دهد و از سوی دیگر می‌گوید که تنها با کسانی باید جنگید که با مسلمانان در جنگ باشند و مسلمانان نباید آغازگر درگیری باشند؛ زیرا قرآن به قتال با کسانی امر می‌کند که می‌جنگند و این، بیانگر آن است که تا آنان شروع به جنگ نکنند، نباید در آغاز به چنگ پیش‌دستی نمود؛ به عبارت دیگر، در این آیه کارزار در مقابل کارزار قرار داده شده است.

آیه ۱۹۰ سوره بقره در این آیه سه نکته اساسی بیان شده است. نخست قتال در راه خدا صرفاً با هدف گسترش قوانین الهی و ریشه‌کن ساختن ظلم و فساد قابل توجیه است - دوم تا زمانی که طرف مقابل به جنگ اقدام ننموده مسلمانان نباید در قتال پیش‌دستی کنند - سوم: جنگ شروع در صورتی محقق می‌شود که برای رفع تجاوز باشد.

ز - سورة بقره، آیه ۱۹۲: «فَإِنْ اُنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی (اگر دست برداشتند، خداوند گذشت‌کار مهربان است) در آیه پیش از آیه فوق که با عبارت «وَأَقَاتِلْهُمْ تَقَاتِلْهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ» آغاز می‌شود، خداوند فرمان قتال در مقابل قتال کفار را صادر کرده است؛ اما در این آیه این‌گونه فهمانده است که: اگر آنان دست برداشتند، شما نیز دست بردارید؛ بنابراین، پیشنهاد آتش‌بس از سوی دشمن، پذیرفته است و در صورتی که کفار دست از جنگ بردارند، مورد بخشش الهی قرار می‌گیرند.

ح - سورة حج، آیه ۳۹: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظُلُمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» یعنی به کسانی (از مؤمنان) که (مشرکان) با آنان کارزار کرده‌اند، رخصت جهاد داده شده است چراکه ستم دیده‌اند و خداوند بر یاری‌دادن آنان توانا است. این آیه، اولین آیه‌ای است که در موضوع جهاد نازل شده است و آهنگ آیه، آهنگ تشریع و قانون‌گذاری است؛ زیرا در آن واژه «اذن» آمده است. از سوی دیگر اِذْنِ قِتَالِ صادر شده، در مقابل ظلمی است که به مؤمنان رفته است. این آیه ورود در جنگ را تنها با کسانی مجاز می‌شمارد که مورد ظلم و حمله قرار گرفته یا از خانواده و دیار خود اخراج شده باشند.

ط - سورة ممتحنه، آیه ۸: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» یعنی «خداوند شما را از کسانی که با شما در کار دین کارزار نکرده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره نکرده‌اند، نهی نمی‌کند از اینکه در حق‌شان نیکی کنید و با آنان دادگرانه رفتار نمایید. بی‌گمان خداوند دادگران را دوست دارد.»

ی - سورة محمد، آیه ۴: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَتْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ» یعنی و هنگامی که با کافران (جنایت‌پیشه) در میدان جنگ روبرو شدید گردن‌های‌شان را بزنید، (و این کار را همچنان ادامه دهید) تا به اندازه کافی دشمن را در هم بکوبید. در این هنگام اسیران را محکم ببندید. سپس یا بر آنان منت گذارید و (آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیة (غرامت) بگیرید. (و این وضع باید همچنان ادامه یابد) تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد. (آری) برنامه این است! و اگر خدا می‌خواست خودش آنها را مجازات می‌کرد، اما می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید؛ و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمال‌شان را از بین نمی‌برد.»

صاحب المیزان «أوزار الحرب» را سلاح‌هایی دانسته که محارب‌ان حمل می‌کنند و مراد از آن، کنار گذاشتن سلاح توسط جنگجویان و اهل حرب و کنایه از پایان یافتن کارزار است.

در آیه، دستور کوبیدن دشمنان داده شده است تا اینکه جنگ، بار سنگین خود را بر زمین نهد. مفهوم این عبارت آن است که زمانی دست از جنگ بکشید که توان مقابله دشمن را در هم شکسته باشید تا آتش جنگ، خاموش گردد. در کشاکش جنگ، راهی جز خاموش کردن آتش جنگ نیست. دستور کوبیدن و شدت عمل تا وقتی است که آتش جنگ، شعله‌ور است و با هدف خاموش کردن جنگ است که اقدام به جنگ صورت می‌پذیرد.

اساساً در قرآن تأکید بر دو واژه «صلح» و «سَلِمَ» فراوان است و مشتقات این دو واژه، به اشکال مختلف و معانی گوناگون در این کتاب مقدس آمده است. لفظ سَلِمَ و مشتقات آن، در ۱۲۳ آیه آمده است. در حالی که لفظ حرب فقط در ۶ آیه تکرار شده است. واژه قِتَالِ هم اگرچه چند بار در قرآن آمده، ولی همان‌طور که قبلاً اشاره شد به معنای مقابله با جنگجویان است و نه ابتدا به نبرد و همان‌گونه که آمد، «سلام» اسمی از اسمای حُسْنای خداوند است.

شواهد روایی

در سنت معصومان (ع) - چه سنت قولی و سیره فعلی - دعوت به صلح وجود دارد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

الف - از حضرت علی (ع) منقول است که فرمودند: هر که از شما درخواست سَلِمَ و آشتی کرد از او بپذیرید.

ب - در عهدنامه جلودان امام علی (ع) به مالک اشتر آمده است که صلحی را که رضایت الهی در آن است و دشمن به آن دعوت کرده، رد مکن.

ج - از امام باقر (ع) روایت شده که رسول خدا (ص) در سال صلح حدیبیه با اهل مکه فروتنی ورزید. اساساً امام یا منصوب از طرف او بررسی می کند. اگر خیر مسلمین را دید باید صلح کند؛ چه با أخذ مالی از مشرکان یا بدون آن.

د - رسول خدا (ص) فرمودند: که خدا سلام را درود امت ما و امان برای اهل ذمه قرار داده است.

ه - از پیامبر (ص) رسیده است که ای مردم! آرزوی روبرو شدن با دشمن را مکنید. از خدا عافیت بطلبید.

چنان که واضح است در حدیث اول به قبول صلح فرمان داده شده و در حدیث دوم از عدم پذیرش صلح منع کرده و صلح را موجب آرامش سربازان و امنیت سرزمین دانسته است. در حدیث سوم با عنوان صلح حدیبیه، امام یا جانشین امام را ناظر بر امر صلح و مواعده دانسته که در صورت مصلحت، بدان روی آورده می شود. در حدیث چهارم سلام را درود امت بر یکدیگر و امن برای اهل ذمه - که در سایه امنیت حکومت اسلامی زندگی می کنند شمرده است و در حدیث آخر، رغبت به جنگ و آرزوی وقوع آن حتی در مقابل دشمن، نهی و از خدای سبحان، درخواست شده که نعمت صلح و امنیت و سلامت پایدار بماند.

و - در مستدرک الوسائل متن پیمان نامه صلح پیامبر با مسیحیان نجران آمده است و صحیح مسلم، ماجرای صلح حدیبیه را طی چند حدیث بیان کرده است. بی تردید از مجموع آنها، مشروعیت صلح و انعقاد عهد و پیمان حتی با مشرکان به دست می آید. مضافاً اینکه صلح نامه در این خصوص، امری لازم قلمداد شده است.

به موجب روایات زیادی، آیه شریفه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (سوره فتح، آیه ۱) به صلح حدیبیه اشاره دارد و این نکته بسیار مهمی است که قرآن مجید انبوه جنگ ها و غزوات رسول الله را «فتح المبین» نخواند، اما صلح حدیبیه را - که در ظاهر برای عده ای از مسلمان تندرو و افراطی نوعی شکست و تسلیم از ناحیه رسول الله قلمداد می شد - فتح مبین خوانده است.

آرای فقها

آراء فقها می توان طرفداران اصالت صلح در اسلام را مورد اشاره قرار داد:

مالک ابن انس از جمله فقهایی است که معتقد است: شایسته نیست که خون مسلمانی جز به حق ریخته شود یا مسلمانی، خونی را جز به حق بریزد. کفر هیچ گاه علت قتال و جهاد نبوده است و اسلام کافر را به دلیل کفر مستحق قتل قلمداد نکرده است؛ به عبارت دیگر اسلام قتل کفار را تجویز نکرده، بلکه هدایت و دعوت آنان را تجویز کرده است و هدایت و دعوت با قتل و خونریزی تحقق نمی پذیرد.

ابن قیم نیز از فقهایی است که تصریح می کند جهاد صرفاً برای دفاع از نفس یا ایجاد امنیت قابل توجیه است. از نظر جنگ و کارزار در اسلام با کسانی واجب شده است که با مسلمانان وارد جنگ بشود. دین اسلام همواره از تجاوز نهی نموده و به صلح فرمان داده است. در میان فقه های معاصر نیز افرادی هستند که از اصالت صلح طرفداری نموده اند نظیر و هبه الزهیلی و ابراهیم عبدالحمید.

در اسلام اصول ارزشمندی وجود دارد که تنها با نظریه اصالت صلح سازگاری دارد؛ به عبارت دیگر وجود چنین اصولی در اسلام بدون اعتقاد به صلح پایدار و همزیستی مسالمت‌آمیز قابل توجیه نیست.

کمال بن همان نیز هدف از کارزار را از بین بردن فساد و عکس‌العملی در برابر جنگ‌افروزی دشمنان می‌داند. هم او در تفسیر آیه «و قاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه» نوشته است: «قتال که ما به آن امر شده‌ایم، در مقابل قتال آنها است و به عنوان سبب و مسببی مطرح شده است.» و در تفسیر آیه «و قاتلوهم حتی لا تکن فتنه» آورده است: «یعنی فتنه‌ای از جانب آنان بر مسلمانان و دین‌شان - اگر با اکراه و ضرب و شتم و قتل تحقق می‌پذیرد - نباشد.»

فاضل مقداد صاحب کنز‌العرفان، آورده است: «بدان که صلح - که به آن هُدنه می‌گویند - شرعاً جایز است، چراکه نبی با اهل مکه در سال حدیبیه صلح کرد ...»

صلح و اصل برابری انسانی

اسلام دارای اصول ارزشمند در نظام اخلاق اجتماعی خویش است؛ اصولی که تنها با نظریه اصالت صلح متناسب است. در این گفتار به مفاهیمی هم چون برابری انسانی و تسامح دینی و برادری دینی و انسانی خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که بدون اعتقاد و التزام به صلحی پایدار و همزیستی مسالمت‌آمیز، بستر شایسته تحقق اصول اخلاق اجتماعی اسلام فراهم نخواهد شد.

اصل کرامت انسانی

بنا بر آیات قرآن، «تقوا» تنها معیار کرامت در اسلام است؛ معیاری که در آیه زیر به صراحت بیان شده است: «ای مردم! ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شما را شعبه‌ها و قبایل مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوارترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست.»

کرامت بشری‌ای که مورد تأیید این آیه شریفه قرار گرفته، هرچند ممکن است بیان و توصیف یک امر وجودی تلقی گردد، ولی ناگفته پیداست که وجود کرامت در انسان - از آن نظر که انسان است - تکمیل نخواهد شد مگر با صیانت از آزادی‌ها آن هم در انواع و اقسام آن، به ویژه آزادی شخصیت و آزادی تملک که همان حرمت جان و حرمت مال انسان‌ها است.

اصولی نظیر اصل منع تجاوز به اموال و حقوق دیگران - که در آیات قرآن و روایات در تعبیرات مختلف وارد گردیده - و نیز اصل آزادی فکر و عقیده - همه و همه مبتنی بر اصل کرامت بشری است و ناگفته روشن است که نظامی که چنین اصلی را می‌پذیرد، نمی‌تواند در روابط انسانی اصل را بر جنگ و قهر و غلبه و خصومت بنهد.

اصل برابری انسانی

دومین اصل برابری انسانی است - در قرآن کریم در آیات متعددی به موضوع مساوات اشاره شده است. مثلاً سوره نساء آیه ۱: «ای مردم بترسید از پروردگار خود! آن خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و هم از او جفت وی را خلق کرد و از آن دو تن، خلقی بسیار برانگیخت.» و سوره لقمان آیه ۲۸: «نیست آفرینش و برانگیخته شدن همه شما مگر مثل یک تن واحد.»

بسیاری از احادیث پیامبر اکرم نیز بر اصل برابری و مساوات انسان‌ها به عنوان یک اصل اساسی تأکید می‌کند. مثلاً: «همه شما فرزندان آدم (ع) هستید و آدم از خاک خلق شده است، پس هیچ‌کس اجازه ندارد به پدران خود مباحثات کند.» یا «من با هر فرد پرهیزگار - هر چند برده‌ای حبشی باشد - برادرم و از هر انسان عاصی - حتی اگر از بزرگان قریش باشد - بیزاری می‌جویم.» و «عرب بر عجم و سفید بر سیاه هیچ برتری ندارد مگر به تقوا» و «من بالاترین فرزندان آدم هستم ولی هیچ فخری نمی‌کنم بدین که می‌گویم.»

حاکمیت این اصل در روابط اجتماعی بدین معناست که تمام افراد از نظر حقوق و تکالیف مساوی هستند و یک نظام قانونی و دادرسی واحد بر آنها حکومت خواهد کرد. این قاعده بر مسلمین - هر کجا که مقیم باشند - و بر غیر مسلمینی که اجازه اقامت در قلمرو اسلامی داشته باشند، اعمال می‌شود؛ بنابراین، لوازم اجرایی اصل برابری عبارت است از:

الف. منع تبعیض دینی در حقوق شهروندی

ب. منع تبعیض طبقاتی

ج. منع تبعیض نژادی

اصل تسامح دینی

در عرصه روابط بین ادیان، متعصبانه‌ترین طرز تلقی، عدم تسامح است؛ زیرا به ایجاد و گسترش تنفر، ستم و دشمنی در میان اتباع ادیان می‌انجامد. نمونه‌های این گرایش در دوران باستان و قرون وسطی بسیار بوده و حتی در عصر تجدد قابل مشاهده است؛ اما در دوره معاصر، در نزد افکار عمومی جامعه بشری، این تعصب کورکورانه و نحوه تفکر تنگ‌نظرانه، مردود شناخته شده از حریت دینی و تسامح حمایت می‌شود. به علاوه، جریان‌های فکری نوین به تفاهم متقابل و تقارب بین پیروان ادیان و مذاهب مختلف دعوت می‌کنند. این ارتباط دوجانبه، به نوبه خود موجب شده که نظریه تسامح منفی - که مبتنی بر حذف و بدگمانی بود - به تعاون مثبت و حسن‌ظن متقابل مبدل گردد. حقوق اسلامی نیز صریحاً و اکیداً از حریت فکر و عقیده حمایت می‌کند و تسامح، تفاهم و تعاون را در بین ابنای بشر تثبیت می‌نماید.

برادری دینی و برادری انسانی

مکتب اسلام بر اساس اصل مساوات انسانی و تسامح و تعاون مذهبی، بر برادری میان مؤمنان و اخوت میان همه ابنای بشر تأکید می‌کند. برادری میان مسلمانان تام، کامل و بر وحدت دین و ایمان استوار است. نماز جماعت، حج و تکلیف به زکات، همه مسلمانان را در راه تعاون اجتماعی و اعمال احسان منسجم و واحد می‌گرداند.

قرآن کریم این برادری را در آیه ۱۰ سورة حجرات مورد تصریح قرار می‌دهد: «مؤمنان با هم برادرند.»

احادیث نبوی نیز این مطلب را تأکید کرده‌اند. مثلاً «پیمان مسلمانان یکی است.»، «ایمان ندارد کسی از شما، مگر آنچه برای خود دوست دارد، برای برادرش هم آن را بخواهد.» یا «مثل مؤمنان در دوستی و مهربانی و رفتارشان با یکدیگر، همانند پیکر واحدی است که وقتی یکی از اعضا به درد آید، تمام اعضا شیکوه خواهد کرد.» و «مؤمن نسبت به مؤمن همانند ستون است. هر مؤمنی دیگری را پشتیبانی می‌کند.»

برادری انسانی

اخوت دینی در اسلام، بر اخوتی شامل تر و بزرگ تر - یعنی برادری انسانی - استوار می باشد. این برادری همان است که حضرت مولی علی (ع) در فرمان به مالک اشتر فرموده اند: او نظیر لک فی الخلق؛ یعنی عده ای از شهروندان هم نوع انسانی تو هستند. آنها نیز از حقوق برادری برخوردار هستند. این برادری مبتنی بر سه اصل زیر است:

الف. جهانی بودن رسالت پیامبر (ص):

این شمول به وسیله آیات گوناگونی که در فصل قبل بیان شد، مورد تأکید و حمایت قرار گرفته است.

ب. وحدانیت خداوند و دین الهی:

اسلام به وحدانیت خداوند و احترام به کلیه پیامبران و ایمان به تمامی کتب آسمانی دعوت می کند و همه انسان ها را امت واحد می داند که توسط ایمان به خدای واحد به یکدیگر مرتبط گشته اند. همه این نکالت در آیات زیر آمده است:

«و همگی دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید و از نعمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید. آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید و او دل هایتان را به هم مهربان ساخت و به لطف او برادر شدید.» و

«دین اسلام دعوت کن و چنان که فرمان یافته ای پایداری ورز و از پی خواهش های شان مرو و بگو به کتاب که خدا نازل کرده است ایمان دارم و به من فرمان داده اند که در میان شما به عدالت رفتار کنم. خدای یکتا پروردگار ما و پروردگار شماست. اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما. میان ما و شما هیچ محاجه ای نیست. خدا ما را در یکجا گرد می آورد و سرانجام به سوی اوست.»

پیامبر (ص) نیز می فرماید: «هان ای مردم، خداوند یکی است، پدر همه یکی است و دین یکی است.»

ج. اصل وحدت انسانیت و عدالت:

سومین اصل در حمایت از اخوت جهانی در اسلام، اصل وحدت انسانیت و عدالت است. اسلام به برادری جهانی و وحدت جهانی دعوت می کند و تعصبات محلی و ملی را مردود می شمارد. اسلام همه مردم را بدون تمایز مذهبی یا قومی بر اساس مساوات و عدالت، در تسامح دینی و تعاون مذهبی، مشترک و سهیم می گرداند و این قاعده حقوقی، اساس همه روابط داخلی و بین المللی است. لذا در قرآن کریم می خوانیم:

«خداوند به عدالت و نیکی فرمان می دهد.»، «دشمنی با گروهی، وادارتان نکند که عدالت نورزید. عدالت ورزید که به تقوا نزدیک تر است» و «برای هر گروهی از شما شریعت و روشی نهادیم و اگر خدا می خواست، همه شما را یک امت می ساخت. ولی خواست در آنچه به شما ارزانی داشته است شما را بیازماید؛ پس در خیرات بر یکدیگر پیشی گیرید، همگی بازگشتان به خداست تا از آنچه در آن اختلاف می کردید آگاهتان سازد.»

از پیامبر اکرم (ص) هم نقل شده است که فرمودند: «از ما نیست کسی که به تعصب دعوت کند.»

ضرورت پیگیری صلح

وجوب تلاش برای صلح

از اصل های برابری انسانی، تسامح دینی و اخوت جهانی، به وضوح این نتیجه به دست می آید که:

اسلام، صلح را به عنوان اصل زیربنایی در روابط بین المللی پذیرفته، تثبیت نموده و ترویج می کند.

آیات عدیده ای در قرآن کریم این اصل را مورد تأکید قرار داده و به صلح طلبی امر می نماید، مثلاً به آیات زیر توجه کنید:

«ای آنان که ایمان آورده اید همگی در صلح داخل شوید»، «اگر آنان برای صلح بال گشودند تو نیز بال بگشا و بر خداوند توکل کن»، «پس هرگاه کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و به شما پیشنهاد صلح دادند خداوند هیچ راهی برای شما بر آنان نگشوده است».

و نیز پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و آن هنگام که روبرو شدید بردبار باشید».

بنابراین صلح و آشتی به طور کلی در رأس تعالیم اسلام است و به طور خاص در عرصه روابط بین المللی، از ویژگی های پذیرفته شده از سوی این مکتب به شمار می رود و در نتیجه تلاش برای تحقق آن از واجبات شرعی هر مسلمان است. به ویژه زمانی که دشمن آغوش خود را برای آشتی باز کند و دست از جنگ بردارد. بی تردید پدیده جنگ امری است که ممکن است مسلمانان بدان مبتلا گردند که در این صورت باید صبوری پیشه سازند.

دعوت صلح جویانه

در آغاز، تأکید بر این حقیقت ضروری است که دعوت به پذیرش اسلام باید از طریق برهان و حکمت و موعظه حسنه و ایمان اختیاری باشد. این قاعده مستند به آیات قرآنی زیر است:

«مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن».

«اگر پروردگار تو بخواهد، همه کسانی که در روی زمین هستند ایمان می آورند. آیا تو مردم را به اجبار و می داری که ایمان بیاورند؟»

«در دین خدا هیچ اجباری نیست. هدایت از گمراهی مشخص شده است».

«بر عهده پیامبر جز تبلیغی روشنگر، هیچ نیست».

«شما را دین خود و مرا دین خود».

«بگو این سخن حق از جانب پروردگار شماست. هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد کافر شود».

در مورد تسامح و حریت دینی لازم است شیوه تعامل اسلام با اهل کتاب و احترامی که به آنان می‌گذارد، موردتوجه قرار گیرد. این معنا در آیات قرآنی زیر بیان شده است:

«با اهل کتاب، جز به نیکوترین شیوه مجادله نکنید مگر با آنها که ستم‌پیشه کردند و بگویند به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده است، ایمان آورده‌ایم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما در برابر او گردن نهاده‌ایم.»

«اگر با تو به گفتگو برخیزند بگو: من و پیروانم به خدا روی آورده‌ایم. به اهل کتاب و مشرکان آیا شما روی آورده‌اید؟ اگر آنان روی آورده‌اند پس هدایت یافته‌اند و اگر روی گردان شده‌اند بر تو تبلیغ است و بس.»

«بگو ای اهل کتاب بیاید از آن کلمه‌ای که مقبول ما و شماست پیروی کنیم؛ آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سوای خدا به پرستش نگیرد.»

«کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که آیین یهودیان و ترسایان و صابئان را برگزیدند، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کردار نیک به جا آورند، خدا به آنها پاداش نیک می‌دهد و نه بیمناک می‌شوند و نه محزون.»

نتیجه‌گیری

حقوق اسلامی، صلح را به عنوان وضعیت و حالتی که باید تمان تلاش‌ها و کوشش‌ها متوجه تحقق آن باشد، قلمداد می‌کند. این تنها حالت عادی‌ای است که از سوی نصوص اصلی شرعی تلقی می‌گردد و هر وضعیت یا عمل مخالفی، باید امری استثنایی تلقی گردد و در مطالعه حقوق اسلامی ناب باید نادیده انگاشته شود.

اینک پس از تبیین این اصل اساسی، باید به تطبیق آن با بعضی مسائل بین‌المللی در زمان صلح - مانند صلاحیت سرزمینی و اشخاص، روابط تجاری و سیاسی، احترام و پایبندی به معاهدات، داوری و میانجی‌گری - بپردازیم.

* در دین مبین اسلام اصالت با صلح است *

همزیستی مسالمت‌آمیز:

در نظام حقوق بین‌الملل در زمان صلح اصولی حاکم است، یکی از اصولی که در نظام حقوقی اسلام داریم اصل همزیستی مسالمت‌آمیز است. آیا دولت اسلامی بایستی همزیستی مسالمت‌آمیز را مدنظر قرار دهد یا خیر؟

همزیستی مسالمت‌آمیز به معنای وجود مناسبات دوستانه بین دولت‌ها با رعایت حقوق حاکمیت تساوی حقوق، احترام به استقلال و تمامیت ارضی سایر دولت‌ها، احترام به حق دولت‌ها به حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خود و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی. کلیه دولت‌ها در نظام حقوق بین‌الملل صرف‌نظر از نظام اجتماعی - اقتصادی - سیاسی خود و صرف‌نظر از وسعت و قلمرو سرزمینی باید در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی گام بردارند. بند ۳ ماده ۲ منشور ملل متحد از دول عضو خواهد که اختلافات بین‌المللی خود را با روش‌های مسالمت‌آمیز و به شیوه‌ای که صلح و امنیت بین‌المللی به مخاطره نیفتد و حل و فصل نماید - قطعنامه ۲۵۲۶ مجمع عمومی مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۷ تحت عنوان اعلامیه مربوط به روابط دوستانه و همکاری دولت‌ها سند

دیگری است که به همزیستی مسالمت‌آمیز توجه نموده است. در این قطعه‌نامه اشاره شده است که دولت‌ها در صورت بروز اختلاف در جستجوی راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز آن باشند و از هرگونه اقدامی که ممکن است اختلاف آنها را پیچیده‌تر نمایند خودداری ورزند.

آیا در نظام حقوقی اسلام می‌توانیم اصلی پیدا کنیم که برابر اصل همزیستی مسالمت‌آمیز است؟ همزیستی مسالمت‌آمیز یکی از تفکرات ناب اسلامی است که آیات متعددی از قرآن کریم به صورت‌های گوناگون با تأکید و صراحت کامل به آن سفارش نموده است. از نظر قرآن کریم کینه‌توزی و دشمنی با پیروان سایر ادیان به شدت نهی شده است همچنین قرآن کریم برای حفظ و رعایت اصل همزیستی مسالمت‌آمیز راه‌های گوناگونی سفارش نموده است.

آیه ۵۹ سوره یونس - آیه ۲۹ سوره کهف و آیه ۱۰۷ سوره انعام سیره دعوت اسلام کاملاً عقلانی و به دور از هرگونه اجبار است و روش‌های سخت‌گیرانه در تبلیغ اسلام رد شده است در آیه ۶۴ سوره آل عمران به نقاط و اصول مشترک بین مسلمانان و اهل کتاب اشاره می‌شود و از مسلمانان می‌خواهد که در کارها با اهل کتاب اشتراک داشته باشند. آیه ۴۶ سوره عنکبوت خطاب به مسلمانان می‌فرماید در هنگام مجادله با اهل کتاب به بهترین و نیکوترین شیوه سخن بگوئید حتی در آیه ۱۰۸ سوره انعام به مسلمانان دستور می‌دهد در رفتار با کافران و بت‌پرستان ادب و نزاکت را رعایت بفرمایید و به مقدسات ادیان دیگر اهانت نکنید چراکه این اهانت سبب هر چه دور شدن اقوام و ایجادکننده نفرت با دین اسلام می‌شود. آیه ۶ سوره مائده به همکاری بین مسلمانان و غیرمسلمانان اشاره دارد در آیه پانزده سوره مائده ازدواج با اهل کتاب مجاز شمرده شده و علاوه بر آن از دیدگاه اسلام زندگی مسالمت‌آمیز با غیرمسلمان پیش‌بینی شده است. در روایات و احادیث اسلامی نیز همیشه بر ایجاد رابطه محبت و دوستی با بیگانگان تأکید شده است و ائمه اسلام نیز همواره به رعایت عدالت و انصاف و پرهیز از آزار و اذیت سایر مذاهب سفارش نموده‌اند. در روایتی از پیامبر نقل شده که هر کس اهل ذمه را آزار دهد با من دشمنی نموده است و در روایاتی دیگر از ایشان نقل شده هر کس به یکی از طرف‌های معاهده اسلام ستم نماید و بالاتر از طاقت او تکلیف وضع نماید با من دشمنی نموده است از امام علی (ع) نیز روایتی نقل شده است که می‌توان به نام ایشان به مالک اشتر اشاره نمود در این نامه ایشان اشاره نمودند که فرمانداران تو از دو صنف بیرون نمی‌باشند یا مسلمانان و برادران دینی تو هستند و یا پیروان مذهب بیگانه‌اند که آنها نیز همانند تو انسانند.

پیمان‌های صلحی که پیامبر با غیرمسلمان منعقد نموده نیز قابل‌توجه است. پیمان مدینه یا منشور مدینه مهم‌ترین پیمانی است که بین مسلمانان و مشرکان و یهود منعقد گردید. مهم‌ترین هدف این پیمان حفظ امنیت و همزیستی مسالمت‌آمیز بین اقوام و جوامعی بود که در این سرزمین زندگی می‌کردند دومین پیمانی که نشان از همزیستی مسالمت‌آمیز دارد پیمان صلح حدیبیه با مشرکان مکه است.

اسلام و حقوق بین‌الملل در زمان جنگ

مسأله جنگ و حقوق جنگ از جمله مباحثی است که ریشه تاریخی کهن دارد. کشورهای باستانی و ادیان الهی هر یک به سهم خود این امور را مورد توجه قرار داده و تا حدود زیادی در مورد خصوصیاتشان سخن گفته‌اند.

مفهوم جنگ و مقررات مربوط به آن در طول اعصار و قرون متمادی مسیر تحول و پیشرفت را طی کرده و توانسته است جنگ را به میزان قابل توجهی تحت ضابطه مشخصی درآورد، اما انقلاب صنعتی و توسعه تکنولوژی و عملکرد رهبران سیاسی - نظامی دیکتاتورمنش، مخصوصاً در جهان غرب، به جنگ مفهومی خاص و خطرناک بخشیده و حقوق جنگ را حد بسیاری پست و نازلی نادیده انگاشته شد.

سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد، با تمامی تلاش خود نتوانسته است. چشم‌های فرو بسته را بازگشاید و به معاهدات بین‌المللی مربوط نقشی قاطع و فعال دهد.

اسلام نیز از جمله ادیان الهی است که توجهی خاص به مسأله جنگ و حقوق جنگ دارد و به رغم قدمت تاریخی‌اش، مشحون از مفاهیم و مباحث نوینی است که در هر عصر و زمان که بدان‌ها نظر افکنده شود، برتری آن مشهود می‌گردد.

جنگ در اسلام

عملیات خصمانه‌ای که امروزه با عنوان «جنگ» در دنیا متداول است، در فرهنگ اسلامی جایی ندارد، و آنچه در اسلام مقامی دارد، جنگ مقدس یا «جهاد» است که دارای معنی خاص، با هدف‌هایی کاملاً متفاوت با جنگ است. عبارت «هر جنگی جهاد نیست و هر جهادی جنگ نیست»، روشنگر عدم ارتباط میان جنگ و جهاد است.

مفهوم جنگ در اسلام

در اسلام جنگی مشروعیت دارد که منطبق با مفهوم جهاد باشد. جهاد در اصل به معنی تلاش و کوشش است، ولی در فقه اسلامی جهاد دو مفهوم عام و خاص دارد. در معنی عام، هرگونه جهاد و مبارزه در راه خدا را جهاد گویند. جهاد با نفس (یا جهاد اکبر)، جهاد با عمل و جهاد با قلب و زبان. جهاد با این معانی فاقد جنبه‌های نظامی است و اساساً در این مباحث مورد نظر نیست.

اما جهاد در معنی خاص، جنگ مقدس و یا جنگ به خاطر دین و در راه حق و دفاع از آزادی‌های والای اسلامی است، که در قرآن کریم بیشتر واژه «قتال» برای آن استفاده شده است. این مبارزه دارای ابعاد مختلف عقیدتی، نظامی، اقتصادی، سیاسی و غیره است.

اسلام جهاد را به طور کلی از واجبات کفایی دانسته است، ولی در موارد زیر جنبه واجب عینی خواهد یافت:

الف - جهاد تدافعی؛

ب - هرگاه امام (ع) یا نماینده خاص وی، افراد معینی را به نام، به جهاد ابتدایی فراخواند؛

ج - هرگاه مکلف در منطقه نبرد و پیکار حضور داشته باشد (به شرط اجتماع شرایط دیگر)؛

د - اگر مکلف حس کند که عده مجاهدان اسلام اندک است؛

ه - هرگاه مکلف نذر کند؛

از زمان پیامبر (ص)، جهاد در برگیرنده عملیات جنگی تحت نام‌های «غزوه» و «سَرِیه» بود. غزوه یا غزا جنگی بود، که تحت فرماندهی و با شراکت شخص پیامبر (ص) صورت می‌گرفت، مانند غزوه احد و غزوه خندق، اما سَرِیه به جنگ‌هایی می‌گویند که پیامبر (ص) در آن شرکت نداشت.

مورخان اسلامی، تعداد غزوات پیامبر (ص) را بین ۲۶ تا ۲۸ و تعداد سَرِیه‌ها را حدود ۸۰ مورد ذکر کرده‌اند.

اهداف جنگ در اسلام

هرچند اهداف اصلی جنگ در اسلام جدا از اهداف عالیه اسلام نیست، ولی می‌توان آنها را در این دو جمله خلاصه کرد:

۱. گسترش و ترویج شریعت اسلام تا مرحله جهان‌شمولی و برقراری صلح جهان

۲. از میان برداشتن شرک‌ها، چپاول‌ها و بیدادگری‌ها و جهالت‌ها از سراسر جهان

استاد احمد رشید در این باره معتقد است: «هدف حقیقی و علت غایی جهاد، صلح است؛ یعنی صلح قطعی بشریت که تحت تبعیت و سلطه قواعد آیینی یکتاپرست قرار گیرد.»

بنابراین، در جنگ اسلامی یا جهاد، برخلاف جنگ‌های معمولی، اهداف شخصی مطمح نظر نیست. به عبارت دیگر، هدف آدم‌کشی، کشورگشایی، تحمیل عقیده و بالاخره مداخله نظامی در امور سایر کشورها نیست.

حفظ نظم عمومی

گرچه جنگ به طور کلی تعارض میان کشورهاست، اما گاه خشونت غیر از جنگ ولی شبیه به آن به منظور حفظ نظم اجتماعی به وسیله یک حکومت در قلمروی سرزمینی آن بکار گرفته می‌شود. فقهای مسلمان مواردی مانند شورش (بغی) و راهزنی (قطع الطريق) را نیز ضمن مباحث جهاد مطرح کرده‌اند؛ زیرا گاه دولت‌مردان نسبت به مصالح کشور، خطر جدی را احساس می‌کنند و در نتیجه ضروری می‌بینند با اقدامات خشونت‌آمیز آن خطر را دفع کنند. تحت این شرایط، مجازات متخلفان شکل جنگ تأدیبی و بازدارنده پیدا می‌کند. در حقیقت این جرائم علیه مذهب و امنیت کشور را شامل می‌شوند که باید در چهارچوب حقوق جزای داخلی حل و فصل شوند.

اول: شورش (بغی)

بغی از نظر لغوی به معنای بی‌عدالتی و ظلم است و از لحاظ حقوقی به «خروج بر حاکمیت امام (رئیس کشور) به وسیله شورشیان و مخالفان با ادعای حاکمیت» تعریف می‌شود و مقاومت واقعی در قبال حاکمیت و اقتدار قانونی محسوب می‌گردد و همه نمودهای فتنه و نفاق و مخالفت را شامل می‌شود. بغی بخشی از حقوق جزای داخلی است و لذا جزء مسائلی است که به مباحث سیاسی اسلام مربوط است.

بُغات به ظاهر مسلمان هستند و شهادتین را اظهار می‌دارند و معاد را منکر نیستند، ولی با خروج و شورش مسلحانه علیه امام عادل، نظم و امنیت جامعه را برهم می‌زنند و موجبات تضعیف مسلمانان را فراهم می‌سازند. از این رو اسلام برای سرکوبی و مقابله با آنان دستور اقدام مسلحانه داده است.

اهل بغی به دو گروه تقسیم می شوند:

۱. گروه اول آن دسته از یاغیانی هستند که دارای گروه سازمانی در پشت جبهه بوده - یعنی غیر از مهاجمین، افراد مجهز و مہیای دیگری دارند- که در صورت لزوم از آنان استفاده می کنند به این گروه اصطلاحاً «باغیان ذی فئۃ» (تشکیلاتیان) می گویند.
۲. گروه دوم آن دسته از یاغیانی هستند که دارای سازماندهی پشت جبهه نیستند و غیر از حاضرین در جنگ افراد دیگری ندارند. مجروحان این دسته و فراری های آنان مورد تعقیب قرار نمی گیرند، بلکه چنان اقدام می شود که متفرق و پراکنده شوند و دست از اقدامات مسلحانه بردارند.

دوم: راهزنی (قطع الطريق)

این جرم را معمولاً سرقت بزرگ می نامند و زمانی رخ می دهد که یک شخص یا اشخاص متعدد متحد باهم در راه می ایستند و با به نمایش گذاشتن سلاح قصد غارت، قتل یا ارباب مردم را دارند. این جرم ممکن است در شهر یا خارج از شهر رخ دهد اما غالباً در خارج شهر صورت می گیرد. این راهزنان شبیه دشمنان جنگجو (اهل محاربه) هستند و به همین دلیل شایسته مجازات شدیدی هستند. مرحوم محقق حلی و شیخ محمد حسین نجفی محارب را چنین تعریف نمودند «محارب کسی است که اسلحه برهنه کرده باشد برای ترساندن مردم در خشکی یا دریا، شب یا روز، در شهر یا غیر آن»

قیود لازم برای تحقق جرم محارب:

۱. اخافة الناس: محارب باید با تجرید سلاح، قصد ارباب داشت باشد و این قید در همه تعاریف وجود دارد.
۲. خارج المصر: این عبارت در گفته ی برخی از فقها وجود دارد که به معنای خارج از شهر می باشد محاربه را تنها در خارج از شهر محقق می داند.
۳. این جرم مخصوص مسلمین نبوده و تنها در دارالسلام محقق نمی شود زیرا کافران مقیم دارالسلام در امان هستند و جان و مالشان بایستی مورد حمایت و مصون از تعرض باشد.
۴. مقصود از سلاح هر نوع سلاحی می باشد که به وسیله ی آن رعب و وحشت ایجاد شده و نظم عمومی مختل گردد همانطور که در روایتی آمده است محاربه با آتش مشعل محقق می شود و مرحوم جواهر بدان اشاره نمودند.

مجازات محارب

مجازات محارب عبارت است از قتل، به صلیب کشیدن، قطع دست و پا (به عکس هم) و نفی بلد (تبعید).

همانطور که شیخ طوسی گفته اند: «اگر کشته است، کشته می شود و اگر کشته و سرقت کرده، کشته می شود و به صلیب کشیده می شود و اگر فقط به گرفتن مال اکتفا کرده، گفته شده که دست و پای او به عکس یکدیگر قطع می شود و اگر فقط به ترساندن اکتفا کرده فقط تبعید می شود.»

جنگ علیه گروه مرتدان

ارتداد یکی از مهم‌ترین مباحث فقهی است که برخی خواسته‌اند آن را به‌عنوان برجسته‌ترین نماد سلب آزادی در اسلام معرفی کنند. تعریف ارتداد: «ترک کردن اسلام که اختیاراً توسط مسلمان ارتکاب می‌یابد؛ اعم از آنکه لفظاً از اسلام برگردد یا عملاً چنان کند.»

مرتد نخست به بازگشت به اسلام دعوت می‌گردد و اگر باز نگردد بر اساس نظر مشهور مذهب حنفی، در معرض مجازات اعدام خواهد بود و اساس این حکم روایتی از پیامبر است که فرموده‌اند: «هرکس مذهب خویش را تغییر دهد باید کشته شود»

اگر کسی میان خود و خدایش عقیده‌هایش را تغییر دهد نه کسی حق تفتیش او را دارد نه کسی می‌تواند او را به داشتن عقیده‌ای مجبور کند. پس ارتداد صرفاً به معنای تغییر عقیده نیست بلکه ترویج آن است.

نکته مهم اینکه اگر کسی صرفاً ظواهر اسلامی را ترک کند-مثلاً نماز نخواند یا هیچ‌یک از احکام اسلامی را رعایت نکند-بازهم نه تنها نمی‌توان او را به ارتداد محکوم ساخت بلکه، تمامی احکام اسلام از پاک بودن تا احکام ارث و امثال آن به او بار می‌شود.

اعلان جنگ

صدور اعلامیه جنگ عموماً بر عهده‌ی بالاترین مقام مسئول در کشور است. به همین ترتیب در حقوق اسلامی، این تنها خلیفه یا امام است که اختیار دارد اعلان جنگ کند، اما در عین حال می‌تواند این اختیار را به یک وزیر یا رئیس ارتش واگذار نماید.

اخطار

جنگ به خودی خود هدف نیست؛ بلکه فقط وسیله‌ای برای دستیابی به هدفی معین-مثل اجرای یک حق-تحصیل یک خواسته‌ی مشروع یا پایان دادن به یک تجاوز است. به طور منطقی نباید جنگ برافروخته شود، مگر در مواردی که هدف و مقصود به نحو مسالمت‌آمیز قابل دستیابی نباشد.

همانطور که گفته شد طبق حقوق اسلامی جنگ تجاوزگرانه، ممنوع است و جنگ تنها در موارد زیر مجاز است:

۱. جنگ تأدیبی به منظور جلوگیری از شورش (بغی) و فتنه
۲. جنگ دفاعی محض برای دفع تجاوز
۳. جنگ بازدارنده به منظور دفع هر خطری نسبت به کل کشور با نسبت به مذهب و آزادی مذهبی و اماکن عبادی

۴. جنگ در کنار ملت دوست متحد گرچه غیرمسلمان - که معمولاً مبتنی بر یک معاهده است - به منظور دفع تجاوز و ظلم از آنان به استثنای جنگ‌های تأدیبی و دفاعی، هرگاه اخطار و ابلاغ قبلی ممکن نباشد، اعلامیه جنگ باید مسبوق و هشدار باشد که به دشمن ارسال می‌گردد.

جهاد

مستندات شرعی جهاد

الف (جهاد در قرآن

۱-سوره بقره آیه ۲۱۶ (کتب علیکم القتال و هو کره لکم) (جهاد برای شما مقرر گردید و حال آنکه برای شما ناگوار باشد).

۲-سوره بقره آیه ۲۲۴ (وقاتلو فی سبیل الله) (و در راه خدا بجنگید)

۳-سوره حج آیه ۷۸ (و جاهدو فی الله حق جهاده) (در راه خدا جهاد کنید آنگونه که حق جهاد را به جای آورید)

این نوع از جنگ مقدس با توجیه حقوقی و هدف اصیل آن، مورد تشویق قرآن کریم و سنت نبوی قرار گرفته است.

جهاد در سنت نبوی

همچنین سنت پیامبر جهاد را میان اعمال قابل تمجید بدین ترتیب طبقه‌بندی می‌کند که: (نماز در وقت آن، سپس تواضع نسبت به پدر و مادر، آنگاه جهاد در راه خدا) ایشان در روایتی دیگر می‌فرمایند: (بهشت تحت سایه شمشیرهاست)

جهاد واجب کفایی است

برخلاف دیدگاه بسیار تند و خشن خوارج- که جهاد را اصل ششم از اصول اسلام محسوب می‌کردند- نظر مشهور در میان مکاتب اسلام این است که جهاد تنها یک واجب کفایی است و این بدان معناست که جهاد بر همه‌ی مسلمانان واجب نیست بلکه این تکلیف با انجام تعداد کافی از مؤمنان اتیان شده تلقی می‌گردد. اما اگر جهاد به وسیله تعداد کافی از مؤمنان امتثال نشود، آنگاه به یک وظیفه فردی واجب عینی تبدیل می‌شود که باید توسط هر مسلمان اتیان گردد. همه اشخاص بالغ و مذکر که از جهات جسمی و مالی توان ایفای این واجب را داشته باشند، در این ارتباط مسئول و مکلف تلقی می‌شوند.

معافیت‌های جهاد

۱. اشخاصی که از جهات جسمی یا مالی ناتوان باشند.

معافیت این اشخاص در آیه ۹۱ سوره توبه مذکور است: (لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ) یعنی (بر ناتوانان و بیماران و فقیران که سفر و نفقه عیال خود را ندارند تکلیف جهاد نیست هرگاه آنها در راه خدا و رسول او ناصح باشند).

۲. کودکان، نابینایان، معلولان، بیماران.

سوره نور آیه ۶۱ و سوره فتح آیه ۱۷ (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ) یعنی (بر نابینایان و معلولان و بیماران تکلیفی نیست).

۳. زنان نیز از خدمت نظامی و جهاد معاف هستند و بر اساس کلام پیامبر، حج جایگزین جهاد برای آنان است.

۴. بر اساس فقه امامیه جهاد بر افراد صغیر و مجنون نیز واجب نیست.

۵. بر پیرمرد عاجز نیز جهاد واجب نمی‌باشد.

۶. بعضی از فقها دانشمندانی را که در کشورشان بی نظیر باشند از جهاد معاف می‌دانند. (به دلیل ترس از دست رفتن ایشان)

انواع جنگ در اسلام

با توجه به اهدافی که اسلام در جنگ دارد، می‌توان آن را به انواع گوناگون تقسیم نمود.

۱. جنگ داخلی در قلمرو کشور اسلامی

۲. جنگ ابتدایی یا جهاد دعوت

۳. جنگ تدافعی

۴. جنگ آزادی‌بخش

۵. جنگ میان کشورهای اسلامی

البته جنگ داخلی یا جهاد داخلی مورد بحث ما نیست.

جنگ ابتدایی

اسلام هیچ‌گاه افراد را مورد تهاجم قرار نمی‌دهد تا خود را به اجبار بر آنان تحمیل نماید، بلکه تنها نظام‌های کفر و شرک را که نگهبانان ضوابط طبقاتی، عامل اصلی نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی و مانع آگاهی انسان‌ها هستند، مورد تهاجم قرار می‌دهد، تا همه مردم را از تأثیرات گمراه‌کننده‌ای که فطرت آنان را فاسد ساخته، آزادی را از آنان می‌گیرد، برکنار سازد.

بنابراین، اسلام اجازه می‌دهد که مسلمانان ولو اینکه سابقه عداوت و دشمنی هم با کفار (به ویژه با نظام‌های کافر) نداشته باشند، به آنها یورش برده و برای از بین بردن کفر و شرک با آنان بجنگند.

صاحب کنز‌العرفان در این باره می‌گوید: «این جهاد ابتدا از طرف مسلمین به خاطر دعوت به اسلام شروع می‌شود و به این خاطر، جهاد ابتدایی نامیده شده است.»

قرآن کریم و جنگ ابتدایی

ایات بسیاری از قرآن کریم، وجوب جنگ با کفار را که همان «جهاد ابتدایی» است مقرر می‌دارد که از آن جمله است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» یعنی «بر شما حکم جهاد مقرر شده است هرچند آن برای شما ناخوشایند است ولی چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید و آن به سود شما باشد و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید و آن به زیان شما باشد و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.» (سوره بقره آیه ۲۱۶) به عبارت روشن‌تر؛ یعنی جنگ مقدس بر شما واجب گردیده، لیکن شما در انجام آن اکراه دارید. چه بسیارند اعمالی که ظاهراً در آن خیر و صلاحی نیست، ولی در حقیقت خیر و صلاح‌اند، و در مقابل بسیاری از اموری که شما راغب به انجام آنید، حال آنکه شر و فساد در آن نهفته است. شما منافع فردی و شخصی را مدّ نظر و مرجّح می‌دارید، در صورتی که در جنگ اسلامی منافع عمومی مرجّح است. هیچ فکر کرده‌اید که اگر به جنگ مبادرت نورزید، چه بسا دشمن بر شما چیره شده، شما را به زیر سلطه خود درمی‌آورد آنگاه است عذاب و شکنجه‌ای بدتر از استعمار و استثمار نخواهد بود. درواقع، مصلحت امور به دست توانای خداوندی است و شما را بر آن آگاهی نیست.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» یعنی «ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد (ابتدایی) کن و بر آنان سخت‌گیر (بیش از آن با آن عناصر فاسد پلید حلم و مدارا مکن) و جایگاه آنان جهنم است و سرانجام بدی است.» (سوره توبه آیه ۷۳)

وجود امام یا نایب خاص او در جنگ ابتدایی

بنا به عقیده شیعه، مبادرت به جنگ ابتدایی مستلزم وجود امام یا نایب خاص اوست. این نوع جنگ بر شخص به خصوصی واجب نیست، مگر امام یا نایب خاص ایشان بنا به مصالح و مقتضیاتی، از جمله کافی نبودن پیکارگران اسلام، شخص یا اشخاصی را به جنگ فراخواند.

ظرافت و لزوم دقت بسیار در اقدام به جنگ ابتدایی، شیعه را بر آن داشته است تا این امر را به تشخیص معصوم (ع) و در زمره وظایف اصلی امامت قرار دهد.

نتیجه عملی مترتب بر این عقیده، آن است که در غیاب امام معصوم (ع)؛ یعنی در این مقطع زمانی، جنگ ابتدایی غیرمجاز و موقوف است.

اما در مقابل، اهل سنت برای جنگ ابتدایی چنین شرطی را قائل نیستند و معتقدند هرگاه مسلمانان در آن حد از قدرت و نیرومندی - که لازمه مبارزه و جهاد ابتدایی است قرار گرفتند - بر آنان واجب است که از حالت سکون خارج شده و به جنگ اقدام نمایند.

ممنوعیت جنگ ابتدایی در ماه‌ها و مکان‌های ممنوعه (حرام)

اسلام جنگیدن در ماه‌های حرام یا ماه‌های مقدس (رجب، ذیقعد، ذیحجه و محرم الحرام) و نیز جنگیدن در مسجدالحرام را منع کرده و مسلمانان را از مبادرت به جنگ ابتدایی در این ماه‌ها و مکان‌ها بر حذر داشته است.

مستند قرآنی این حکم، آیه ۵ سوره توبه است:

«فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَخْصِرُواهُمْ وَأَقْعِدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ ...» یعنی «پس هنگامی که ماه‌های حرام به سر آمد، آنگاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید و به اسارت بگیریدشان و محاصره‌شان کنید و همه‌جا در کمین‌شان بنشینید، ...»

اما آیه ۱۹۴ سوره بقره استثنایی بر حکم مذکور وارد آورد که مربوط به دفاع است.

«... وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ...»، یعنی «... در مسجدالحرام با آنان نبرد نکنید، مگر آنکه آنها پیش‌دستی کنند. در این صورت رواست که آنها را در حرم به قتل برسانید ...»

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ...»، «ماه‌های حرام را در مقابل ماه‌های حرام قرار دهید، که اگر حرمت آن را نگاه نداشته و با شما قتال کند شما نیز قصاص کنید. هر که به ستم بر شما دست دراز کند او را از پای در آورید به قدر ستمی که به شما رسانده است ...»

به عبارت روشن‌تر؛ یعنی اگر کفار احترام ماه‌های حرام و مکان‌های مقدس را که جنگ در آنها حرام است رعایت نکردند و یا دشمن ابتدائاً عملیات خصمانه را آغاز کند، شما هم رعایت نکنید و جنگیدن در آن اوقات و در آن مکان‌ها جایز است.

دعوت به اسلام قبل از جنگ ابتدایی

در اسلام، اعلان جنگ ابتدایی به دشمن مستلزم دعوت او به اسلام، همراه با تشویق و تبلیغ است. در صورت عدم پذیرش دعوت از سوی دشمن و تمایل به حفظ دین خود از سوی آنها، باید جزیه پرداخت نمایند. در غیر این صورت، وقوع جنگ حتمی است. مهلت دریافت پاسخ از سوی دشمن معمولاً سه روز است.

حضرت رسول اکرم (ص) در آغاز بعثت در هر یک از لشکرکشی‌ها خود به جنگجویان توصیه می‌فرمود که پیش از آنکه به کرات دشمن را به دین اسلام دعوت نکرده‌اند، از هرگونه حمله‌ای خودداری کنند و همیشه از صلح و آشتی درآیند و همچنین به آنها می‌گفتند: من بیشتر دوست دارم که شما را در موقع مراجعت همراه با مردمی ببینم که به اسلام گرویده‌اند تا با عده‌ای کودکان و زنانی که پدران و شوهران آنها را کشته باشید.

امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب (ع) در این باره می‌فرماید: «پیامبر مرا روانه یمن کرده و فرمودند: ای علی! تا کسی را دعوت (به اسلام) نکرده‌ای، با او نجنگ! به خدا سوگند اگر خدا یک تن را به دست تو هدایت کند، بهتر از همه چیزهایی است که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، و وظیفه تو ای علی دوست داشتن و سرپرستی اوست»

چنانچه دشمن قبلاً اسلام را شناخته و یا به اسلام دعوت شده باشد، این دعوت ساقط می‌گردد.

خصوصیات رزمندگان در جنگ ابتدایی از دیدگاه شیعه

در جنگ ابتدایی هر مسلمانی نمی‌تواند شرکت داشته باشد. رزمنده اسلام یا مجاهد عنوانی است که برارنده مسلمانی با شرایط و خصوصیات زیر است:

۱. بالغ باشد؛

امام علی (ع) قبل از آغاز جنگ با خوارج (جنگ نهروان) به سران کوفه و سران هفت ناحیه و سران قبایل و بزرگان قوم فرمان بسیج عمومی داد و فرمود سالار هر قوم جنگ‌آوران طایفه خویش را با فرزندانسان که به سن پیکار رسیده‌اند، فراهم آورد.

۲. عاقل باشد؛

۳. مرد باشد؛

آیه ۸۴ سوره نساء در این خصوص مصرح است: «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّصِ الْمُؤْمِنِينَ...»
 یعنی «ای پیامبر در راه خدا پیکار کن، تنها مسؤول وظیفه خود هستی و مؤمنان را برای این کار تشویق نما ...»

۴. سلامتی و توانایی جسمی؛

«لَا تُكَلَّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» یعنی «(ما) هیچ‌کس را مکلف نمی‌کنیم، مگر به اندازه توانایی او.» (سوره انعام، آیه ۱۵۲)

همچنین آیات ۹۱ سوره توبه، آیه ۶۱ سوره نور، آیه ۱۷ سوره فتح و آیه ۹۵ سوره نساء

۵. حریت یا آزادی؛

۶. توانایی مالی در حد نفقه خود و خانواده؛

«اجازه انصراف از جهاد برای کسی که تنگدست است»

۷. آشنایی با فنون جنگی؛

۸. اجازه والدین؛

از آنجا که اجازه والدین واجب عینی است و جهاد ابتدایی واجب کفایی است و واجب عینی بر واجب کفایی تقدم دارد، بنابراین، عدم اجازه والدین موجب سقوط جهاد می‌شود. اما چنانچه والدین کافر باشند، اجازه آنان لازم نیست و اعتباری ندارد. ضمناً اگر شخصی برای جهاد فراخوانده شو. د، اجازه والدین ضرورتی ندارد و جهاد ساقط نمی‌شود.

خصوصیات رزمندگان در جنگ ابتدایی از دید اهل تسنن

مکتب شافعی و حنفی از اهل تسنن معتقدند خصوصیات رزمندگان در جنگ ابتدایی به شرح زیر است:

بدان که غازی و مجاهد کسی است که ده شرط زیرین را به جای آورد:

اول - رضای والدین را جلب کند.

دوم - أعمال اساسی عبادی اسلام، مانند نماز و روزه را انجام دهد؛

سوم - نفقه افراد تحت تکفل خویش را تأمین کند؛

چهارم - هزینه جهاد را از مال حلال خویش تأمین کند؛

پنجم - از فرمان والی پیروی کند؛

ششم - حق رفیق و هم‌صحبت را نگاه دارد؛

هفتم - در راه جهاد کسی را نرنجاند؛

هشتم - از مقابل دشمن نگریزد؛

نهم - در غنیمت خیانت ننماید؛

دهم - نیت وی از جهاد آن باشد که به دین خدمت کند و مسلمانان را یاری نماید.

جنگ تدافعی

در حالی که برخی از فقههای اسلامی، جنگ تدافعی را فاقد خصیصه جهاد دانسته، آن را اساساً جهاد نمی دانند، اکثر آنان حکم قتال با جهاد در اسلام را به حقیقت حکم به دفاع دانسته اند.

جنگ تدافعی در اسلام، عملیات نظامی کشور اسلامی را مقابل تهاجم و تجاوز مسلحانه کشورهای غیر اسلامی است. این قاعده را که «دفاع مشروع» نیز می نامند، امروز در حقوق بین الملل نیز به رسمیت شناخته، زیرا حق هر کشوری است که برای محافظت در برابر متجاوز از خود دفاع کند.

در اسلام، هدف از جنگ تدافعی، دفع حمله و سرکوب پیمان شکنان و تجاوز کاران بیگانه و بیرون راندن آنان از سرزمینهای اشغالی و آزادسازی آن مناطق و دفاع از جان و مال مسلمانان و عقیده و مرام اسلامی است. انجام این نوع جهاد - که در زمره واجبات عینی است - بر یک یک مسلمانان، اعم از مرد و زن، در کلیه قرون و اعصار و مادام العمر لازم الاجرا است.

قرآن کریم و جنگ تدافعی

قرآن کریم در آیات متعددی جنگ تدافعی را تشریح و هدف آن را به خوبی روشن کرده است؛ از آن جمله آیات زیر:

- «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ...» یعنی «و با کسانی که با شما آغاز کارزار می کنند، در راه خدا کارزار کنید ...» (سوره بقره آیه ۱۹۰)

- «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ...» یعنی «هرجا مشرکان را یافتید، آنان را بکشید و از شهر و دیارشان برانید؛ چنان که آنان شما را از وطن تان آواره کردند ...» (سوره بقره آیه ۱۹۱)

- «... تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا...» یعنی «...بیایید در راه خدا پیکار یا دفاع کنید ...» (سوره آل عمران آیه ۱۶۷)

استعمال کلمه «یا» در این آیه، امکان دارد برداشت فقهایی را که معتقد به افتراق میان «جهاد» و «دفاع» هستند و یا به طور کلی «دفاع» را «جهاد» نمی دانند قوت بخشد، اما چنین طرز تفکری خالی از ایراد نخواهد بود، چرا که اولاً واژه «قاتلوا» که در اینجا به معنی «جهاد ابتدایی» است، از «دفاع» یا «جهاد تدافعی» جدا شده است و این تفکیک، تفکیک موضوعی است، نه حکمی. ثانیاً با توجه کافی به آیات مذکور در بندهای بالا (آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره بقره)، حتی احتمال تفکیک موضوعی میان «جهاد» و «دفاع» نیز ساقط می شود.

شرایط مبادرت به جنگ تدافعی

بر هر فرد عاقل و بالغ مسلمانی - اعم از زن و مرد - که توان دفاع در برابر دشمن را داشته باشد، واجب عینی است که در جنگ تدافعی شرکت کند.

شرایطی که قبلاً در مورد اقدام به جنگ ابتدایی برشمردیم، در خصوص جنگ تدافعی مورد نظر نیست؛ از جمله حضور امام یا نایب خاص او در این جهاد شرط لازم نیست. بنابراین، فرمانده و رهبر می‌تواند هر خصوصیتی را دارا باشد. آنچه اساس است دفاع از اسلام و کشور اسلامی است.

جنگ آزادی بخش

در اسلام، جنگ آزادی بخش جنبه دیگری از جنگ تدافعی است. هدف جنگ آزادی بخش، دفاع از مظلوم و طرد استثمارگری و هر نوع استثمار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است. استاد بوازار، جنگ آزادی بخش را نوعی مداخله بشردوستانه به مفهوم معاصر آن می‌داند.

هدف از جنگ آزادی بخش، آزادسازی ملت‌هایی است که زیر سلطه حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری، حیثیت، شرف و جان و مال آنان در معرض تاخت و تاز سلطه‌گران داخلی است. در اجرای این هدف، بر تمامی کشورهای اسلامی واجب است، مردم ستمدیده را که قادر به دفاع از خود و برانداختن حکومت‌های ظالم خویش نیستند، یاری کرده، آنان را از قید رقیت و بردگی برهانند.

شرایط مبادرت به جنگ آزادی بخش

در جنگ آزادی بخش نیز همچون جنگ تدافعی، مشارکت یکایک مسلمانان عاقل و بالغ - چه مرد و چه زن - از واجبات عینی است، اما کشورهای اسلامی تنها در صورت اجتماع شرایط زیر، حق مبادرت به جنگ آزادی بخش را دارند:

۱. روشن بودن چگونگی تجاوز به آزادی‌ها و حقوق انسانی اتباع یک کشور خارجی و عدم رسیدگی صحیح واقعی از سوی مقامات صلاحیتدار آن کشور؛ نتیجه اینکه فساد و ظلم حکومت خارجی بایستی کاملاً محرز باشد.
۲. درخواست کمک و معاونت از سوی اتباع ستمدیده کشور خارجی
۳. احتمال کسب نتیجه

قرآن کریم و جهاد آزادی بخش

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا...» یعنی «شما را چه شده که در راه خدا جهاد نمی‌کنید و (در راه نجات) ناتوانان، از مردان و زنان و فرزندان که می‌گویند ای پروردگار، ما را از این شهری که مردمش ستمکارند، به درآور»

جنگ میان کشورهای اسلامی

قبول تعدد کشورهای اسلامی در جهان معاصر، ما را بر آن می‌دارد تا احتمال وقوع جنگ میان آنها را بررسی نموده، طرق جلوگیری از آن و نحوه خاتمه آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. قرآن کریم در این زمینه، بیاناتی بس شیوا و نغز دارد:

- «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» یعنی «و اگر دو طایفه از اهل ایمان با هم به قتال و دشمنی برخیزند البته شما مؤمنان بین آنها صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال

کنید تا به فرمان خدا باز آید (و ترک ستم کند)، پس هر گاه به حکم حق برگشت با حفظ عدالت میان آنها را صلح دهید و همیشه (با هر دوست و دشمنی) عدالت کنید که خدا بسیار اهل عدل و داد را دوست می‌دارد.» (سوره حجرات آیه ۹)

به عبارت روشن‌تر، هرگاه دو ملت هم‌کیش مسلمان و یا دو کشور اسلامی شروع به جنگ کنند، بر سایر کشورهای اسلامی است که آنان را به آشتی و صلح فراخوانند و اگر یکی از آن دو متجاوز و ستمکار بود و بدون دلیل کافی جنگ را ادامه داد و یا منطقاً حاضر به صلح نشد، بر کشورهای اسلامی خارج از صحنه درگیری نظامی واجب است که علیه تجاوزگر به جنگ بپردازند تا ستم رها کند.

– «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ...» یعنی «بی‌شک مؤمنان برادرند، پس (اگر نزاع و جنگی میانشان واقع شد) صلح را میان دو برادران برقرار کنید» (سوره حجرات آیه ۱۰)

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) عقیده داشت که جنگ مسلمان با مسلمان، با جنگ مسلمان با کافر فرق دارد و در جنگ با مسلمان، فقط باید خواست که (خداوند) او را به سوی حق و دین بازگرداند و اگر بازگشت می‌کرد، جان و مالش در امان بود، ولی جنگ با غیرمسلم غیر از این بود.

نتیجه حاصل از این بحث» اولاً امکان حدوث جنگ میان دو کشور هم‌کیش اسلامی وجود دارد؛ ثانیاً همان‌طور که در قرآن کریم آمده، کشورهای اسلامی بایستی میانجگری نموده، نهایت سعی و تلاش خود را جهت برقراری صلح بنمایند، اما اگر یکی از طرفین در حال جنگ که معمولاً کشوری است که پا از دایره حق و عدالت فراتر نهاده و ستم و تجاوز در پیش گرفته است، دست از ظلم و تعدی و جنگ برنداشت و یا بی‌جهت جنگ را ادامه داد، کشورهای اسلامی دیگر باید به حمایت از کشور مورد تجاوز و ستم و علیه متجاوز، تدابیر تلافی‌جویانه لازم را اتخاذ نمایند.

این تدابیر بدون قید حصر عبارتند از: قطع روابط در تمام یا بعضی زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و غیره، مجازات‌های اقتصادی، و بالاخره جنگ.

اجازه مبادرت به چنین اقداماتی تا زمانی است که کشور متجاوز به راه انحرافی خود ادامه داده و یا دست از عملیات جنگی نکشیده و تسلیم نشده است، اما پس از تسلیم و متارکه جنگ، ادامه پیکار مشروعیت ندارد.

اینکه اگر با امان نظر کافی، مطالب یادشده را بار دیگر از نظر بگذرنیم، شاید بتوان به این عقیده رسید که علیه کشور اسلامی متجاوز، گونه‌ای جهاد تدافعی خواهد بود.

حقوق بشردوستانه در اسلام

در اسلام، انسان به عنوان «خلیفه الله» نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. در نتیجه، از حقوق خاصی که امروز آن را «حقوق بشر» می‌نامند، برخوردار است.

مواردی از «حقوق بشر در اسلام» که با حقوق بین‌الملل پیوستگی منطقی پیدا می‌کند؛ از آن جمله حقوق بیگانگان، حقوق اقلیت‌های مذهبی و بالاخره حقوق خاصی که انسان‌ها در زمان جنگ دارا هستند که معمولاً با عنوان «حقوق بشر در زمان جنگ» یا «حقوق بشردوستانه» از آن یاد می‌شود.

مقصود از حقوق بشردوستانه در اسلام، کلی امتیازات و اقتدارات مشروعی است که اسلام در جنگ برای دشمن شناخته است. این حقوق ممکن است مستقیماً انسان‌ها مورد حمایت قرار دهد و یا به طور مستقیم حمایت از اموال، ساختمان‌ها و حتی حیوانات را به عهده گیرد.

رفتار با دشمن در زمان ظهور اسلام

در زمان ظهور اسلام، مصریان، آشوریان، یهودیان، ایرانیان، رومیان در حین جنگ و پس از جنگ رفتار و اعمال زشت و ناپسندی با دشمنان خود داشتند؛ از آن جمله، آتش زدن و ویران کردن و غارت شهرهای دشمن، زجر و شکنجه دشمنان و ایران جنگی، مثله کردن کودکان، زنان و سالخورده‌گان و یا به اسارت و بردگی گرفتن آنان.

دین مسیح، نیز با اینکه دین رحمت و عطا و در آن مقررات خاص مربوط به زمان جنگ یافت می‌شود، ولی پیروان این دین خود از کسانی بودند که مسیحیت را نادیده انگاشته، به آن مقررات وقتی نمی‌گذاشتند.

بنابراین، پیش از اسلام، حقوق بشردوستانه وجود داشت، اما چندان توجهی به آن نمی‌شد.

مسأله حقوق بشردوستانه در قرآن کریم

خداوند در آیات مختلف از قرآن کریم، بر رفتار انسانی با دشمن و رعایت حقوق بشردوستانه تأکید می‌فرماید:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» یعنی «در راه خدا قتال کنید با کسانی که با شما می‌جنگند و تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد» (سوره بقره آیه ۱۹۰)

علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان این آیه را چنین تفسیر می‌کند: قتال (مصدر «قاتلوا») این است که انسان در مقام کشتن کسی که قصد قتل او را دارد، برآید و در راه خدا بودنش، به این است که مقصود از آن برپا داشتن دین و رونق دادن آیین خداپرستی باشد، نه تسلط بر مال و عرض انسان‌های دیگر و اساساً این قانون چنان که بیان خواهیم کرد، برای دفاع از حقوق مشروع انسانیت - که به حکم فطرت سلیم ثابت و محقق است - وضع شده؛ و چون دفاع، قیام و اقدام علیه عناصر اخلاق‌گر و مردم تجاوزکار است و طبعاً محدود به حدود خاصی است، لذا در ذیل این می‌فرماید: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» یعنی «از حدود خود تعدی نکنید که خدا اهل تعدی را دوست ندارد»

«وَلَا تَعْتَدُوا... اعتداء (مصدر لا تعتدوا) تجاوز کردن و از حد گذشتن است و در آیه به طور کلی از آن نهی شده است. بنابراین، شامل هر عملی است که این مفهوم بر آن منطبق گردد، مانند آغاز جنگ کردن، بدون دعوت به حق جنگیدن، زن‌ها و بچه‌ها را کشتن، دست از جنگ نکشیدن، در صورت دست کشیدن دشمن و سایر چیزهایی که در فرمایشات پیغمبر اکرم (ص) بیان شده است.

«... لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» یعنی «خداوند تجاوزکاران را دوست ندارد». (سوره اعراف آیه ۵۵ سوره مائده آیه ۸۷)

«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا...» یعنی «پس استوار باش، چنان که بدان امر شده‌ای و کسی که با تو توبه کرد و طغیان مکنید...»: «از حدود الهی تجاوز مکنید» (سوره هود آیه ۱۱۲)

اعمال ممنوعه در جنگ از دیدگاه اسلام

از دیدگاه اسلام، دشمنان به عنوان انسان‌های که قابلیت هدایت و سوق به سوی حق و حقیقت دارند، به حساب می‌آیند. از سوی دیگر، در زمان جنگ، دشمنان از دو گروه متمایز ترکیب می‌یابند: دسته‌ای نظامیان و کسانی که مستقیماً و به گونه‌ی فعالی در جنگ مشارکت دارند و دسته‌ی دیگر که به هیچ وجه دخالتی در جنگ ندارند، که معمولاً زنان، کودکان و مردان سالخورده را تشکیل می‌دهند. اسلام برای افرادی از دسته‌ی نخست که تسلیم شده یا زخمی گردیده و یا اسیر گشته‌اند، حقوق خاصی را شناخته است.

اسلام مردانه جنگیدن را ترغیب، و خیانت، شکنجه دادن و آزار روانی و بدنی نسبت به دشمن (به ویژه پس از خاتمه جنگ) را منع می‌کند.

اما در مورد دسته‌ی دوم از دشمنان که اساساً نقشی در جنگ ندارند، اسلام برایشان حقوقی قابل توجه در نظر گرفته است.

صرف‌نظر از افراد دشمن اموال و دارایی‌های دشمن نیز مصونیت‌های دارند که به آنها اشاره خواهد شد.

بنابراین، مبادرت به اعمال زیر برای مسلمانان نسبت به دشمنان ممنوع خواهد بود:

- شکنجه و آزار دشمن
- کشتار تسلیم‌شدگان
- کشتار فراریان از جنگ
- کشتار اسلام‌آوردگان دشمن
- کشتار مجروحان و اسیران جنگی
- مُثله کردن جسد دشمن
- تخریب و انهدام هدف‌های غیر راهبردی و غیرنظامی دشمن
- کشتار حیوانات اهلی دشمن
- محاصره اقتصادی دشمن
- استعمال سم و مواد شیمیایی زیان‌بار علیه دشمن
- تعرض به کلیساها و معابد دشمن

منع کشتار افراد غیرنظامی دشمن

کشتار افراد غیرنظامی دشمن، یعنی کسانی که مستقیم یا غیرمستقیم در جنگ علیه اسلام شرکت نداشته‌اند.

زنان و کودکان و دیوانگان، حتی اگر دشمن را یاری کرده باشند (نه اینکه جزو جنگجویان باشند) از کشتن در امانند، اما اگر نیروی نظامی دشمن آنان را سپر قرار داده باشد و چاره‌ی منحصر برای پیروزی و فتح این باشد، بنا به ضرورت جنگی، کشتار آنان جایز می‌شود.

ذیلاً دو نمونه از رفتار پیامبر اسلام در این خصوص بازگو می‌شود:

- پیامبر اکرم (ص) هنگامی که از غزوه حنین بازمی‌گشت، زنی را دید که کشته شده است، گفت: این زن را چه کسی کشته است؟ گفتند: خالد بن ولید. گفت، او را بگویید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَنْهَاهُ أَنْ يَقْتُلَ وَلِيداً أَوْ امْرَأَةً أَوْ عَسِيفاً؛ خالد را بگوید که پیغمبر (ص) تو را نهی می‌کند از آنکه کودکی یا زنی یا مزدوری از آن کافران را به قتل آوری»

منع کشتار نظامیان دشمن که مجبور به شرکت در جنگ شده‌اند

در جنگ بدر، پیامبر (ص) از کشتن حارث بن عامر بن نوفل هم نهی فرموده بود، و دستور داده بوده که او را اسیر کنند و نکشند. او از کسانی بود که مجبورش کرده بودند، به بدر بیایند، ولی حبیب بن یساف به او برخورد و او را بدون اینکه بشناسد، کشت چون این خبر به پیامبر (ص) رسید، فرمود: پیش از آنکه او را بکشی، اگر می‌یافتمش او را بر زن‌هایش رها می‌کردم. همچنین پیامبر (ص) از قتل زمعه بن اسود هم نهی فرموده بود، ولی ثابت بن جذع او را بدون اینکه بشناسد، کشت.

منع مُثْلَه کردن اجساد دشمن

پس از جنگ احد و مُثْلَه کردن و بریدن اعضای بدن حمزه، عموی پیامبر (ص) توسط قریشیان، پیامبر (ص) در حالی که بشدت ناراحت بود، فرمود: «اگر حق تعالی مرا بر قریش ظفر دهد، سی (و به روایتی سه) از ایشان بر مثال حمزه مُثْلَه کنم. حق تعالی این آیات را فرو فرستاد، در تزکیت پیامبر (ص): «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» یعنی «و اگر عقوبت کردید، پس همچنان عقوبت کنید که شما بدان عقوبت شدید و البته اگر صبر کردید، آن بر شکیبایان بهتر است.» (سوره نحل آیه ۱۲۶)

همچنین آیه ۱۲۷ سوره نحل: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَخْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» یعنی «و (تو) ای رسول) به رضای خدا به رنج تربیت امت صبر پیشه کن و بر آنها (که ترک کفر و عناد نمی‌کنند، غمگین مشو و از مکر و حيلة آنان دلتنگ مباش) که خدا از مکر خلق تو، دین تو را محفوظ می‌دارد»

پس از اینکه این آیات نازل شد، پیامبر اکرم (ص) بر مصیبت حمزه شکیبایی کرد و صبر پیشه گرفت و از مُثْلَه کردن نهی کرد و بعد از آن پیامبر (ص) در هر مقامی که حضور داشت اصحاب خود را به صدقه دادن و نهی از مُثْلَه کردن؛ وصیت می‌کرد.

منع انهدام اهداف غیر راهبردی و غیرنظامی دشمن

در کتاب تاریخ جنگ‌های صلیبی آمده است که: «در زمان عُمر بن خطاب که بیت‌المقدس را فتح کرد، هیچ‌گونه آزاری به نصاری نزد، ولی برعکس هنگامی که نصاری این شهر را گرفتند، با کمال بی‌رحمی مسلمانان را قتل عام کردند، و یهود وقتی بدانجا درآمدند، بی‌باکانه همه را سوزاندند.»

منع کشتار حیوانات اهلی دشمن

کشتن حیوانات اهلی دشمن مجاز نمی‌باشد، مگر گاو و گوسفند و شتر آن هم به اندازه رفع گرسنگی.

امام صادق (ع) از قول پیامبر (ص) می‌فرماید: «چهارپایان حلال گوشت دشمن را جز به وقت لزوم کشید. از آنجا ذبح این گونه حیوانات آیین خاصی دارد، از کشتن آنها به قصد عصبانی کردن کفار بپرهیزید»

منع محاصره اقتصادی دشمن

محاصره اقتصادی دشمن اصولاً صحیح نیست، مگر در مورد کسانی که به طور مستقیم در جنگ شرکت داشته باشند. پیغمبر اکرم (ص) محاصره اقتصادی، یعنی تاکتیک مشهور مبارزه اقتصادی را تابع اصل محدودیت عملیات نظامی در دایره هدف‌های استراتژیک دانسته است.

مورد عملی آن، اعتراض شدید ایشان به رفتار ثمامه ابن اثال حنفی است. قبل از فتح مکه، ثمامه رویس هل یمامه که بتازگی اسلام آورده بود، با صدور دستور محاصره اقتصادی قریشیان، مانع عبور کاروان‌های حامل آذوقه به مکه شد و از آنجا که یمامه تنها محل عبور این کاروان‌ها به آنجا بود، اهل مکه سخت به تنگ آمده و نامه‌ای خدمت پیامبر نگاشته و درخواست لغو حصر اقتصادی مکه را نمودند ایشان هم بلافاصله به ثمامه پیام فرستادند که از حمل آذوقه به مکه جلوگیری نکند.

منع استعمال سم و مواد شیمیایی زیان بار علیه دشمن

بسیاری از علمای اهل سنت و بعضی از فقه‌های عالیقدر شیعه، مانند شیخ طوسی، این تاکتیک جنگی را ناروا دانسته و به گفته پیامبر (ص) استناد جسته‌اند که فرمود: در شهرهای دشمن سم نیندازید ابوبکر نیز در تعلیماتی که به ارتش در حال جنگ داده است، به سپاهیان خود توصیه می‌کند که از راه شجاعت و نه هرگز به وسیله سم بر دشمن پیروز شوند. بنابراین، سم وسیله جنگی نامشروعی است.

منع تعرض به کلیساها و معابد دشمن

معابد دشمن و اموال موجود در آنها و نیز جان مال راهبان و دیرنشینان آنها - اعم از اینکه در آنجا ساکن باشند و یا در خارج از آنجا به سر برند - مصون از هرگونه دشمن قرار تعرض است. بدیهی است چنانچه این معابد به عنوان پایگاه نظامی مورد استفاده دشمن قرار گیرند، مصونیت ملغی می‌گردد.

عمر بن خطاب هنگامی که به تقاضای مردم بیت المقدس وارد آن شهر شد، طی سخنانی گفت: «اهالی بیت المقدس تأمین جانی خواهند داشت، زنان و فرزندان‌شان مصون خواهند بود. کلیساها و معابد آنها نیز در امان خواهد بود، نه کسی در آن سکونت خواهد کرد و نه ویران می‌شود.

امان خواهی در جنگ

در خصوص مفهوم و انواع امان و حقوق و تکالیف ناشی از آن، پیش از این سخن به میان آمده است و در این قسمت تنها به بحث خاص «امان خواهی در جنگ» پرداخته می‌شود.

اسلام به لشکریان دشمن مجال داده است تا قبل از به اسارت درآمدن، سلاح‌های خود را بر زمین نهاده، تسلیم شده و درخواست امان نمایند. در مقابل، لشکریان اسلام نیز موظف به قبول چنین درخواستی هستند.

البته، پس از خاتمه جنگ و حتی پس از اسارت نیز، شخص رئیس حکومت اسلامی (یا ولی امر مسلمین) می‌تواند با در نظر گرفتن مصالح اسلام و مسلمانان به دشمن امان اعطا نمایند. پیامبر (ص) در روز بدر از میان اسیران به ابو عزه عمرو بن عبدالله بن عمیر حجمی که شاعر بود، امان دادند و او را آزاد فرمودند.

انواع امان در جنگ

امان در جنگ دو صورت عام و خاص دارد. رئیس حکومت اسلامی حق اعطای امان عمومی را دارد، لیکن سایر لشکریان تا ردهٔ سرباز، تنها می‌توانند به طور خاص و انفرادی به دشمن امان دهند.

پیامبر اکرم (ص) پس از فتح مکه تقریباً به طریق عام به اهالی مکه امان داد؛ به این نحو که فرمود: «هر کس به خانهٔ ابوسفیان درآید، در امان است و هر کس در خانهٔ خویش را ببندد، در امان است، هر کس در مسجدالحرام پناهنده شود، در امان است...» به روایتی، رسول خدا (ص) پرچمی را برای ابورویحه عبدالله بن عبدالرحمن خثعمی فرستاد و او را فرمود تا فرید کند که هر کس در زیر پرچم ابو رویحه درآید، در امان است... اما در عین حال کسانی را نام برد و مسلمانان را فرمود که هر یک از آنان را هر کجا ببینند بکشند»

ظاهراً علت این دستور پیامبر (ص) این بوده است که به نحو فعالی در جنگ علیه مسلمانان شرکت داشته‌اند.

امان‌خواهی و به دنبال آن اعطای امان، نوعی قرارداد است. بنابراین، اصل «أوفوا بالعقود» دربارهٔ آن نیز مصداق دارد و نقض آن عملی است خلاف و کشتن مستأمن فعلی حرام است. البته، چنانچه مفاد امان‌نامه خلاف شرع باشد و یا امان‌دهنده برخلاف رضایت باطنی و به اجبار به این امر تن در داده باشد، عقد باطل و امان کأن لم یکن تلقی می‌شود.

اسلام و رفتار با اسیران جنگی

یکی دیگر از جلوه‌های روشن حقوق بشر در اسلام، چگونگی رفتار با اسیران جنگی، و حقوقی است که ایشان دارند. تاریخ گویای این واقعی تلخ است که رفتار ایرانیان و یهودیان و مخصوصاً رفتار مسیحیان با اسیران جنگی در جنگ‌های صلیبی رفتاری همراه با ایذاء و شکنجه بوده است و حتی در بسیاری از موارد در عربستان قبل از اسلام، اسیران را از دم تیغ می‌گذراندند، اما در اسلام طرز رفتار با اسیران جنگی منطبق با همان موازینی است که امروزه حقوق بین‌الملل حکم می‌کند.

این قواعد و اصول را می‌تواند در قرآن کریم، احادیث و اخبار و روایت و به طور کل در تاریخ اسلام و آرا و فتاوی دانشمندان بزرگ اسلام یافت.

قرآن کریم و رفتار با اسیران جنگی

حماد بن ابی سلیمان، حقوق‌دان بزرگ اسلامی (استاد ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفی)، از مفهوم مخالف آیه ۱۹۳ سوره بقره که می‌فرماید: اگر آنها (کسانی که با شما جنگ خواهند کرد) با شما نجنگند (به شما حمله کنند) آنان را نکشید، چنین برداشت می‌کند که لشکریان دشمن که اسیر می‌شوند (ه به طور ارادی تسلیم می‌شوند و چه وادار به تسلیم می‌گردند) و سلاح‌های خود را تحویل می‌دهند، دیگر حالت جنگجویانه ندارند و خطری به حساب نمی‌آیند، بنابراین نباید آنان را کشت. به عبارت بهتر، اگر کسانی که با شما جنگ می‌کنند، ننجگیدند، آنها را نکشید. در نتیجه چون جنگجویی که اسیر شد دیگر نمی‌جنگد، نباید او را کشت.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنَّ يَلْمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی «ای رسول، به اسیرانی که در دست شما مسلمین‌اند بگو که اگر خدا در دل شما خیر و هدایتی مشاهده کند (و ایمان آرید) در مقابل آنچه از شما گرفته شده بهتر از آن را عطا می‌کند و از گناهان شما می‌گذرد که خدا آمرزنده و مهربان است.» (سوره انفال آیه ۷۰)

« فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَتْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ» یعنی «شما مؤمنان چون (در میدان جنگ) با کافران رو به رو شوید باید (شجاعانه) آنها را گردن زنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار دشمن را از پا در آوردید پس از آن، اسیران جنگ را محکم به بند کشید که بعداً یا بر آنها منت نهید (و آنها را آزاد گردانید) یا فدا گیرید تا در نتیجه جنگ سختی‌های خود را فروگذارد. این حکم فعلی است، و اگر خدا بخواهد خود از کافران انتقام می‌کشد (و همه را بی‌رحمت جنگ شما هلاک می‌کند) و لیکن (با این جنگ کفر و ایمان) می‌خواهد شما را به یکدیگر امتحان کند، و آنان که در راه خدا کشته شدند خدا هرگز اعمالشان را ضایع نگرداند.» (سوره محمد آیه ۴)

این آیه به روایت کافی و تهذیب از حضرت امام صادق (ع) محمول است بر معمول نزد علمای اهل بیت در حکم اسیر غیر از زن و طفل که اگر در اثنای حرب اسیر شده باشد، قتل است به گردن زدن یا بریدن دو پا و دو دست و گذاشتن که خون از آن بیاید تا بمیرد و اگر بعد از انقضای حرب اسیر شده باشد، تخییر است میانه سر دادن به منت و فدا کردن و به بندگی برداشتن و بر طبق اختیار امام و از این معلوم می‌شود که ائخان کنایه است از انقضای حرب

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» یعنی «و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند، به (مسکین) و (یتیم) و (اسیر) می‌دهند!» (سوره انسان آیه ۸)

در این آیه «علی حبه» را به دو گونه تفسیر کرده‌اند: یکی اینکه برای خاطر رضا و دوستی خدا غذای خود را می‌دهند و دیگر اینکه با نیازی که خود بدان غذا دارند، غذای خود را به فقرا و یتیمان و اسیران می‌دهند.

تاریخ اسلام و رفتار با اسیران جنگی

تاریخ اسلام مملو از جریانات و رویدادهایی است که بیانگر نحوه رفتار پسندیده و انسانی اسلام در قبال جنگجویان دشمن است که به اسارت نیروهای اسلام در می‌آمدند.

ذیلاً نمونه‌هایی چند از آن بیان می‌شود:

– در واپسین ساعات آخرین روز جنگ بدر، حمزه اسیران دشمن (قریش) را جهت تعیین تکلیف نزد پیامبر (ص) آورد. عده آنها هفتاد تن بود، محمد (ص) به حمزه فرمود: «این عده را در میان اصحاب و چادرهای آنها جای دهید و بدانید که باید همیشه به اسیران احترام بگذارید و از آنان پذیرایی انسانی کنید. و در تقسیم اسرا دستور می‌داد که فرزندان را از مادرانشان جدا نکنید.» «در خور و خواب حتی بر خود نیز برتر بدانید» «و به طور کلی با ایشان به نیکی رفتار کنید»

– در پایان غزوه ذات الرقاع (در سال چهارم هجری) و پیروزی لشکریان اسلام، پیامبر (ص) به سربازان توصیه کرد که نسبت به اسیران جنگی با ملایمت رفتار کنند و آنها را تازیانه زنند و دست‌هایشان را نبندند و به همین اکتفا نمایند که سلاح‌شان را بگیرند. به طریق اولی، اگر اسیران جنگی ایمان بیاورند، باید نسبت به آنها بیشتر محبت کرد، زیرا بعد از اینکه اسلام آوردند، جزو امت هستند و قوانین خداوند شامل آنها می‌شود.

نظریات دانشمندان اسلامی در مورد رفتار با اسیران جنگی

علمای اسلامی اصولاً در نظریات و فتاوی خویش، توجهی ویژه به مسأله اسیران جنگی دارند، اینکه نظریات کلی آن ارائه می‌شود:

مکتب شافعی: شافعیان معتقدند که امام می تواند یکی از افعال زیر را در مورد اسیران جنگی به اجرا گذارد: آزادی بدون قید و شرط، آزادی با اخذ فدیة یا غرامت، بردگی، و بالاخره قتل. البته، در مورد زنان و کودکان دشمن، قتل را جایز نمی دانند.

مکاتب مالکی و حنفی: به موجب نظر ابرازی در این مکاتب، هرگاه اسیران جنگی مسلمان نشوند، محکوم به قتل و یا بردگی هستند. به عبارت دیگر آزادی اسیران معنی و مفهومی ندارد.

مکتب شیعه: در این مکتب رفتار با افرادی از دشمن که در حین جنگ و افرادی که پس از آن دستگیر می شوند، متفاوت است. هرگاه آنان در حین عملیات جنگی به دام نیروهای اسلام افتند، محکوم به قتل اند؛ و چنانچه پس از پایان عملیات باشد، قتل ایشان جایز نیست، لیکن ولی امر مسلمین یا نماینده وی میان منت نهادن و رها کردن آنان، یا اخذ فدیة و غرامت از آنان و یا استرقاق آنان (یعنی بنده و برده ساختن آنان) مخیر است.

آرای مشترک علمای شیعه و سنی: علمای اسلام در موارد زیر اتفاق نظر دارند:

۱. اسیران جنگی چنانچه مسلمان باشند، و یا اسلام آورند، بدون قید و شرط آزاد می گردند.
۲. اسیران جنگی جزو غنائم جنگی محسوب می شوند.
۳. اسیران جنگی چنانچه امان طلبند، از اسارت و بندگی رها می یابند.
۴. زنان و کودکان و افراد غیر رشیدی که اسیر می شوند نباید به قتل رسند. ایشان به بردگی محکوم می گردند.
۵. همسر و فرزندان اسیر را نباید از یکدیگر جدا کرد.
۶. اسیران جنگی بایستی اطعام گردند.
۷. مجروحان جنگی نیز در زمره اسیران جنگی هستند، لیکن چنانچه قادر به حرکت نباشند، کشته نمی شوند.

اسیران جنگی و مسأله بردگی

قبل از اسلام، نظام برده داری معمول و متداول بود و اسلام بنا به مقتضیات زمانی و مکانی آن را تأیید نموده است، لیکن طرق بسیاری را برای آزاد ساختن بردگان مقرر داشته است.

قرآن علل و موجبات بره کشی انسان را به عنوان برده توضیح می دهد، تنها اسیران جنگی در قبایل عرب، به نام موالی توزیع می شدند و از حقوق مساوی نظیر سایر افراد عشیره استفاده می کردند ... در دوران پیامبر (ص) و جانشینان او، برده فروشی جز از طریق غنائم جنگی معمول نبوده است. از دوران معاویه، این کار ناپسند هم مثل سایر بدعت هایی که بنی امیه در دین اسلام گذاشت، متداول گردیده است.

با این همه، به تدریج، این نظام در سراسر جهان از هم گسیخته شد از قرن نوزدهم میلادی کاملاً منسوخ گردید. البته، همان طور که قبلاً اشاره شد، لزوماً اسیران جنگی به صورت بردگان در نمی آیند، بلکه این پیشوای مسلمانان است که اگر مصلحت دانست چنین عمل خواهد کرد.

امروزه مسلم است که رهبر کشور اسلامی آشنا به ضرورت زمانه، چنین عملی را مجاز ندانسته، هرگز دستور برده کردن اسیران جنگی را نمی دهد.

نتیجه گیری یا طبقه بندی انواع رفتار با اسیران جنگی

۱. هرگاه سپاهیان دشمن در حین جنگ دستگیر شوند، محکوم به قتل‌اند؛ اما اگر درخواست امان نمایند، مصون از تعرض هستند.
۲. چنانچه سپاهیان دشمن، پس از خاتمه جنگ دستگیر شوند، اسیر جنگی محسوب گردیده، نمی‌توان حکم قتل را در مورد ایشان جاری کرد، ولی می‌توان یکی از اعمال زیر را در مورد آنان به اجرا درآورد:
 - آزادی مطلق و بدون قید و شرط
 - آزادی مشروط: از جمله شرط مسلمان شدن، شرط پرداخت فدیة یا غرامت، شرط سوادآموزی به مسلمانان، شرط مبادله با اسیران خودی
 - بردگی
۳. در هر حالت، زنان و کودکان و به طور کلی کسانی که قتل آنان از نظر اسلام منع گردیده، هرگاه اسیر گردند، جزو غنائم جنگی محسوب شده، رئیس حکومت اسلامی می‌تواند ایشان را به بردگی محکوم نماید.
۴. قتل بر اساس مصلحت: در جنگ بدر پیامبر دستور می‌داد تا دو تن از اسیران را اعدام کنند. کشتن این دو اسیر از روی مصالح عمومی اسلامی بود، نه به منظور انتقام‌جویی، زیرا آنان از سران کفر و طراح نقشه‌های ضد اسلامی بودند و تحریکات قبایل زیر سر این‌ها بود، چه بسا پیامبر اطمینان داشت که آنان پس از آزادی باز دست به کارهای خطرناکی خواهند زد.

پایان جنگ

جنگ در واقع جلوه‌ای از روابط خصمانه میان کشورهاست که بیشتر به صورت جنگ گرم متظاهر می‌شود. کشورهای درگیر جنگ بالاخره روزی سلاح‌های خود را بر زمین گذاشته، با تسلیم یا غلبه یکی بر دیگری و یا با اعلام آتش‌بس از سوی طرفین، خاتمه آن را می‌پذیرند و همزیستی مسالمت‌آمیز را جانشین آن می‌سازند.

این وضع حداقل تا زمانی که در حقوق بین‌الملل مسئله عدم توسل به زور و تحریم جنگ به صورت قاعده‌ای مؤثر همراه با ضمانت‌اجرایی سازمان‌یافته در نیامده باشد، تداوم دارد.

مصالح و سیاست‌های خاص، کشورها را به جنگ با یکدیگر وامی‌دارد و باز بر اساس برخی مصالح و یا از دست دادن توان پایداری و یا پیروزی بر دشمن، طریق صلح و آشتی در پیش می‌گیرند، و با دشمن پیمان ترک مخاصمه امضا می‌کنند.

در این مقام، کشورهای اسلامی را نیز نمی‌توان خارج از قلمرو چنین وضعی دانست، چراکه آنان نیز مصالح و سیاست‌های معینی را دنبال می‌کنند، هرچند خاستگاه اصلی آن ملاحظات، متفاوت با ملاحظات مادی‌گرایانه کشورهای غیر اسلامی است.

پیمان ترک مخاصمه

پیمان ترک مخاصمه نوعی عقد است که کشور اسلامی با کشور غیر اسلامی منعقد می‌نماید و بر اساس آن، طرفین متعهد به ترک مخاصمه می‌گردند. این نوع پیمان را «مُهادنه» هم می‌گویند. مدت پیمان ترک مخاصمه باید معین و محدود باشد. عده‌ای از فقها این مدت را چهار ماه، عده‌ای دیگر حداکثر تا یک سال و برخی دیگر معتقد به حداکثر تا ده سال هستند (مبتنی بر مدت پیمان صلح حدیبیه) و بالاخره تعدادی نیز این امر را به نظر رئیس حکومت موکول می‌نمایند.

مسلم است که اگر رئیس حکومت اسلامی - که همان ولی امر مسلمین است شرط فسخ یک‌جانبه را در قرارداد برای خود محفوظ نگه دارد، قید مدت لازم نیست.

امضای چنین پیمانی، مانند سایر معاهدات بین‌المللی، با مقامات صلاحیتدار حکومت اسلامی است.

مصالح اسلام در انعقاد پیمان ترک مخاصمه

کشورهای اسلامی می‌توانند بنا به مصالح و ملاحظات و با رعایت قاعده نفی سبیل، پیشنهاد متارکه جنگ و برقراری صلح از سوی کشور متحارب را پذیرا بوده و یا خود رأساً چنین پیشنهادی را به دشمن بدهند و به دنبال آن، پیمان ترک مخاصمه با وی منعقد سازند.

مصالح (جمع مصلحت) عبارتند از؛ اموری که برای اسلام و مسلمانان مفید و سوددهنده است و بر اساس آن آشتی و سارش با دشمن جایز می‌گردد. تشخیص مصالح با رئیس حکومت اسلامی است و اهم آن عبارتند از:

۱. احتمال پیروزی و غلبه دشمن؛
۲. نیرومندتر بودن دشمن نسبت به ارتش اسلام؛
۳. تقویت بیشتر ارتش اسلام،
۴. امید در گرویدن دشمن به اسلام؛
۵. درگیر بودن کشور اسلامی در جنگ‌ها و اختلافات داخلی

انواع پیمان ترک مخاصمه

پیمان ترک مخاصمه را می‌توان به انواع مشروط و غیرمشروط تقسیم نمود:

۱. مشروط: پیمان ترک مخاصمه‌ای را مشروط گویند که دشمن حاضر به پرداخت غرامت جنگی گردد و متقابلاً کشور اسلامی تعهد به امان دسته‌جمعی دشمن کند. در این موارد، معمولاً پیشنهادکننده صلح، طرف محارب است. اما اگر در مقابل، دشمن درخواست غرامت جنگی کند، تکلیف چیست؟ که در این مواقع اصولاً پیشنهادکننده صلح کشور اسلامی است.

در این باره، میان علمای شیعی اختلاف است، ولی قول مشهور بر عدم وجوب پرداخت آن است.

۲. غیرمشروط: هرگاه دشمن پیشنهاد ترک مخاصمه کند و امان دسته‌جمعی بخواهد، بدون آنکه حاضر به پرداخت وجهی باشد، رئیس حکومت اسلامی می‌تواند با در نظر گرفتن استراتژی جنگ و تشخیص اینکه با ادامه جنگ پیروزی نهایی نصیب مسلمانان نخواهد شد و سایر ملاحظات یادشده، پیمان ترک مخاصمه را بدون قید مدت و شرط و بلاعوض با دشمن منعقد نماید. در طول اعتبار این پیمان، دشمن در امان خواهد بود.

مبانی قرآنی پیمان ترک مخاصمه

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

- «فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی «اگر دست برداشتند، خداوند گذشتکارِ مهربان است» (سوره بقره آیه ۱۹۲)

– «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» یعنی «با کافران و ستمکاران چندان نبرد کنید تا فتنه از میان برود، اما اگر آنان دست از جنگ کشیدند، شما نیز از ایشان درگذرید و دیگر دشمنی نکنید (و عدالت پیشه سازید) که ستم جز بر ستمکاران روا نبود.» (سوره بقره آیه ۹۳)

همین مفهوم در آیات ۶۱ سوره انفال و ۹۰ سوره نساء نیز متجلی است.

مبنای سنتی ترک مخاصمه

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «ما عمل امرؤ عملاً بعد اقامه الفرائض خيراً من اصلاح بين الناس» یعنی «بعد از ادای فرایض الهی، هیچ عمل مستحبی به پای ایجاد اصلاح میان مردم نمی رسد»

در این باره علی (ع) نیز می فرماید: «هیچ نوع صلح و قرارداد همزیستی را که دشمن ترا بدان فراخوانده و رضای پروردگار در آن باشد رد نکن، زیرا در زمان صلح است که ارتش و نیروهای نظامی تو آمادگی و تقویت بیشتری خواهند یافت و تو نیز از نگرانی ها و اندوه های آسایش خواهی داشت و کشورت نیز در امنیت به سر خواهد برد.»

«لکن همواره مراقب باش و از دشمن پس از آنکه در صلح درآمدی بپرهیز، زیرا چه بسا که دشمن به تو نزدیک می شود تا از غفلت تو بهره برد و ترا غافلگیر سازد. پس در هر موقعیتی احتیاط را از دست مده و راه حزم پیش گیر و نسبت به حسن ظنت بدگمان باش»

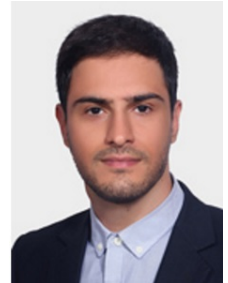
قسمت عمده این جزوه از کتاب «اسلام و حقوق بین الملل» اثر دکتر محمدرضا ضیائی بیگدلی و «حقوق بین الملل رهیافتی اسلامی» اثر آقای سید مصطفی محقق داماد دریافت شده است.

معرفی وبسایت و شبکه های اجتماعی:

۱. در کانال تلگرام ما، روش های مطالعه برای آزمون های حقوقی رو تشریح می کنم. همچنین ویدئوها و جزوات استاندارد برای آزمون های وکالت و قضاوت رو برای شما به اشتراک گذاشته ام: @omidmollakarimi
۲. روش مطالعه دروس مرتبط با وکالت، قضاوت و سردفتری را برای آزمون های حقوقی مختلف در صفحه اینستاگرام ما در آی.جی.تی.وی ببینید: @vekalatyar
۳. کلی جزوه خوب وکالت، قضاوت و ارشد، در وبسایت ما: <https://www.mollakarimi.ir>

این جزوه برای تدریس در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی توسط معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبه انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه‌برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می‌باشد. در غیر این صورت، قانوناً ضمان‌آور است. نگارنده، سپاسگزار خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را پیرامون این از طریق «mollakarimi.omid@gmail.com» بیان فرمایند. اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم و یا خطاهای انسانی دیگر که ما از آن غافل مانده‌ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com یا واتساپ ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ با ما در میان بگذارید تا اصلاح نماییم. در نگارش بعضی از قسمت‌های این جزوه از کتاب‌های «اسلام و حقوق بین‌الملل؛ محمدرضا ضیایی بیگدلی» و «حقوق بین‌الملل رهیافتی اسلامی؛ مصطفی محقق داماد» کمک گرفته‌ایم. آخرین به‌روزرسانی جزوه: ۱۳۹۹ **اینستاگرام شخصی نویسنده: @omid_mollakarimi**

امید ملاکریمی هستم؛ یه حواس‌پرت متولد دهه ۶۰! ارزش اصلی من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک گذاشتن آموخته‌هایم با دیگران علاقه‌ی زیادی دارم. البته همه تلاشم را می‌کنم تا روش‌هایی را که به افزایش کیفیت یادگیری کمک می‌کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق با روش «ساده‌نویسی» و «به کار بردن مثال‌های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیت بیشتری می‌خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»



داستان نویسنده: بعد از اینکه لیسانسم رو گرفتم مثل خیلی از دانش‌آموخته‌های حقوق وارد دوره کارشناسی ارشد شدم؛ البته باید بگم که یه کار ثابت هم داشتم که ماهانه یه حقوق ثابت از اوون می‌گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بدم دست آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی ارشد و یا حتی دکتری در بهترین حالت می‌خوام یه کارمند سطح بالا توو یه اداره بشم که نهایتاً یه حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی‌ها رسیدن به یه حقوق کارمندی خوب نقطه اوج آرزوهاشون محسوب بشه اما من رسیدن به یه حقوق ثابت خوب رو مطلوب نمی‌دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت‌های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلی غرور و کمال رضایت از مفید بودن خودم یه نفس عمیق بکشم و بگم «توونستم!». از این فیلما که بگذریم ذات زندگی آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «یه جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو یه محیط اداری» فراری باشه. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوق ثابت را به لقاییش ببخشم و از اول فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاق سوزان باید اول اول توو خود آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کار ثابت داری، می‌خوای بشینی و بخونی که چی!»، یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می‌کنن و نهایتاً سه هزار تا ور می‌دارن و تو بدون سهمیه عُمراً شانس نداری!» اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اول فروردین «بسمه‌الله» بگم و با همه توانم پیش برم؛ البته قبلش از خانواده‌ام خواستم که توو این مسیر کمک کنن و این هشت ماه یه کم توقع و انتظارشون رو از من کم کنن. من ریسک شیرین بلندپروازانه‌ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجود تمام ترسی که از شکست داشتم، از تصمیمم راضی بودم!». جمله یه بنده‌ی خدا اوومد توو ذهنم که می‌گفت اگر آرزوت اینه که یه ماشین بخری، اول برو یه جاسوئچی برای ماشینی که توو رویاته تهیه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می‌رسی! منم بدون معطلی، رفتم یک سنجاق‌سینه کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل‌های کانون همیشه روی گت یا مانتوشون می‌زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک‌های خدا رو دیدم که یکی یکی برام می‌اومد. مثلاً با مسؤول یه کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعت کار اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می‌تونی با نگرهبان مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوه شیرین اوون زحمات بهره‌مند می‌شم؛ به فرموده قرآن: «فان مع العسر، یُسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامی آزمون‌های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می‌خوام متنم رو با یه جمله تموم کنم: «تووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیت همه جا پیچه!»

چشم‌انتظار خواندن داستان موفقیت‌تان هستم. به **امید موفقیت تو؛ امید ملاکریمی** (پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است).